

امام حسین (ع) :

خدا یا! تو کہ بر ضمیرها و درون سینه‌ها آگاهی، می‌دانی که مخالفت ما با
ستمگران نه برای سلطنت و مطاع دنیاست، ما برای برپایی نشانه‌های دینت
و اصلاح در بلاد و برای در امان ماندن بندگان مظلومت که بتوانند با آزادی
کامل به واجبات، سنت و احکام تو عمل نمایند، قیام کرده‌ایم.

(تحف العقول، ص ۱۳۹)

عاشورا پڑوہے ::::



گفتگو و مطالبی پیرامون :

- امام حسین (علیہ السلام) کشتے نجات
- سیدالشہداء وعاشورا
- خطابه و منبر

و

◆ امام حسین (علیہ السلام) در مصاف با

جامعہ شیز و فرنیک

◆ ارزیابی حرکت امام حسین (علیہ السلام)

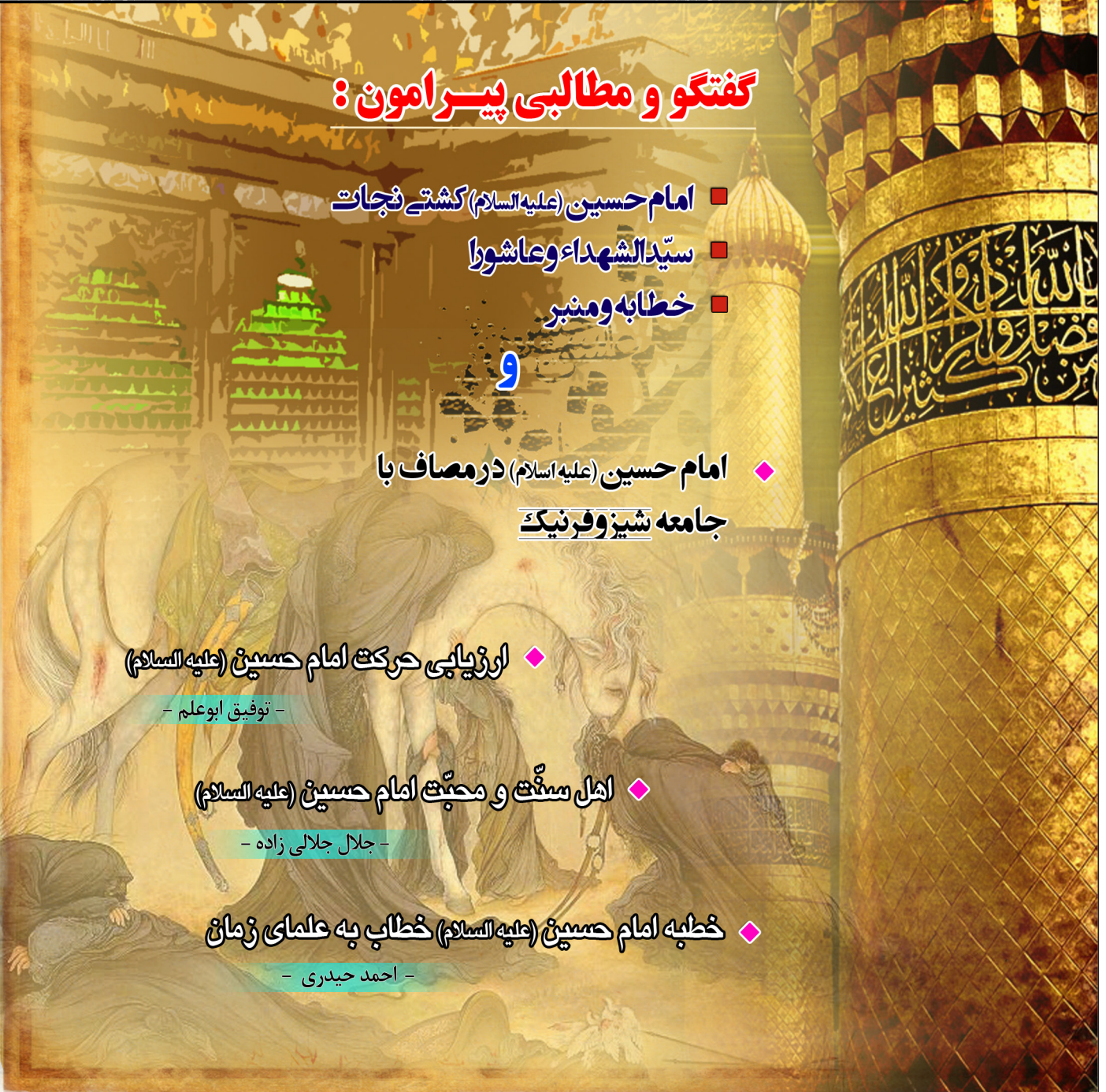
- توفیق ابو علم -

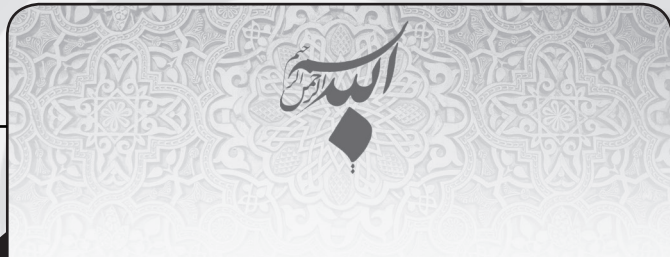
◆ اہل سنت و محبت امام حسین (علیہ السلام)

- جلال جلالی زاده -

◆ خطبہ امام حسین (علیہ السلام) خطاب بہ علمای زمان

- احمد حیدری -





در این شماره می خوانید ...

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ



نَمی از یم عاشورا / در کلام آیت الله العظمی صانعی ۳

گفتگوی صغیر با حجت الاسلام والمسلمین خلجی ۷

دیدگاه‌های دکتر فضل الله صلواتی در باره تحریفات واقعه عاشورا در گفتگو با صغیر ۲۵

استاد مطهری و مساله تحریف در واقعه کربلا (علی بدیعی) ۳۲

امام حسین (ع) در مصاف با جامعه شیزوفر نیک، امام حسین (ع) چگونه جامعه را از تردید خارج کرد؟! (داوود فیرحی) ۳۸

دستاوردهای نهضت عاشورا (سید محمد مهدی جعفری) ۴۱

حسین (ع) امام هدایت و آزادی، اهل سنت و محبت امام حسین (ع) (جلال جلالی زاده) ۴۵

ارزیابی حرکت امام حسین (ع) از دیدگاه توفیق ابوعلم (عبدالله امینی پور) ۴۸

روش‌های مبارزه مسالمت آمیز امام حسین (ع) (محمد طهماسبی) ۵۶

خطبه تبویخ آمیز امام حسین (ع) خطاب علما و فقیهان زمان (احمد حیدری) ۶۳

طوفان اسرا در قصر شام! گزارشی از نشانه روی تحمیق شامیان توسط اسرای کربلا (زهرا افروغ) ۷۰

دغدغه‌های عاشورایی مصلحان ۷۶

برخی سروده‌های عاشورایی در زبان فارسی و عربی (سلیمان محمودی) ۸۳

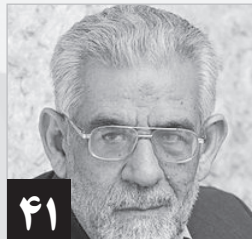
برخی از صفات رذیله یزید در منابع اهل سنت ۹۰

داعش، ارهاب و آتش پاره‌های زمین، موج چهارم سلفی‌ها در جهان ۹۲

اخلاق کریمانه در حکمت دینی (مکارم الاخلاق) شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (ع) (محمد تقی خلجی) ۹۹

اظهار نگرانی آیت الله العظمی صانعی از صدور حکم قصاص محیط بانان ۱۰۲

نظر آیت الله العظمی صانعی درباره اینترنت پر سرعت / پیام تسلیت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت درگذشت استاد کاتوزیان ۱۰۴



هر کسی، به هر نحوی می‌تواند به ایشان متوسل شود و زمینه نجات خودش را فراهم سازد.

لزوم بیان درس های عاشورا

درسهای حادثه کربلا را باید فصحا و علما، متفکرین، صاحبان قلم و روشنفکران دانشگاه و حوزه بیان کنند تا مردم بیش از پیش با عظمت عاشورا و شخصیت بی بدیل ابی عبدالله(ع) آشنا شوند. ما از حرکت امام از مدینه به سوی کوفه مخصوصاً رها کردن و ناتمام گذاشتن اعمال حج، درسهایی بی شماری می‌آموزیم: «یاد می‌گیریم که وقتی اصل دین و اساس مکتب با خطر مواجه است، باید حج را هم رها کرد»؛ «ما می‌فهمیم وقتی مبنای نگاه به انسانها تغییر می‌کند و برخی می‌خواهند به نام دین و مذهب، خلق خدا را بنده خود سازند، باید حرکتی جدی انجام داد»؛ «امام حسین(ع) به ما آموخت وقتی می‌خواهند با تفسیر خود، اسلام را معرفی کنند و بر منبر رسول الله(ص) بنشینند و دایه مهربانتر از مادر شوند و روح اسلام را مسخ نمایند، نباید توقف کرد».

وفا و بی وفایی در عاشورا

قبلا و در موارد مختلف به موضوع وفا، اطمینان و صفا به عنوان درس‌هایی از حادثه کربلا اشاره کرده‌ام، ولی اینک می‌خواهم به موضوع دیگری بپردازم. امیدوارم طرح این درس‌ها، امید به زندگی صحیح را در ما زنده نگه دارد و آرمانهای بزرگ آن امام عزیز را احیاء نماید. در عصر عاشورای حسینی، ما با نوعی از وفا و بیوفایی روبه رو بودیم که تکرار و بازبینی آن، دل هر انسانی را به درد می‌آورد. گروهی که خود با اختیار و قلم خویش فرزند پیامبر را برای اصلاح دین جدش دعوت کردند و در نهایت با بی رحمی فراوان بر خود نیز رحم نکردند و رسم بیوفایی پیشه کردند و بر آن همه اصرار، مَهْر بیوفایی زدند و امام را به قتلگاه کشاندند. آدمهای زبون و پستی که بویی از وجدان و غیرت انسانی، و حتی عربی نبرده بودند. در میان این دسته، افرادی از علمای ناآگاه هم بودند که دین پیامبر را توشیح و تفسیر می‌کردند و به حلال و حرام خدا می‌پرداختند. خود فروختگانی که اعتقادات خود را هم به سران قدرت ارزانی کرده بودند و فتوا بر قتل فرزند پیامبر می‌دادند و او را به نام یک خارجی که بر دین و سنت محمدی(ص) خروج کرده ذبح ساختند. در این اوضاع امام هم آرام نمی‌گیرد و به آنها نامه می‌نویسد که چگونه شده است که شما حقوق مردم را تعطیل کرده‌اید و حق ضعیفان را ضایع نموده‌اید و به ستمگران اجازه دادید تا با استفاده از موقعیت شما، مردم را به سوی ناآگاهی سوق دهند؟ اما در ضلع دیگر این حماسه، انسانهای بزرگی را در صحنه کربلا شاهدیم که تاریخ در مقابل شخصیت و عظمتشان سر تعظیم فرود می‌آورد. بزرگانی که حاضر بودند بارها بمیرند و زنده شوند تا در رکاب فرزند پیامبر



نمی از یم عاشورا

در کلام آیت الله العظمی صانعی «سید الشهداء(ع) کشتی نجات»

همه ائمه، کشتی نجات اند، اما کشتی نجات امام حسین(ع) در لَجَج غامره (= گرداب‌های فرو رونده) خیلی راحت تر انسان را به ساحل می‌رساند و نجات می‌دهد. از طرفی همان طور که ائمه(ع) ابواب بهشت هستند، ابی عبدالله(ع) هم یک باب دارد به نام باب الحسین(ع) که خیلی توسعه دارد و افراد بسیاری را می‌تواند به بهشت ببرد. باب امام حسین(ع) نیز با بقیه ائمه فرق دارد. به همین دلیل، ایشان می‌تواند هر انسانی را به بهشت ببرد؛ نه تنها با عزاداری، گریه، یا گریاندن، به سر و سینه زدن و اظهار مصیبت کردن، و نه تنها با تعظیم شعائر حسینی، بلکه با تباهی هم می‌تواند وارد بهشت شود. این وسعت باب ابی عبدالله(ع) است؛ پس هم کشتی اش با بقیه کشتی‌ها فرق دارد، هم باب او با بقیه بابها. توسل به ایشان هم از خصوصیتی برخوردار است که



بر زشتی‌ها و پلیدی‌ها بشورند و سنت رسول الله (صلی الله علیه وآله) را احیا نمایند. آیا می‌توان بر آن همه ایثار و از خود گذشتن تحلیلی مناسب ارائه کرد؟ می‌اندیشم که آیا می‌توان آن همه وفا و عشق را ترسیم نمود و یا چگونه می‌توان آن همه را برای این نسل یادآوری کرد؟

درس شفافیت در عاشورا

درس دیگر حادثه عاشورا، شفافیت با همگان را می‌آموزد. ابی عبدالله (ع) هیچ گاه حيله نکرد و خلاف واقع سخنی بر زبان نیاورد. حرفی را ناگفته برای دوستانش نگذاشت و از اول شفاف برخورد کرد. همه ما باید در زندگی خانوادگی، در دوستی‌ها، در زندگی طلبگی، در حکومت، در سیاست، در اقتصاد و در همه جا شفاف باشیم و واقعیت‌ها را صاف و بدون هیچ پرده پوشی بگوییم، حتی اگر این واقعیت برای ما سنگین تمام شود. ابی عبدالله (ع) روز هفتم ذی الحجه رسماً هدف خود را اعلام می‌کند و می‌فرماید: «من کان باذلاً فینا محجته فلیرحل معنا فانی راحل مصباحاً غداً انشاء الله»؛ من می‌خواهم بروم خون دل بدهم، می‌خواهم بروم خون قلب

مواظب باشیم مطالب موهن را که جامعه کتکشان آن را ندارد، نگوئیم، پس آنچه را که مستمع ما و طرف خطاب ما نمی‌پذیرد نگوئیم، بلکه شاید گفتن اینها حرام باشد چون وَهْنٌ به مذهب است، و باز دقت کنید در این سنت حسنه عزاداری، هدف و فلسفه عزاداری نیز حفظ شود، سابقاً رسم بر این بود که در کنار مجالس روضه، مطالب دینی گفته می‌شد، در بیان مطالب دینی از بیان مسائلی که نمی‌توانید جواب بدهید خود داری کنید، از بیان مطالبی که اختلافی است خود داری کنید چون فایده‌ای ندارد و بعضاً ضررهائی نیز دارد، پس مراقب باشید، مطالب لازم را بیان کنید و کاری کنید که اسلام زنده گردد، کاری کنید که هدف قیام امام حسین (علیه السلام) زنده بماند.

بدهم؛ من عاشق و دل‌باخته شهادتم. موضوعی که او و خدایش می‌داند. هر کسی می‌خواهد بیاید، بیاید، خبری از پست و مقام و ریاست نیست. در این راه، شهادت است و کشته شدن. این شفافیت اول حرکتش است. وقتی راه افتادند مردی را دیدند که از کوفه می‌آید. امام فرمود: در کوفه چه خبر است؟ گفت: آیا در مقابل این جمعیت بگویم یا برویم جای دیگر؟ امام فرمود: ما چیزی را از اصحابمان پنهان نمی‌کنیم. آن مرد گفت: دیدم رجاله‌ها ریسمان به پاهای بدون سر مسلم بن عقیل، نماینده خاص شما و میزبان‌شانی بن عروه بسته بودند و می‌کشیدند. این گزارش برای یک آدم جنگجو خیلی سنگین

است. در آن بوی شکست به مشام می‌رسد، اما امام این خبر شکست را مخفی نمی‌کند. بعد هم دختر مسلم بن عقیل را نزد خود می‌آورد و او را نوازش می‌کند و آهسته آهسته به او می‌فهماند که پدرش شهید شده است. به او می‌گوید:

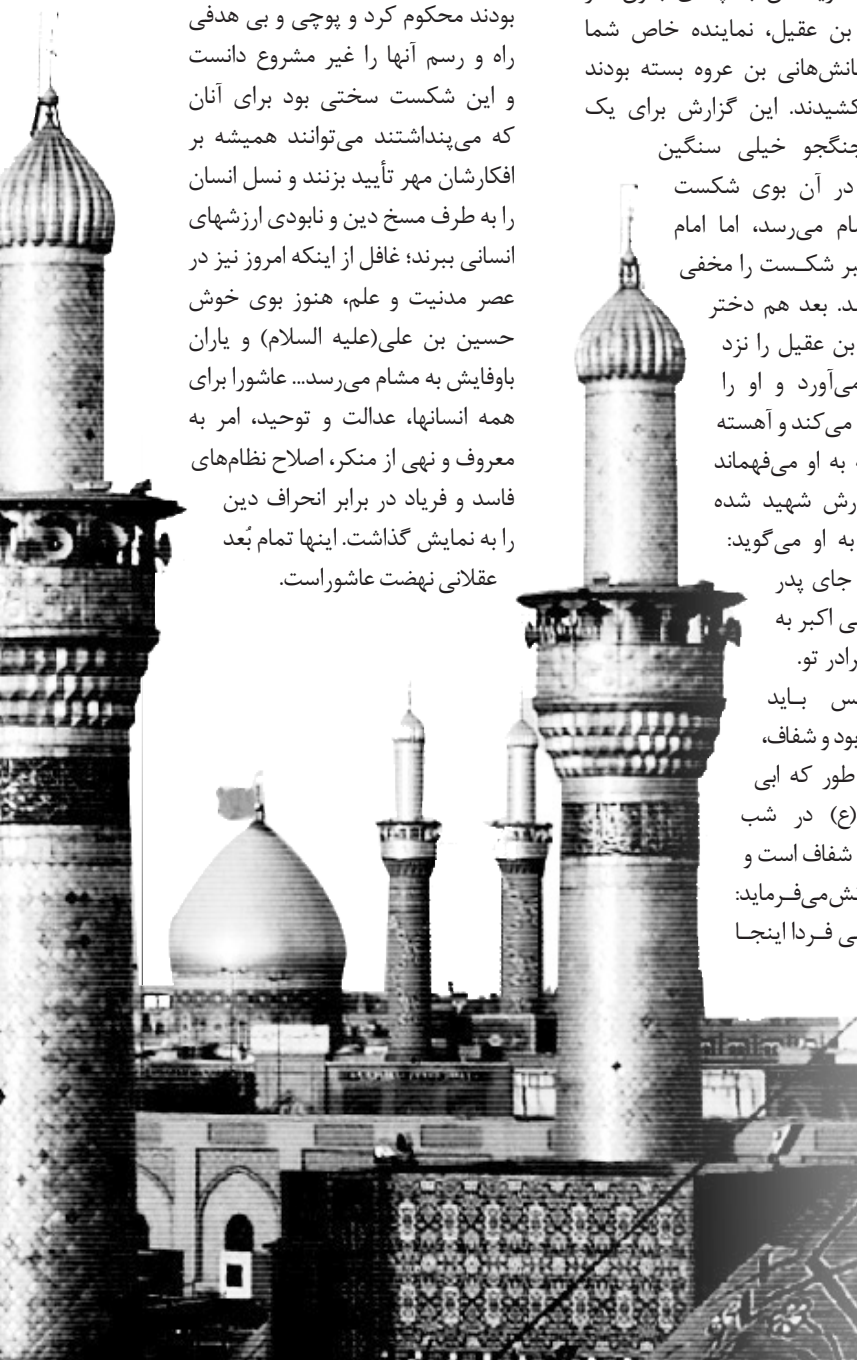
من به جای پدر تو و علی اکبر به جای برادر تو.

پس باید صادق بود و شفاف، همان طور که ابی عبدالله (ع) در شب عاشورا شفاف است و به یارانش می‌فرماید: هر کسی فردا اینجا بماند

کشته می‌شود. علی اصغر و قاسم هم شهید می‌شوند. هر کسی می‌خواهد، برود. یعنی آگاهانه حرکت کنید.

عاشورا رسوا کننده منحرفان

عصر عاشورا، با آن حادثه تلخ و نابرابر، درسهای فراوانی را برای ما گذاشت. وفای به عهد و ایمان به خدا را معنا کرد و چهره بسیاری را که در زیر ردای دین پنهان شده بودند رسوا ساخت. آنهایی را که در برابر انحراف جامعه و مرگ فرهنگ اسلامی سکوت کرده بودند و یا مفسر رسمی قدرت شده بودند محکوم کرد و پوچی و بی‌هدفی راه و رسم آنها را غیر مشروع دانست و این شکست سختی بود برای آنان که می‌پنداشتند می‌توانند همیشه بر افکارشان مهر تأیید بزنند و نسل انسان را به طرف مسخ دین و نابودی ارزشهای عصر مدنیت و علم، هنوز بوی خوش حسین بن علی (علیه السلام) و یاران باوفایش به مشام می‌رسد... عاشورا برای همه انسانها، عدالت و توحید، امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح نظام‌های فاسد و فریاد در برابر انحراف دین را به نمایش گذاشت. اینها تمام بُعد عقلانی نهضت عاشورا است.



و باز دقت کنید در این سنت حسنه عزاداری، هدف و فلسفه عزاداری نیز حفظ شود، سابقاً رسم بر این بود که در کنار مجالس روضه، مطالب دینی گفته می‌شد، در بیان مطالب دینی از بیان مسائلی که نمی‌توانید جواب بدهید خود داری کنید، از بیان مطالبی که اختلافی است خود داری کنید چون فایده ای ندارد و بعضاً ضررهائی نیز دارد، پس مراقب باشید، مطالب لازم را بیان کنید و کاری کنید که اسلام زنده گردد، کاری کنید که هدف قیام حسین(علیه السلام) زنده بماند چرا که اگر هدف قیام حسین ابن علی(علیه السلام) زنده بماند دشمنان نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.

اظهار علاقه به امام مظلوم(ع) و تنفر از ستمگر

اما آنچه سیره و روش علما، متشرعین و محبین اهل بیت(ع) بر آن اساس تنظیم شده، جمع شدن و عزاداری کردن و تشکیل جلسه و ذکر مسائلی از اسلام، چه به صورت نثر و چه به گونه شعر می‌باشد، که از زمان امام صادق و امام رضا(علیهما السلام) متداول بوده است. در تاریخ آمده که امام هشتم(ع)، از اول محرم خنده از لبانش دور می‌شد. یا در حالات امام صادق(ع) هم به این صورت نقل شده است. این رسم و سنتی است که ائمه، برای زنده ماندن اسلام، برای تنفر از ظالم و ستمگر - هر که باشد و هر کجا باشد - و برای اظهار علاقه و عشق به مظلوم، به ما آموخته‌اند. به گفته شهید مطهری(ره)، گریه برای مظلومین، به خاطر ظلمی است که به آنها شده و این عمل، عشق و علاقه به آنها را می‌رساند. به همین جهت مظلومیت امام حسین(ع) و یاران باوفای ایشان را درک می‌کنیم و آنها را دوست داریم. ما تمام انسانهای خوب و پیرو آن امام عزیز را نیز دوست می‌داریم: «ان الحسین، سیدالشهداء و أصحابه، سادة الشهداء» ابی عبدالله(ع) آقای همه شهداست و اصحاب او هم آقایان همه شهدا هستند. کدام وجدان بیداری است که

◀◀ چرا شیعه ترور را محکوم می‌کند چون می‌بیند در حادثه کربلا، مسلم ابن عقیل که به زیارت شریک بن عبد الله در منزل هانی رفته، تمام شرایط برای ترور عبید الله بن زیاد آماده بود و قضیه تمام می‌شد، ولی مسلم این کار را نکرد، بعد که شریک بن عبد الله علت را از مسلم سؤال کرد، او به سخن پیامبر استناد جست که فرمود: «ان الایمان قید الفتک» ایمان جلوی ترور را گرفته و این در حادثه کربلا خیلی ارزشمند است، یعنی حادثه کربلا با ترور مخالف است گرچه با عدم ترور عبیدالله، تمامی یاران آن حضرت کشته شوند، چنانچه شدند.

کربلا خیلی ارزشمند است، یعنی حادثه کربلا با ترور مخالف است گرچه با عدم ترور عبیدالله، تمامی یاران آن حضرت کشته شوند، چنانچه شدند.

توجه به اهداف و فلسفه عزاداری و پرهیز از مطالب موهن

گریه برای ابا عبدالله(ع) ثواب دارد، عزاداری برای ابا عبدالله ثواب دارد، نقل روایات در رابطه با ابی عبد الله ثواب دارد، از هیچ سنّه حسنه ای مردم را باز ندارد، عزاداری سنتی را بگذارید باشد، ولی مسائل موهوم و سبک را به ابی عبد الله نسبت ندهیم روایات ضعیف را اگر بخوانیم خیلی مهم نیست، اما مواظب باشیم مطالب موهن را که جامعه کشش آن را ندارد، نگوئیم، پس آنچه را که مستمع ما و طرف خطاب ما نمی‌پذیرد نگوئیم، بلکه شاید گفتن اینها حرام باشد چون وهن به مذهب است،

مخالفت مکتب عاشورا با ترور

اولین چیزی که ما می‌توانیم از حادثه کربلا استفاده کنیم، مسأله ترور و فتک است امروز احترامی که شیعه در دنیا دارد برای آن است که در ترور حکومتها و دولتهای خارجی سهمی نداشته، ما و نام یک شیعه در قضیه انفجارها و بمب گذاریها در میان نیست. شیعه امروز آبرو پیدا کرده، قدرتمندان به دنبال این هستند که دشمنی با شیعه را کم کنند، اشخاصی که اسلام را دین زدن و سرکوب کردن و... می‌دانند اگر درک کافی داشته باشند، باید از این اعمال دست بردارند و به عواطفی که شیعه دارد، برگردند. اما چرا شیعه ترور را محکوم می‌کند چون می‌بیند در حادثه کربلا، مسلم ابن عقیل که به زیارت شریک بن عبد الله در منزل هانی رفته، تمام شرایط برای ترور عبید الله بن زیاد آماده بود و قضیه تمام می‌شد، ولی مسلم این کار را نکرد، بعد که شریک بن عبد الله علت را از مسلم سؤال کرد، او به سخن پیامبر استناد جست که فرمود: «ان الایمان قید الفتک» ایمان جلوی ترور را گرفته و این در حادثه



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



◀◀ پرواضح است که یک زن به نام زینب، دختر امیرمؤمنان (علیه السلام) چقدر زیبا و متفکرانه بین تاریخ، عقل و عاطفه جمع می‌کند و در حضور مفسران رسمی دین و ظالمان به حقوق اولیه انسانها، از حقیقت دین می‌گوید و بر ستمگری و قلداری ظالمان خط بطلان می‌کشد. به همین جهت است که آگاهانه و با استفاده از شناخت روانی ستمگران، وقتی از او می‌پرسند این حادثه را چگونه دیدی؟ می‌گوید: «مارأیت إلا جمیلاً»؛ من چیزی جز زیبایی نمی‌بینم. این کلام آنچنان بر افکار جاهلی نسل بنی امیه وارد شد که دیگر حرفی برای گفتن نداشتند.

می‌گوید: «ای مردم اهل دروغ و نیرنگ! نیرنگ خلاف انسانیت و عقل است. ای اهل دروغ و اهل مکر!...».

زینب در اینجا از عاطفه، عقلانیت و انسانیت استفاده می‌کند: «آئی کید لرسول الله افرستم؟»؛ می‌دانید چه جگر گوشه ای از پیغمبر را قطعه قطعه کردید و از بین بردید؟

همین بانوی عالمه در مجلس یزید بن معاویه و با استفاده از تاریخ فریاد می‌زند: «مِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الْطَلْقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَ إِمَانُكَ وَ سَوْقُكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سُبَايَا)»؛ سابقه شما مشخص است. شما کسانی هستید که مخالف رسول الله (ص) و اعمال انسانی بودید و اگر لطف جدّ ما نبود، هنوز در جهالت و وحشی‌گری زندگی می‌کردید: «انتم الطلقاء»، «مِنَ الْعَدْلِ يَابْنَ الْطَلْقَاءِ...».

آری، این شعار عدالت طلبی اوست و با این گزینه، طرفداری از حقوق انسانها را فریاد می‌زند: ای یزید! تو کنیزهای خودت را پشت پرده نگاه داشته ای و دختران پیغمبر را در مجلس نامحرم و به عنوان اسیر حاضر کرده‌ای؟

پرواضح است که یک زن به نام زینب، دختر امیرمؤمنان (علیه السلام) چقدر زیبا و متفکرانه بین تاریخ، عقل و عاطفه را جمع می‌کند و در حضور مفسران رسمی دین و ظالمان به حقوق اولیه انسانها، از حقیقت دین می‌گوید و بر ستمگری و قلداری ظالمان خط بطلان می‌کشد. به همین جهت است که آگاهانه و با استفاده از شناخت روانی ستمگران، وقتی از او می‌پرسند این حادثه را چگونه دیدی؟ می‌گوید: «مارأیت إلا جمیلاً»؛ من چیزی جز زیبایی نمی‌بینم. این کلام آنچنان بر افکار جاهلی نسل بنی امیه وارد شد که دیگر حرفی برای گفتن نداشتند. حاضران در صحنه نیز با شنیدن این کلمات سنگین که هر کدام معنایی به بلندی تاریخ دارد، حزن و اندوه سراسر وجودشان را پر کرد. همگان یکبار دیگر دیدند که گویی امیرمؤمنان (علیه السلام) است که در مسجد کوفه خطبه ایراد می‌کند، آن هم با آن صلابت و شجاعت.

آن همه جنایت را از بنی امیه ببیند و دلش نشکند؟ انسانها چون دارای عاطفه هستند مظلومیت را بر نمی‌تابند و با کسی که ستم دیده و به او ظلم شده، اظهار همدردی می‌کنند. این حالت، گاهی به صورت گریه تجلی می‌کند و گاهی نیز به صورت‌های دیگر بروز می‌نماید.

نقش زینب (س) در قوام حادثه کربلا

از دیگر درسهای عصر عاشورا این است که قوام حادثه کربلا را به مرد و زن بدانیم. زن و مرد، با هم حادثه کربلا را خلق کرده‌اند و در آن نقش داشته‌اند؛ یکی به شهادت و دیگری به اسارت. اگر خدا خواسته که حسین (ع) را شهید ببیند، زینب، ام کلثوم، سکینه و رباب هم اسرای کربلا هستند؛ و بی جهت نیست که فرموده‌اند اگر اسارت زینب و کاروان اسرا نبود، ارزش شهادت ابی عبدالله (ع) را از بین می‌بردند و قدرت تبلیغی بنی‌امیه نمی‌گذاشت کسی بفهمد که ابی عبدالله (ع) شهید شده و چه پیامی داشته است. اگر هم کسی می‌فهمید می‌گفتند علیه حکومت وقت قیام کرده و به آشوب دست زده است! اما این زینب، ام کلثوم و دختران ابی عبدالله (ع) هستند که در طول مسافرت، هر جا سخن گفته‌اند، عالی‌ترین و زیباترین حماسه‌ها را خلق کرده‌اند و راه را برای استفاده از وجدان عقلی و عاطفی مردم هموار نموده‌اند. خطبه حضرت زینب (س) در بازار کوفه را بنگرید: «یا اهل الكوفة، یا اهل الختل والغدر و الخذل ... أتدرون و یلکم آئی کید لمحمد (صلی الله علیه وآله) فرستم و آئی عهد نکتم؟ و آئی کریمه له ابرزتم؟ و آئی حرمة له هتکتکم؟». ببینید این زن چگونه بین عقل و عاطفه و عقلانیت و احساسات را جمع کرده است. او





گفتگوی صفیر

باحث الاسلام والمسلمین خلیج

پیرامون:

- جایگاه منبر و خطابه در دنیای امروز
- مراحل تبلیغ از دیدگاه قرآن
- الزامات و شرایط گوینده مذهبی
- تفاوت تاریخ‌نگاری با مقتل نویسی
- نقش عوام در پدید آمدن تحریف و غلو
- شیوه‌های عزاداری امری عرفی یا شرعی؟

اشاره

حجت الاسلام والمسلمین محمد تقی خلیجی از خطبا و نویسندگانی است که پس از اخذ دیپلم علوم جدید در اواخر دهه ۴۰ وارد حوزه شد. وی علاوه بر فعالیت‌های تدریسی و مدیریتی در دانشگاه (در دهه ۷۰)، در حوزه اندیشه دینی و اجتماعی صاحب آثار گرانسنگی است مانند: ترجمه صحیفه سجادیه، اسرار خاموشان (شرح صحیفه سجادیه) در ۴ جلد، سحر سخن (شرح دو خطبه از حضرت زهرا)، امام حسین (ع)، تشیع و انتظار، نهاد امامت و آیین حکومت، چاپلوسی و تملق، پرتوی از سوره

یوسف، امام خمینی و مفاهیم اخلاقی و... . گفتگوی صفیر با ایشان در دو موضوع خطابه و منبر، و همچنین عاشورا است که با توجه به تخصص و تحقیق ایشان در این دو موضوع، خوانندگان صفیر را به مطالعه آن دعوت می‌کنم.

صفیر: با تشکر از قبول زحمت و وقتی که در اختیار صفیر گذاشتید. در دو محور با حضرت عالی وارد گفتگو می‌شویم: ابتدا در موضوع خطابه و منبر و دیگری درباره عاشورا. همان‌گونه که اطلاع دارید دنیای امروز را به لحاظ اینکه دهلیزهای اطلاع‌رسانی در آن رشد کرده و از سرعت نور هم پیشی گرفته، به عنوان یک دهکده توصیف می‌کنند. سؤالی که در ذهن وجود دارد این که با وجود دهلیزهای مختلف اطلاع‌رسانی در دنیای مدرن، آیا جایگاه منبر و خطابه توسط این رسانه‌ها پوشش داده نمی‌شود؟ به عبارت دیگر، با توجه به وجود ابزارآلات مختلف اطلاع‌رسانی آیا ما باز هم به منبر نیاز داریم آن هم از نوع سنتی آن؟

■ بسم الله الرحمن الرحیم. من هم از شما تشکر می‌کنم به‌خاطر اینکه این توفیق را برای من فراهم کردید که با هم صحبت کنیم. همان‌طور که شما فرمودید امروزه ابزارهای

اطلاع‌رسانی بسیار قوی و نیرومند شده و دنیا را به یک دهکده جهانی تبدیل کرده اما به نظر من این رسانه‌ها با همه اهمیت و ارزشی که دارند از ارزش و جایگاه خطابه به هیچ وجه نکاسته‌اند؛ شاید بشود گفت که باز هم بهترین وسیله برای ابلاغ یک پیام و یک دعوت همان خطابه - که به اصطلاح گفتگوی رودررو است - می‌باشد. وقتی که مستمعان در یک‌جا گرد هم می‌آیند برای این جمع می‌شوند که به گفته‌های خطیب گوش دهند و خطیب هم با توجه به اینکه عده‌ای مستقیماً به او توجه می‌کنند سعی می‌کند مطالب خودش را منظم القا کند؛ باز هم بهترین شیوه تبلیغ و دعوت همین دعوت مشافهه‌ای و چشم به چشم است. من باید اینجا مقدمه‌ای را عرض کنم تا جایگاه خطبه و خطابه بهتر روشن شود. الآن یکی از بحث‌های خیلی خوبی که در این چند دهه اخیر مطرح و مورد بحث می‌باشد این است که بشر چه انتظاراتی از دین دارد یا به عبارت دیگر انتظار انسان از دین چه باید باشد؟ البته این یک بحث خیلی مفصل و مبسوط و دارای شاخه‌های فراوانی است. اما اجمالاً من می‌خواهم بگویم از جمله آن انتظارات این است که مردم دوست دارند در سایه دین در امنیت و آرامش زندگی کنند یعنی یک دنیای خوبی داشته باشند؛ گذشته از اینکه این دنیای خوب مقدمه برای آخرتشان هست ولی دلشان می‌خواهد دنیای خوبی هم داشته باشند و در سایه دین، جان، مال، عرض و آبرویشان حفظ شود و به خاطر دین‌داری و تربیت دینی، رفتارشان با یکدیگر خوب و انسانی باشد. در طول تاریخ هزار و چهارصد سال از طلوع اسلام، یا در طول تاریخ زندگی انسان، پیامبران آمدند و دعوت خودشان را ابلاغ کردند؛ وسیله ابلاغ آنان همین خطابه و همین دعوت‌های مشافهه‌ای بوده و اثر خودش را نیز گذاشته که کاملاً محسوس است. در اهمیت تبلیغ و دعوت همین بس که قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛ یعنی: خوش‌گفتارترین انسان‌ها چه کسانی هستند؟ آنهایی هستند که مردم



◀◀ قرآن سه روش را برای دعوت یا تبلیغ مطرح می‌کند: یک روش، حکمت است. حکمت به معنای سخن محکم و متقن که قابل خدشه نباشد. روش دیگر موعظه است؛ موعظه در واقع عواطف را تحریک می‌کند، عواطف انسان را برمی‌انگیزد، موعظه یعنی آن حرف‌هایی که عواطف و احساسات انسان را در مسیر نیکی و خیر تحریک می‌کند و چیزی است که همه می‌توانند از آن استفاده کنند. روش سوم در باره کسانی است که مخالفند ولی معاند نیستند؛ چون اگر معاند باشند قرآن می‌فرماید: «أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ» آنها را رهایشان کن، از آنها اعراض کن! اما آنها مخالف غیر معاندند باید با آنها "جدال احسن" کرد، جدال احسن یعنی گفتگو و مناظره‌ای که طرف را تحقیر، توبیخ و هو نکنیم.

را به خدا می‌سپارند [نه به خودشان] و به آنچه که می‌خوانند خودشان عمل می‌کنند و شعارشان هم این است که ما مسلمانیم یعنی ما تسلیم فرمان خدا هستیم. این آیه می‌خواهد بگوید که مهم‌ترین سخن در دنیا، سخنی است که مردم را به خدا می‌خواند و این کار را چه کسی انجام می‌دهد؟! این کار را یک مبلغ دینی انجام می‌دهد یک کسی که خودش را وقف می‌کند که در ارتباط با این بخش از دین کار کند. اساساً اگر بگوییم فلسفه دین و به طبع آن فلسفه وجودی حوزه‌های دینی همین ابلاغ پیام خداست که مردم طبق دستورات الهی زندگی خوبی داشته باشند، سخن درستی گفته‌ایم. بله! این رسانه‌هایی که در دنیای امروز به وجود آمده‌اند ابزارهایی هستند که می‌توانند در خدمت دین هم باشند ولی قطعاً آن تأثیری که مشافهه یا مخاطبه دارد را ندارند. برای اینکه خود انسان‌ها وقتی رودرروی هم می‌نشینند از هم اثرپذیری عمیقی دارند. اصلاً وجود یک انسان در مقابل انسان دیگر

در حال خطابه و ابلاغ، یعنی تبلیغ زنده؛ به خصوص اگر گوینده، آن‌گونه که قرآن می‌گوید اهل عمل باشد و به آنچه که می‌گوید باور داشته باشد، سخنان او می‌تواند تأثیر بسیار عمیقی در مخاطب خودش بگذارد. همین جلسات خصوصی و همین هیأت‌ها در نوع خود می‌توانند بهترین رسانه تبلیغی باشند ولی متأسفانه از این استعداد به خوبی بهره برداری نمی‌شود که اگر خوب استفاده شود باز هم از بهترین شیوه‌های دعوت است. من حالا یک مثالی بزنم؛ یک موقعی که در بعضی‌ها می‌گفتند به خاطر استحکامی که اینها دارند در بعضی‌ها چوبی ارزشی ندارند درحالی که بعدها روشن شد که اتفاقاً چوب ارزش بیشتری از آهن دارد. رسانه‌های دنیای مدرن هم همین طور است؛ ممکن است کسی بخواهد دین را از راه تلویزیون یاد بگیرد اما خیلی کم هستند آنهایی که از اول تا آخر مطالب پخش شده از تلویزیون را گوش دهند و نتیجه درستی از این بحث‌ها به دست آورند؛ نمی‌خواهم بگویم بی اثر است اما آن اثری را که گفتگوی زنده دارد به هیچ وجه ندارد.

صغیر: حضرت‌عالی به عنصر مهمی به نام مشافهه در خطابه اشاره فرمودید. ولی در پرتو همین رسانه‌های دنیای مدرن، همین مشافهه و مخاطبه هم وجود دارد مثلاً کاربران با استفاده از شبکه‌های اجتماعی و آنلاین، مستقیماً می‌توانند مخاطب را ببینند و با او به راحتی گفتگو کنند، در این موارد دیگر بعد مسافت هم مطرح نیست!

■ درست است ولی، این ابزارها نه تنها از ارزش گفتگو کم نمی‌کنند بلکه ارزش آن را بیشتر هم می‌کنند؛ مثل این می‌ماند که سابقاً بلندگو نبود و یک گوینده وقتی می‌خواست سخن بگوید باید داد می‌کشید و همه جمعیت هم نمی‌شنیدند، یک آقایی می‌ایستاد وسط جمعیت و حرف‌های خطیب را تکرار می‌کرد تا این‌که یک وسیله‌ای به نام بلندگو آمد که مستقیماً کلام

لای درزش نرود؛ حرف محکمی که قابل خدشه نباشد. مراد از حکمت، برهان است و برهان برای این است که مقدمات آن استحکام دارد. قطعاً وقتی مقدمات یقینی و محکم بود نتیجه هم نتیجه درستی خواهد بود. روش حکمت را همه جا نمی‌شود به کار برد این روش، روشی است که به اصطلاح برای گروه خاصی است، کسانی که اهل درک و فهم بالایی باشند که قرآن از این طریق می‌گوید با آنها سخن بگو و برهان محکمی بیاور که آنها بپذیرند و قانع شوند. روش دیگر موعظه است؛ موعظه در واقع عواطف را تحریک می‌کند، عاطفه انسان را برمی‌انگیزد، موعظه یعنی آن حرف‌هایی که عواطف و احساسات انسان را در مسیر نیکی و خیر تحریک می‌کند و چیزی است که همه می‌توانند از آن استفاده کنند. در موعظه یک لطافتی است که این لطافت سبب می‌شود تأثیر عمیق‌تری بگذارد. موعظه به معنای سخنان سست و یا دروغ و خلاف واقع نیست موعظه یعنی حرفی که همه می‌توانند بفهمند، حرف‌هایی که در دل می‌نشیند؛ فلذا می‌بینید که قرآن بسیاری از مسائل مهم را در قالب موعظه بیان کرده: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» بعد می‌فرماید: «نِعْمًا يَعْطَلُكُمْ بِهِ». اینجا در قالب موعظه دو دستور اخلاقی جهانی را مطرح می‌کند: یکی ادای امانت؛ هر فطرت پاکی این را می‌پذیرد؛ این اختصاص به مسلمان‌ها و متدین به دیگر دین‌های الهی ندارد؛ هر انسانی در هر کجای عالم باشد اگر امانتی را نزد کسی گذاشت و گفت که این پیش شما باشد تا مثلاً فلان روز که من آمدم پس بگیرم و امانت دار در آن خیانت نکرد، این عمل را به‌عنوان صفت امانت داری می‌پسندد و ستایش می‌کند. برای همین، پیامبر اکرم (ص) قبل از بعثت به محمد امین معروف بودند و در بین جاهلیت بهترین فضیلتی که بدان، پیغمبر را می‌شناختند صفت امانتداری بوده است. دستور اخلاقی دیگری که در این آیه در قالب موعظه آمده عدالت و اجرای آن است. امثال امانتداری و

من خیال می‌کنم کمتر کسانی هستند که نهج‌البلاغه را خوب بخوانند و متأثر نشوند به‌خصوص آن خطبه‌هایی که در باب مرگ و زندگی پس از مرگ است! با اینکه ۱۴۰۰ سال از زمان ایراد آن گذشته است. این به خاطر آن کسی است که این حرف‌ها را زده، آن روح لطیف و پاکی که پشت سر این کلمات است اثر خودش را می‌گذارد، در واقع کلمات مؤثر حقیقی نیستند بلکه آن روح است که دارد اثر خودش را می‌گذارد و مستمع را منقلب و متحول می‌کند. البته رسانه‌های امروزی فقط ابزاری در دست انسان‌هاست و یک مقدار سرعت را بیشتر کرده و به مخاطبان افزوده است و الا آنها کاری انجام نمی‌دهند و باز همان انسان است که دارد صحبت می‌کند، باز همان خطیب است که دارد حرف می‌زند و باز آن گوینده است که دارد صحبت می‌کند.

صفیه: در همین حوزه ابلاغ، ما یک واژه تبلیغ، خطابه و منبر داریم و یک واژه داریم به نام موعظه و واعظ، تفاوت این دو مقوله در چیست؟

■ قرآن سه روش را برای دعوت یا تبلیغ مطرح می‌کند: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ یک روش، حکمت است، حکمت به معنای سخن محکم و متقن که به قول معروف مو

را به مستمعان بسیاری می‌رساند. پس این وسایل هیچ‌گاه از ارزش گفتگوی زنده نمی‌کاهند بلکه ارزش آن را بالاتر هم می‌برند. اینها ابزارهایی در اختیار انسان هستند که بتواند پیام خودش را به جمعیت بیشتری ابلاغ کند. یا مثل رادیو و تلویزیون، یک کسی از طریق این‌ها به طور زنده صحبت می‌کند و همه هم دارند گوش می‌دهند؛ پس باز هم محور اصلی همان خطیب و خطابه است و همان حرف‌های خطیب را دارند می‌شنوند منتها اگر زنده بشنوند، بهتر است.

صفیه: بنابراین شما اعتقاد دارید تأثیر اجتماعی خطابه‌ای که از نظر فیزیکی دو طرف همدیگر را ببینند و چشم در چشم باشند بیشتر است.

■ به خاطر اینکه خود همین چشم‌ها در همدیگر اثر می‌گذارند. شما وقتی در محضر یک آدمی می‌نشینید که آدم الهی و پاکی است احساس آرامش می‌کنید و یک حالتی به شما دست می‌دهد که فکر می‌کنید در غیر آنجا نیست؛ چون خود انسان‌ها در همدیگر اثر می‌گذارند. به‌خصوص اگر خطیبی دلنشین صحبت کند و آهنگ صدایش مطلوب باشد و در ورای کلماتش یک روح پاکی وجود داشته باشد اثر خودش را می‌گذارد. مثلاً شما نهج‌البلاغه را ببیند که چقدر تأثیر بر مخاطب دارد

◀ شرایطی چند از یک گوینده مذهبی:

۱. آگاهی از زبان و ادبیات منابع و مخاطبین.

۲. توان استفاده از تفاسیر شیعه و سنی.

۳. آگاهی اجمالی از تاریخ اسلام و تحولات دوره اسلام.

۴. توان بررسی احادیث از نظر سند و متن از منابع اولیه و اصلی.

۵. آگاهی نسبی از علم منطق که بتواند برهانی صحبت کند.

۶. دانستن حدی از ریاضیات برای منظم شدن ذهن و گفتار.

۷. آگاهی نسبی از روانشناسی برای شناخت مستمعین.

۸. اجتناب از نقل مطالب بیهوده برای مردم.

۹. مطالعه در زمینه‌های مختلف.

۱۰. پرهیز از القای شبهه برای توده مردم.





دنیا دهکده جهانی شده و هر چه ما می‌گوییم در آنسوی دنیا پخش می‌شود

منطقی جواب آنها را می‌داد؛ گاهی از خودشان می‌گرفت و به خودشان برمی‌گرداند؛ اهل بیت هم همین طور؛ مثلاً یک نمونه‌اش که حضرت رضاع) به یکی از بزرگان مسیحی فرمود(نقل به مضمون): حضرت مسیح آدم خیلی خوبی بوده فقط خدا را بندگی و عبادت نمی‌کرد! عالم مسیحی گفت: یعنی چه؟! نمی‌شود که عیسی خدا را بندگی نکند! امام فرمود: اگر بنده خدا بوده، پس خدا نبوده! امام(ع) از او اقرار گرفت که عیسی(ع) یک عابد و یک شخص متعبدی بوده که خدا را بندگی می‌کرده، و این بنده نمی‌تواند خدا شود، نمی‌شود یک کسی خودش، خودش را بندگی کند. این روش احتجاج به احسن است که از طرف مقابل مطلبی را بگیری و به خودش برگردانی بدون اینکه ناراحت و عصبانی بشود. این سه روشی بود که قرآن ذکر می‌کند و یک گوینده مذهبی می‌باید از هر سه روش آگاهی داشته باشد.

صفیه: در ادامه، مناسب است به این پرسش بپردازیم که یک خطیب چه الزامات و شرایطی را باید داشته باشد؟ و دانش‌های مورد نیاز یک خطیب چیست؟

■ در بدو امر یک کسی که در مقام ابلاغ دین قرار می‌گیرد و به اصطلاح، خودش را به‌عنوان یک مبلغ دینی محسوب می‌کند، اولاً باید بداند که پیامبران کار اصلی‌شان تبلیغ بوده است. مهم‌ترین کار پیامبر(ص) تبلیغ بوده، اصلاً به ایشان "رسول"

■ احسنت! پیامبران آمده‌اند برای اینکه آن پیمان فطرت را به یاد بیاورند تا بشر به آن پیمان وفادار بماند. ما انسان‌ها در "الست" یک میثاقی با خدا بسته‌ایم که غیر او را نپرستیم، جز خوبی کار دیگری انجام ندهیم و هرچه بد است از خودمان دور کنیم. اینها پیمان‌های الهی است وقتی شما خدا را می‌پذیرید یعنی همه زیبایی‌ها، همه خوبی‌ها، و همه نیکی‌ها را پذیرفته و همه بدی‌ها را طرد کرده‌اید و با خدا چنین پیمانی را بسته‌اید. از سوی دیگر شیطان هم خوب فعالیت می‌کند و گاهی انسان دچار غفلت و انحراف می‌شود؛ اینجاست که پیامبرانی می‌آیند و می‌گویند آن پیمان یادت نرود.

صفیه: بپردازیم به سومین مرحله از روش تبلیغ.

■ کسانی هم هستند که مخالفند ولی معاند نیستند؛ چون اگر معاند باشند قرآن می‌فرماید: «أَعْرَضَ عَنِ الْجَاهِلِينَ»، آنها را رهاشان کن، از آنها اعراض کن! اما در باره مخالف غیر معاند می‌فرماید باید با آنها "جدال احسن" کرد، جدال احسن یعنی گفتگو و مناظره‌ای که طرف را تحقیر، توبیخ و هو نکنیم؛ یک مناظره‌ای که به نتیجه مطلوب برسیم و هدف در آن مناظره این باشد که حقیقت آشکار شود. خوشبختانه بیشتر احتجاجاتی که پیامبراسلام(ص) و ائمه(ع) با مخالفین کردند همین جدال احسن بوده است. پیروان ادیان دیگر می‌آمدند با پیامبر صحبت می‌کردند، پیامبر هم خیلی

عدالت جزو فضیلت‌هایی است که مطلوب همه انبای بشر و همگانی و جهانی می‌باشد. ولی اینها را با اینکه عقل می‌پسندد و دلیل و برهان هم مؤید آن است، با این حال در قالب موعظه بیان نموده است. یک بخش قرآن، موعظه است مانند موعظه‌هایی که از لقمان یا از دیگران نقل می‌کند یا خداوند متعال خودش پیامبر را موعظه می‌فرماید.

صفیه: بنابراین، موعظه مبتنی بر این است که آن عمل نیک و ارزشی که واعظ به آن می‌پردازد از قبل مورد پذیرش مخاطب بوده باشد.

■ درست است، بر همین اساس یک بخش از موعظه، تذکرات یعنی یادآوری‌ها است یعنی چیزهایی است که انسان قبلاً به فطرت خودش درمی‌یابد. رسالت پیغمبران هم همین است که به اینها متذکر شوند. اصلاً یادآوری در معنای موعظه خوابیده است. **صفیه: با این وصف، در فطریات، حکمت چه کاربردی می‌تواند داشته باشد؟**

■ با حکمت آنها را برایش برهانی می‌کند، برهانی‌اش می‌کند تا بتواند از آن در مقابل کسی که در جبهه مخالف است دفاع کند.

صفیه: این یادآوری و تذکر همان است که حضرت امیر(ع) در باره فلسفه بعثت انبیاء می‌فرماید: "فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ... وَ يُثْبِتُوا لَهُمْ دَفَاتِنَ الْعُقُولِ"

◀ ما نمی‌گوییم دین در اختیار آخوندها است اما در طول تاریخ به تجربه ثابت شده که این روحانیت شیعه و اهل سنت بوده که در یادگرفتن و یاد دادن دین محض شدند و دین را نگه داشته‌اند، حالا اگر گروهی بیایند و بخواهند این قشر را از صحنه خارج کنند و از نظر مردم بیندازند، این به نظر من کار درستی نیست و خیانت به اسلام است.

باشد و بتواند به منابع اصیل نه رونویسی شده مراجعه نماید.

۴. باید با احادیث از نظر سند و متن سروکار داشته باشد و از منابع اولیه و اصلی بهره برد.

۵. بایستی یک مقداری منطق بلد باشد که بتواند برهانی صحبت کند.

۶. یک کمی ریاضیات بلد باشد چون ریاضیات ذهن آدم را منظم می‌کند برای خاطر اینکه همینطوری گتره‌ای حرف نزند.

۷. مبلغ باید یک مقداری روانشناسی و جامعه شناسی، بلد

باشد، به این معنی که بتواند مستمع خودش را بشناسد که این مستمع چه

می‌خواهد، نیاز او چیست و من چه چیزی باید به او بگویم. مستمعان به

منزله بیمارانی می‌مانند که به طبیبی مراجعه کرده‌اند، همانگونه که طبیب

بر طبق تشخیصش از آن بیماری، نسخه‌ای می‌پسند، خطیب و گوینده

مذهبی هم باید هم باید همین‌طوری باشد که فقط یک نسخه نداشته باشد

و مطابق نیاز، مطالبش را عرضه نماید.

مثلاً کسی بخواهد برود در سیستان و بلوچستان سخنرانی بکند، یکی در

اصفهان می‌خواهد صحبت کند، یکی در روستا می‌خواهد صحبت کند، یکی

در شهر می‌خواهد حرف بزند، برای یک قشر تحصیل کرده می‌خواهد صحبت

کند، برای خانم‌ها می‌خواهد صحبت کند و... در هر مورد باید بدانند در

آنجا چه مسائلی را مطرح نماید.

۸. یکی دیگر که خیلی مهم است این است که در

زمینه اسلام زیاد کتاب نوشته شده و بعضی از این کتاب‌ها

چه اعتقادی چه اخلاقی و در زمینه‌های دیگر، کتاب‌هایی

هستند که غالباً مطالب سست و بی پایه در آنها زیاد است.

گوینده مذهبی نباید نکاتی از این کتابها برای مردم نقل

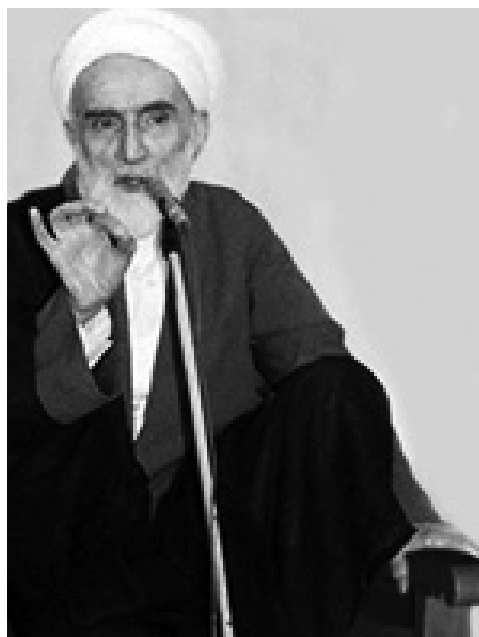
کند برای اینکه سبب می‌شود یک سری مطالب بیهوده را به

مردم بگوید. گاهی ممکن در این کتاب‌ها مطالب خوبی هم باشد اما به درد مستمع نمی‌خورد در

◀ دو قشر طبیب و روحانی، در حقیقت دو قشری هستند که برای رفع نیازهای مردم وارد این عرصه می‌شوند و مردم هم زندگی اینها را تأمین می‌کنند ولی متأسفانه برخی از آنها کاسب شده‌اند. شأن عالم دینی کاسبی نیست عالم دینی بودن یعنی داشتن رسالت دینی که در واقع کار پیامبران را می‌خواهد انجام دهد؛ کار پیامبران، انجام دادن رسالت بدون توقع مزد از مردم می‌باشد. عالم دینی نباید در گفتن حق هیچ ابایی داشته باشد؛ چه مستمع خوشش بیاید چه خوشش نیاید وظیفه وی گفتن حقیقت است حقیقت را باید عریان برای مردم بگوید. روحانیت شغل و حرفه نیست مثل بقال و آهنگر. البته مردم هم باید آبرومندانه او را تأمین کنند چون در غیر این صورت مردم همه‌شان باید بروند دین را یاد بگیرند.

بسیار خوبی است. در زمان ما تفاسیر فارسی خوبی نوشته شده، تفسیر المیزان نیز جزو تفاسیر برجسته است که یک خطیب می‌تواند از آن بهره برد.

۳. یک گوینده مذهبی به تاریخ اسلام و تحولاتی که در دوره اسلام به وجود آمده اجمالاً آگاهی باید داشته



می‌گویند به خاطر اینکه تعهد ابلاغ رسالت را دارند. خداوند درباره غدیر به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: اگر آنچه را که ما به تو گفتیم ابلاغ نکنی، مثل این می‌ماند که در این بیست و سه سال هیچ کاری انجام ندادی: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ». خود پیامبر (ص) هم وقتی که یک پیامی را ابلاغ می‌کرد از مردم اقرار می‌گرفت: آیا من ابلاغ کردم؟ من به وظیفه خودم عمل کردم؟ پس این مقام تبلیغ مقام خیلی مهمی است، مقام پیامبران است. گذشته از این، مبلغ باید دارای خلوص باشد و کارش را برای خدا انجام دهد همانی که قرآن فرمود: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ» یعنی دعوت به خدا بکند نه دعوت به خودش، همان‌گونه که پیامبران (ع) دعوت به خدا می‌کردند. علاوه بر این، ابلاغ کننده پیام دینی باید از یک سلسله دانش‌هایی برخوردار باشد از جمله:

۱. بایستی به ادبیات عرب توجه کند تا حدی که نیازش را برآورده کند، همچنین از ادبیات آن زبانی که می‌خواهد به آن زبان ابلاغ پیام کند، در حد نیاز آگاهی داشته باشد مثلاً ما می‌خواهیم فارسی صحبت کنیم و اکثر مخاطبان ما فارسی زبان هستند. ما باید عربی بلد باشیم و از ادبیات عرب بهره‌ای داشته باشیم تا بتوانیم از منابع دینی استفاده بکنیم و زبان فارسی را خوب باید بلد باشیم تا بتوانیم در قالب این زبان این پیام را به مخاطب خودمان ابلاغ بکنیم.

۲. گوینده مذهبی بایستی از تفاسیر - چه شیعه و چه سنی - تا حدی بتواند استفاده کند. به نظر من بهترین تفسیر شیعی که مفاهیم قرآن را به خوبی معنا کرده و توضیح داده مجمع البیان است که یک تفسیر بسیار متقنی می‌باشد؛ و در اهل سنت هم تفسیر بیضاوی تفسیر

مرحوم آقای فلسفی:
خطیب می‌بایست متناسب با زمان و مخاطبین سخن بگوید و اهل ذوق باشد.

این موارد باید یک گوینده مذهبی قدرت‌گزینش داشته باشد یعنی اولاً مخاطبش را بشناسد و تشخیص بدهد و بعد قدرت‌گزینش حتی از آیات و روایات داشته باشد. گاهی حتی لازم نیست یک آیه قرآن را برای یک مستمعانی نقل کنیم چون برایشان قابل استفاده نیست. یا یک روایتی هست که خیلی مفصل است و ضرورتی ندارد من تمامش را نقل کنم و همان قسمتی که بدر می‌خورد و همان که متناسب با حال این مخاطبان است باید مطرح گردد. اینها بسته به قدرت تشخیص گوینده است. یک موقعی ما اواخر عمر آقای فلسفی رفته بودیم پیش ایشان، گفتیم شما از این تجربیاتتان یک چیزی به ما بگویید. ایشان یک خطیب معروفی بود، به نظر من خطیبی بود که حالا حالاها به این سادگی شاید نشود مثل او تربیت کرد یعنی شرایط اجتماعی ما به گونه‌ای است که اینطور انسان‌ها را کمتر تربیت می‌کند. یکی از توصیه‌های ایشان این بود که گاهی می‌شود همه روایت را نباید برای مردم خواند با اینکه قطع داریم این روایت از پیامبر یا امام است، اما همه آن را نباید خواند چون پیامبر (ص) یا امام (ع) آن موقعی که این مطالب را فرموده در یک شرایط خاصی بوده و معلوم نیست این شرایط الان وجود داشته باشد. این را فرمود و آن وقت مثال می‌زد، می‌گفت من اصفهان درباره تربیت کودک که صحبت می‌کردم یک روایتی را خواندم که معروف است پیامبر درباره دوران چند گانه کودک مطالبی فرمودند که باید مراحل سنی‌اش در نظر گرفته و مراعات شود. و در پایان پیامبر اکرم (ص) دارد که اگر مثلاً در یکی از این مراحل تربیت نشد حالا یک پس‌گردنی هم بزنیم! من دیدم اگر در این شهر بگویم پیامبر (ص) این گونه فرموده آن پدر و مادر مسلمانی که به پیامبر علاقه دارد می‌گوید: اگر بچه حرف را گوش نکرد و من به او پس‌گردنی زده از خانه بیرونش کنم از خانه که بیرون رفت، کجا برود؟ سابقاً بچه که قهر می‌کرد می‌رفت در باغی یا در خانه خاله‌اش، اما الآن در این جامعه فاسد کجا برود؟ این بچه می‌رود زیر پل

سی و سه پل! می‌خواهم این را بگویم که باید روایات و مواظب‌گزینشی باشد که آسیبی نرساند. یک کسی خدمت پیامبر (ص) آمد و گفت مرا موعظه کن! حضرت فرمود: دروغ نگو! اسلام که فقط دروغ نگفتن نیست اما حضرت فهمید که این مبتلا به این بیماری است برای همین، سفارش کرد که اسلام تو این است که تو دروغ نگوئی.

بکنند و اگر اشکال کردند چه جوابی می‌خواهی بدهی تا طرف قانع شده و از پای سخن تو بیرون برود نه اینکه شبهه‌ای القا شود و بدون اینکه حل شود مجلس را ترک کند. ۱۰. یکی دیگر اینکه؛ باید سعی بکند برای توده مردم القای شبهه نکند. یک وقت مرحوم آقای حلبی حرف قشنگی می‌زد و می‌گفت: در شهری که بهایی

◀◀ در باب امر به معروف و نهی از منکر فرموده‌اند: امر به معروف و نهی از منکر هم عمر شما را طولانی می‌کند و هم رزق شما را فراهم می‌آورد. این مضمون می‌خواهد بگوید: شما به خاطر روزی از مسئولیتتان فرار نکنید به این خاطر که رزق را خدا می‌رساند. خیلی‌ها هم هستند که شما وقتی حرف را صریح می‌زنید خوششان نمی‌آید، بنابراین گوینده مذهبی نباید برای خوش آمدن مستمعانش، برای خوش آمد آن کسی که این مجلس را تأسیس کرده و او را تأمین می‌کند، حقیقت را زیر پا بگذارد و هرچه او دلش می‌خواهد بگوید.

۹. یک گوینده مذهبی باید فرد پر مطالعه‌ای باشد. مُدرسی که درس سطح می‌دهد و یک صفحه کتاب را که می‌خواهد برای شاگردانش بگوید خوب مطالعه می‌کند و شبهاتی را که ممکن مطرح شود در چارچوب همین درس مورد توجه قرار می‌دهد. اما یک گوینده مذهبی شبیه مدرس درس خارج است؛ بایستی مطالعه همه جانبه‌ای بکند و مطمئن باشد که در میان مستمعان او آدم‌های فهمیده و باسواد هم حضور دارند. در این بین یک مثلی هست که می‌گوید فرض کن همه مستمعان تو سنگ‌اند! نه! این اشتباه است بلکه فرض کن تمام مستمعان تو باسواد هستند. حتی اگر به یک روستا می‌روی نگو اینها روستایی‌اند، در روستاها هم آدم‌های فهمیده خیلی زیادی وجود دارد. بنابراین گوینده باید بنا را بر این بگذارد که مستمعان من همه می‌فهمند و همه هم با دوتا گوششان دارند گوش می‌دهند ببینند من چه می‌گویم، پس من باید خیلی حساب شده حرف بزنم و حرف درست هم بزنم؛ لذا لازمه‌اش این است که گوینده پر مطالعه باشد. وقتی هم که مطالعه می‌کنی باید بدانی که به این حرف‌های شما ممکن است اشکال

نیست اصلاً بحث بهائیت را مطرح نکنید، چه دلیلی دارد یک بحثی را مطرح کنید که برای افراد انگیزه شود تا در مورد بهایی‌ها و عقایدشان تحقیق کنند. انسان ذهن کنجکاو دارد و می‌خواهد ببیند آنها چه می‌گویند و همین باعث می‌شود شبهه‌ای در ذهن مردم القا شود؛ شبهه القا کردن خیلی راحت است اما بیرون کردن شبهه از ذهن کاری کارستان است!

تفسیر: در تأیید صحبت‌های حضرت عالی؛ بعضی از روایات ما عاری از تحریف یا غلو نیست، به جز روایات ضعیف، در میان روایات مستند هم از نظر درایی و فهم الحدیث ممکن است برای مردم ایجاد شبهه شود. به عبارت دیگر، گاهی منابعی از نظر سند، صحیح‌اعلایی است ولی مثلاً مناقبی را مطرح می‌کند که جامعه پذیرش آن‌را ندارد و گاه در اذهان ایجاد شبهه می‌کند؛ به قول حضرت عالی گوینده بایستی در این موارد سلیقه داشته باشد که چه روایتی را در چه جمعی بخواند.

■ درست است. خطیب باید حساب شده حرف بزند، اهل ذوق هم باشد که به اصطلاح به چه



بلد نیستیم و مردم را اغراء به جهل نکنی اما مردم این عذر را از شما نمی‌پذیرند.

صفیه: حضرت عالی خطیب و منبری یا واعظ بودن را اولاً به‌عنوان یک حرفه یا یک شغل تلقی می‌کنید؟ و ثانیاً اگر قبول داشته باشید، این را فقط در انحصار صنف روحانیت می‌دانید؟ با توجه به اینکه الآن در رسانه‌ها می‌بینیم غیر حوزوی‌ها حرف‌های خیلی قشنگی می‌زنند، فن خطابه هم بلدند و در خیلی جاها دیده‌ایم که همان‌ها امام جماعت هم می‌شوند!

■ ببینید! روحانیت در واقع قشری است که ممخّص در دین شناسی و ابلاغ دین به مردم شده است؛ البته به این معنا نیست که فهم دین در انحصار قشر خاصی است که عبا و عمامه دارند. یک فرد شخصی و مکلا هم می‌تواند معارف دینی را یاد بگیرد و به مردم بگوید، و هر مسلمانی می‌تواند این کار را بکند. بنابراین دین شناسی در انحصار روحانیت نیست ولی روحانیت ممخّص شده بر این کار؛ یعنی کارش این است. حالا اگر آنهایی که شخصی هستند، چه دعوت کننده و چه گوینده اگر قصدشان این است که به دین خدمتی کنند اشکالی ندارد. اما یک موقع می‌خواهند قشر روحانی را بکوبند و این قشر را از صحنه خارج کنند که این یک مقداری مشکل است. ما نمی‌گوییم دین در اختیار آخوندها است اما در طول تاریخ به تجربه ثابت شده که این روحانیت شیعه و اهل سنت بوده - روحانیت اسلام یعنی علما، کلمه روحانی در این دو بیست سال درست

و خطیب باید از همه فنون و معارف دینی قسمتی را بداند و همین کافی است؟

■ ببینید! الآن در دانشگاه‌ها این طوری است؛ دانشجوی پزشکی یک دوره عمومی را طی می‌کند و سپس به دوره تخصصی می‌رسد. یک طلبه هم در حوزه‌ها باید این دوره عمومی را طی کند و سپس در فلسفه، فقه، اخلاق، کلام و... متخصص شود، ولی با این حال اگر فیلسوف هم شد باید مسائل شرعی را هم بلد باشد؛ طلبگی با سایر کارها فرق دارد. مثلاً کسی به پزشک نمی‌گوید آقای دکتر! خانه ما را از نظر مهندسی بررسی کنید! یا هیچ‌کس به یک مهندس در مورد بیماری‌اش چیزی نمی‌گوید، چون مردم پذیرفته‌اند تخصص این آقا متناسب با این خواسته نیست. اما لازمه روحانی و مربی دینی بودن این است که علاوه بر تخصص در یک رشته، یک سری معلومات عمومی دینی هم داشته باشد چرا که مردم دیندار مسایل مختلفی به ویژه احکام شرعی را از ایشان می‌پرسند. هیچ مانعی ندارد که یک خطیب در عین این که در رشته‌ای تخصص دارد و بیشتر مباحثش در آن زمینه است و مستمعان هم می‌گویند بحث‌های کلامی یا مباحث اخلاقی یا مباحث تفسیری یا تاریخ تحلیلی را باید از فلانی یاد گرفت، به مسائل و مشکلات فقهی و شرعی نیز آگاهی داشته باشد. مثلاً شما در اتوبوس نشسته‌ای و جوانی هم کنار دستت نشسته و از شما مسأله شرعی می‌پرسد نمی‌توانی بگویی من تخصصم کلام است، تو نمی‌توانی به عنوان یک روحانی و یک مربی دینی، این حرف را بزنی و باید در حدی که نیاز آن فرد را برطرف کنی از شرعیات تا حدی اطلاع داشته باشی؛ چون جامعه از شما نمی‌پذیرد. به محض اینکه شما لباس روحانیت به تن کردید و وارد حوزه شدید و مردم شما را به عنوان یک طلبه شناختند انتظار دارند مسائل شرعی و دینی‌شان را از شما بپرسند و شما هم باید جواب بدهید، نمی‌توانید عذر بیاورید و بگویید من بلد نیستیم، البته جایی بلد نبودی باید بگویی من

شیوه‌ای چه مطالبی را القا بکند که از این سخنرانی‌اش یک نتیجه مطلوبی بگیرد و وقتی مستمع از پای منبر او بلند می‌شود بگوید من این یک ساعتی که اینجا نشسته‌ام، از مطالب این آقا استفاده کردم و چیزی را که نمی‌دانستم، یاد گرفتم؛ یا چیزی را که می‌دانستم مطمئن شدم که حرف درستی است. باید توجه داشته باشیم یک آقایی که نیم ساعت پای صحبت ما می‌نشیند او فقط نیم ساعت عمرش را به ما نداد، بلکه نیم ساعت طول کشیده آمده اینجا، نیم ساعت هم برمی‌گردد، نیم ساعت هم این وسط‌ها از بین می‌رود و در مجموع، دو ساعت از عمر او به عنوان امانت در دست ماست. این مسئله بسیار مهمی است که ما توجه نداریم. اگر صد نفر نشسته باشند دو بیست ساعت در اختیار ما هستند این دو بیست ساعت خودش یک برهه مهم از یک عمر است. ما باید طوری مطالعه کنیم و خودمان را آماده کنیم تا این زمانی را که آنها در اختیار ما گذاشته‌اند تلف نکنیم و در مقابل آن مسئول نباشیم.

صفیه: بحثی که مدتی است در رابطه با فقه مطرح شده این است که فقه هم باید تخصصی شود. در دنیای امروز به دلیل تعدد مسائل جدیدی که پیش آمده بسیار مشکل است که یک فقیه - به این دلیل که عمرش کفاف نمی‌دهد یا به دلیل وجود مطالب بسیاری که در حواشی مسایل فقهی وجود دارد - بتواند به تنهایی در تمام ابواب فقه از اول طهارت تا آخر حدود و دیات تبحر داشته باشد. بعضی‌ها نظریه تخصصی شدن را مطرح می‌کنند که برخی می‌پذیرند و برخی هم نمی‌پذیرند. آیا شما در رابطه با خطیب و گوینده مذهبی معتقد به این نیستید که خطیبان هم باید متخصص در فن و موضوعی شوند. مثلاً بگویند این خطیب یا این گوینده مذهبی کارشناس مباحث کلامی است، این یکی در روایت تخصص دارد، دیگری مفسر خوبی است. یا اینکه اعتقاد دارید منبری

◀ متأسفانه امروزه مطالبی گفته می‌شود که از مصادیق سوء تبلیغ است. دنیا به صورت یک دهکده‌ی جهانی درآمده یعنی ما الآن حریم خصوصی نداریم. بنابراین ما باید خیلی مراقب باشیم، حرف‌های حساب شده بزنیم، حرف‌های منطقی بزنیم.



سال پنجم
شماره ۲۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



شده - که در یادگرفتن و یاد دادن دین ممحض شدند اینها بودند که این دین را نگه داشته‌اند، حالا اگر گروهی بیایند و بخواهند این قشر را از صحنه خارج کنند و از نظر مردم بیندازند، این به نظر من کار درستی نیست و خیانت به اسلام است. در هر صورت همان فرد غیر روحانی هم در همین حوزه‌ها دین را یاد گرفته و به نظر من مشکلی ندارد اگر قصدش این باشد که دین را ابلاغ بکند.

صفیون: شهید مطهری می‌فرماید: یکی از آسیب‌های جامعه روحانیت ما این است که عوام‌زده هستند و می‌فرماید که این عوام‌زدگی از سیل‌زدگی، مارزدگی و عقرب‌زدگی خیلی بدتر است. بعد وقتی که دنبال علل و اسباب می‌گردد می‌گوید به دلیل نظام مالی حوزه است. به یک بیان دیگر - باز هم من از ایشان این تعبیر را وام گرفتم - براساس قانون عرضه و تقاضا در مسائل اقتصادی، عرضه و پرداخت اجرت، مطابق میل مصرف کننده است یعنی مصرف کننده می‌سجد که آیا آن کسی که یک کالایی را تولید کرده مطابق میلش است؟ و براساس آن، به تولید کننده اجرت می‌دهد. آیا واقعاً حوزه‌ها و خطبای ما دچار این آسیب هستند؟ به نظر شما عوام‌زده هستند؟ بر این اساس، بعضی از روشنفکران می‌گویند خطبا و برخی حوزویان مطابق میل عوام حرف می‌زنند چون که به قول معروف ریششان پیش آنها گرو است. اولاً این را قبول دارید؟ و ثانیاً چه راهکاری را پیشنهاد می‌کنید که از این آسیب بیرون بیاییم؟

■ دو قشر طبیب و روحانی، در حقیقت دو قشری هستند که برای رفع نیازهای مردم وارد این عرصه می‌شوند و مردم هم زندگی اینها را تأمین می‌کنند ولی متأسفانه برخی از آنها کاسب شده‌اند. شأن عالم دینی کاسبی نیست عالم دینی بودن یعنی داشتن رسالت دینی که در واقع کار

◀ آنچه مهم است این که امام حسین(ع) به تکلیف شرعی‌اش عمل کرد. فکر می‌کنم چنین گزینه‌ای می‌تواند همه نظریه‌ها را در خودش جای دهد که امام به تکلیف الهی خودش که تشخیص داده بود عمل کرد و آثار و برکاتی هم داشت. وقتی بنی امیه می‌گویند وحی دروغ است، معنایش این است که نبوت به طور عام دروغ است نه اینکه فقط نبوت اسلام، بلکه کل انبیاء و رسالت آنان را زیر سؤال بردند. من یک موقعی در یک جمعی صحبت کردم که مسیحی‌ها هم بودند گفتیم امام حسین(ع) به گردن مسیحیت هم حق دارد چون بنی امیه می‌گفتند وحی و دین دروغ است و این شامل دیگر ادیان هم می‌شود.

پیامبران را می‌خواهد انجام دهد؛ کار مزد از مردم می‌باشد. عالم دینی نباید در گفتن حق، هیچ ابایی داشته باشد؛ چه مستمع خوشش بیاید چه خوشش نیاید وظیفه وی گفتن حقیقت است حقیقت را باید عریان برای مردم بگوید. روحانیت شغل و حرفه نیست مثل بقال و آهنگر. البته مردم هم باید آبرومندانه او را تأمین کنند چون در غیر این صورت مردم همه‌شان باید بروند دین را یاد بگیرند، تک تک مسلمان‌ها باید بروند دین را یاد بگیرند و بدان عمل کنند، و چون این کار مقدور نیست که همه بخواهند علم دین را فرا گیرند و جامعه مختل می‌شود، بنابراین جامعه براساس یک تقسیم‌بندی پذیرفته که گروهی خود را موظف کنند این علوم را یاد گرفته به دیگر مردم آموزش دهند. حالا اینهایی که می‌آیند دین را یاد می‌گیرند دو گروه هستند، یک عده تمکن و امکانات مالی دارند و نیازی به مردم ندارند که خوشا به حالشان! اینها خیلی عالی و خیلی عزیزانه می‌توانند مردم را به دین دعوت کنند و هیچ رودربایستی با کسی ندارند، باید حق را به مردم بگویند منتها طوری باید بگویند

که مردم فرار نکنند. هدفشان این باشد که مردم را به اسلام جذب کنند نه اینکه آنها را فراری بدهند. یک عده هم هستند که وقتی وارد حوزه می‌شوند هیچ ندارند، آه در بساطشان نیست؛ بالاخره اینها هم آدم هستند می‌خواهند زندگی کنند، زن و بچه دارند، نیاز دارند و همه آنچه را که مردم احتیاج دارند اینها هم احتیاج دارند؛ پس مردم باید زندگی اینها را تأمین کنند این یک امر طبیعی است. اما اینکه یک گوینده مذهبی به خاطر دلخوشی مستمعانش یا به خاطر آن آقایی که می‌خواهد به او پاکت بدهد حقیقت را نگوید، این جفا به دین خداست! اتفاقاً ما در باب امر به معروف و نهی از منکر داریم که فرمود: امر به معروف و نهی از منکر هم عمر شما را طولانی می‌کند و هم رزق شما را فراهم می‌آورد. این مضمون می‌خواهد بگوید: شما به خاطر تأمین روزی، از مسئولیتتان فرار نکنید به این خاطر که رزق را خدا می‌رساند. خیلی‌ها هم هستند که شما وقتی حرف را صریح می‌زنید خوششان نمی‌آید، بنابراین گوینده مذهبی نباید برای خوش آمدن مستمعانش، برای خوش آمدن کسی که این مجلس را تأسیس کرده و او را تأمین می‌کند، حقیقت را زیر پا بگذارد و هرچه او دلش می‌خواهد بگوید. بعضی آدم‌ها دلشان می‌خواهد دین مطابق خواسته و دل آنها باشد و حال آنکه دین برای رفع نیازهای طبیعی انسان‌ها آمده نه برای برآورده کردن هواهای نفسانی. پیامبر(ص) فرمود که شما مردم همانند بیمارانی هستید و پروردگار متعال مانند طبیب که صلاح مریض را می‌داند و مطابق آن دارو تجویز می‌کند. اشتباهی که ناشی از هوا و هوس مریض است به صلاح او نیست، آدم دلش می‌خواهد این غذا را بخورد ولی اگر این غذا را بخورد می‌میرد.

صفیون: و چه بسا این طبیب برای درمان، داروی بسیار تلخی هم به بیمار بدهد.

■ لکن داروی تلخ را هم می‌توان با شهد مخلوط کرد و به خورد مردم داد. به قول سعدی در اول گلستانش می‌گوید: من این نصیحت‌ها و موعظه‌ها



مشکلات دیگری هست که در باره هرکدامشان باید مفصل بحث شود.

صفین: یکی از آسیب‌ها را می‌توان، تبلیغ نامناسب و بد از دین دانست.

■ ما یک تبلیغ سوء داریم و یک سوء تبلیغ! تبلیغ سوء غالباً از ناحیه دشمن دین است؛ در طول تاریخ هزار و چهارصد ساله طلوع اسلام به پیامبر اسلام(ص) و به اسلام، جسارت‌هایی شده است ولی هیچ یک از عظمت اسلام و شخصیت پیامبر(ص) نکاسته، جز اینکه درخشش دین ما و پیامبرمان بیشتر شده برای اینکه دشمن حرف‌های بی‌پایه‌ای را مطرح کرده و بزرگان ما هم مقابل آنها ایستاده‌اند، دفاع کرده‌اند، کتاب‌های بسیار ارزشمند و غنی‌ای نوشته شده و از اسلام دفاع منطقی شده که این باعث رشد اسلام شده است. اما ما یک سوء تبلیغ هم داریم؛ بعد از انقلاب به نظر من انتظار نمی‌رفت دچار سوء تبلیغ شویم. حالا یک نمونه‌اش را برای شما بگویم؛ یک جا گوش می‌کردم از طریق یکی از شبکه‌ها برای اینکه بگویند آقا! تکثیر نسل کنید، یک روحانی سیدی آمده بود و می‌گفت: از این زندان تک فرزندی بیاید بیرون و به عشق پنج تن، پنج، به عشق امام(ع)، رضاع، هشت، به عشق دوازده امام(ع)، دوازده، به عشق چهارده معصوم(ع)، چهارده‌تا، و از همین امشب با یک یا علی و یا زهرا کلید را بزنید و بچه تولید کنید! این گونه حرف زدن، تبلیغ مبتذل است، این تبلیغ نیست، به این می‌گویند سوء تبلیغ؛ این است که دین را خراب می‌کند، این است که چهره مذهب را نامناسب جلوه می‌دهد. ما از این موارد توسط صاحب تریبون‌ها زیاد داریم که اسلام را بد معرفی می‌کنند. به قول یکی از صاحبان اندیشه: بد دفاع کردن از دین بدترین شیوه تبلیغ دین است. امروز ما گرفتار این آسیب هستیم. نکته دیگر اینکه، گوینده‌های قبل از انقلاب خیلی باسوادتر از برخی خطبا و منبری‌های امروزی بودند. متأسفانه امروزه مطالبی گفته می‌شود که از مصادیق سوء تبلیغ است. دنیا به صورت یک دهکده جهانی درآمده یعنی

می‌زنند، مال همدیگر را می‌خورند و هزاران کار غیراخلاقی انجام می‌دهند؛ اگر کسی برود پای صحبت یک آقایی بنشیند که ببیند او آیات و روایاتی را می‌خواند که می‌گوید بابا! فردای قیامت دست خود ما آدم‌ها است و این یک اصل پذیرفته شده اسلامی است و یک اصلی است که خدشه بردار نیست و تخصیص هم نمی‌خورد و انسان سعادت و شقاوتش در گرو اعمال خودش است؛ یعنی خداوند متعال نمی‌خواهد من به جهنم بروم، خدای متعال راه سعادت و شقاوت را نشان داده و این من هستم که باید راه را طی کنم. و از سوی دیگر می‌رود پای منبر یک آقایی دیگر می‌نشیند می‌بیند آن آقا حساب شده حرف نمی‌زند و آیات و روایات را جوری تفسیر می‌کند که طرف گستاخ در انجام گناه می‌شود می‌گوید ای بابا! هرکاری کنی خدا کریم است و... خوب این باعث هرج و مرج شده و جامعه را به دوگانگی و فساد می‌کشاند.

صفین: حضرت‌تعالی هم قبل از انقلاب منبر رفتید و هم بعد از انقلاب؛ هم قبل از انقلاب با خطبایی حشر و نشر داشتید و هم بعد از انقلاب؛ اگر بخواهید یک مقایسه گذرا بکنید در چند مؤلفه یکی: استقلال این خطبا و منبری‌ها در دو برهه زمانی و دیگری: تأثیر اجتماعی آنها، چه تلقی‌ای دارید؟

■ قبل از انقلاب یک حسنی و به قول معروف یک ویژگی خیلی مطلوبی بود که گوینده‌های مذهبی، خط و ربطی نبودند یعنی همه قصدشان این بود که دین را ابلاغ کنند کاری به این خط و آن خط و این آقا یا آن آقا نداشتند و هرکسی در حد و در سطح خودش و به‌اندازه معلومات خود به انجام وظیفه مشغول بود. اما متأسفانه بعد از انقلاب این عرصه در بسیاری موارد، دچار خط و ربطی شده و کاری به لیاقت‌ها ندارند. فرض کنیم شما چون نظراتان با فلان آقا و نظریه موافق است بنابراین به درد ما نمی‌خوری! این سبب می‌شود بسیاری از نیروهای خوب معطل شوند و در عوض خیلی از نیروهای بی‌صلاحیت متأسفانه مطرح شده و سر کار می‌آیند.

را - که داروی تلخی بوده - با شهد مخلوط کردم تا در کام آدم‌ها شیرین باشد. آدم می‌تواند با یک زبانی با مردم صحبت کند که حقیقت را بپذیرند یعنی آن طرف بدانند که من خیر او را می‌خواهم و غرضی در کار نیست، در اینجاست که هم حقیقت را می‌پذیرد و هم ناراحت نمی‌شود و در عین حال، حقیقت هم کتمان نمی‌گردد.

◀ **تبایکی گریه دروغی نیست!** گریه دروغی که گریه نیست. در بعضی از این مجالس که سی دی‌های آن به طور وسیع پخش می‌شود و گاه در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای هم نمایش داده می‌شود اشعاری موزون با برخی ترانه‌ها و برداشت شده از آنها خوانده می‌شود افراد هم به جای "حسین حسین" به سرو سینه می‌زنند و می‌گویند: "سین سین...". من هر چه فکر می‌کنم که این یعنی چه؟! و این چه پیامی می‌تواند داشته باشد نمی‌توانم خودم را قانع کنم.

صفین: گاهی تشنت در میان مطالب عرضه شده توسط گویندگان مردم را دچار سردرگمی و پارادوکس می‌کند. از گوینده‌ای می‌شنوند که با گناه و معصیت انسان به جایی نمی‌رسد، و از گوینده دیگر می‌شنوند که اگر فلان گونه باشید اهل نجاتید اگر چه گناهکار باشید. مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری می‌گفتند: "یک منبری گفته بود: اگر تا خرخرهات در خم شراب باشد اما حبّ علی(ع) داشته باشی اهل بهشت خواهی شد! من برایش پیغام دادم شما با این حرف‌ها مردم را به لابلالی‌گری سوق می‌دهید."

■ این هم مشکل دیگر عرصه تبلیغ مذهبی است. اولاً یکی از راه‌های موفقیت این است که گویندگان مذهبی حرفشان را یکی بکنند به این معنا که مثلاً یک آقایی فرض کنیم در یک جامعه‌ای که اخلاق مردم بد شده و مردم زیاد دروغ می‌گویند، تهمت



ما الآن حریم خصوصی نداریم. همین موبایل‌ها همه حرف‌های ما را می‌تواند ضبط کند و به سراسرنیا پخش کند. بنابراین ما باید خیلی مراقب باشیم، حرف‌های حساب شده بزنیم، حرف‌های منطقی بزنیم، ممکن است ما یک حرفی بزنیم که سطحش پایین باشد اما درست باشد؛ سطح پایین بودن معنایش این نیست که حرف درستی نیست و ممکن است یک حرف خیلی سطح بالا باشد و نادرست باشد؛ مهم این است که ما حرف صحیحی بزنیم حالا این حرف صحیح می‌خواهد در سطح توده مردم باشد مردمی که سطح پایین‌اند؛ یا می‌خواهد در سطح نخبه‌های جامعه باشد، فرقی نمی‌کند مهم این است که حرف درستی باشد. امروز متأسفانه به نظر من با همه امکاناتی که در اختیار ما هست آنچه مورد توقع است برآورده نشده و به نظر من و متأسفانه! تبلیغات ما تبلیغات سالمی نیست.

گاهی یک طلبه‌ای ماه محرم برای تبلیغ ده روز مثلاً به یک روستا می‌رود و چون همزمان با انتخابات است، بایستی برای یک نماینده تبلیغ کند و در نتیجه عمل او تأثیر دینی ندارد. شما می‌بینید ده روز مانده به ماه رمضان، ده روز مانده به ماه محرم، یک مسئول سیاسی می‌آید و مبلغین حوزه را توجیه می‌کند که یک طلبه باید برود مثلاً از یک کاندیدای معینی تعریف کند؛ بعد اگر آن کاندیدا رای آورد و عملکرد درستی نداشت به حساب این مبلغ دینی می‌گذارند، به حساب دین می‌گذارند و به حساب انقلاب. همه چیز در اختیار ماست ولی متأسفانه آن بازده‌ای که انتظار می‌رفت وجود ندارد!

سغیبه: نکته دیگری که وجود دارد این است که بعضی از مراکزی که متصدی سامان‌دهی امور تبلیغی روحانیان هستند یک سری کتاب و جزوه‌هایی را به مبلغان ارائه می‌دهند که حاوی مطالب آماده‌ای است تا ره‌توشه تبلیغی آنان باشد؛ فکر نمی‌کنید که این کار باعث شود مبلغان فقط در این مسیر بیفتند و به همین جزوات بسنده کرده و به متون اصیل مراجعه نکنند؟ یعنی

◀ **همواره استفاده ابزاری از دین و از تاریخ شده و این خطر برای عاشورا به لحاظ قداست و پاکی آن همیشه توسط افراد مغرض وجود داشته و از این طریق مردم را فریب می‌دادند به گونه‌ای که امام صادق(ع) در باره بنی عباس به سدید فرمود: اینها به نام ما دارند علیه بنی امیه شورش می‌کنند ولی به قدرت که برسند دست از سر ما بر نمی‌دارند و حکومت در دست ما نخواهد بود.**

لقمه آماده است و دیگر به منابع اصلی مانند قرآن، کافی، نهج‌البلاغه و کتب تفسیری مراجعه نکنند؟ آیا این روش برای توسعه علمی مبلغان ضرر ندارد؟

■ اگر باعث عدم مراجعه و تحقیق شود، قطعاً ضرر دارد. کسی که تبلیغ می‌کند و خودش را در این جایگاه قرار می‌دهد بایستی خودش را قبلاً از نظر علمی آماده کند و یک سری بحث‌هایی که به درد همه می‌خورد فراهم کند و با آمادگی رحل سفر ببندد. گاهی مطلبی را که آماده کرده‌اید، مطالعه کرده‌اید، زحمت کشیدید و یادداشت هم کردید ولی بعد می‌روید بالای منبر و می‌بینید این نسخه به درد این مردم نمی‌خورد! شما آنقدر باید معلومات آماده و ذخیره داشته باشید که از آن ذخیره استفاده کرده و تحویل مردم بدهید وگرنه شما اگر یک سخنرانی را حفظ کنید و برای مردم بگویید این اسمش تبلیغ نیست. در باره مطالب آماده‌ای که گفتید در اختیار مبلغ قرار می‌گیرد، به نظر من این باعث می‌شود آن گوینده مذهبی اصلاً مطالعه نکند و به همین نوشته‌ها اکتفا کند. خلاصه اینها ضرر بسیار بزرگی است؛ در دورانی که ما دبیرستان می‌رفتیم معلم‌های خوبی که انگلیسی درس می‌دادند می‌گفتند حرام است شما از خودآموز استفاده کنید، باید همین کتاب را بخوانید و اگر از خودآموز استفاده کنید

بی‌سواد می‌شوید. کسی که برایش منبر را می‌نویسند و به او می‌دهند معلوم می‌شود که اصلاً قدرت تحقیق و منبر ندارد. من یک توضیحی بدهم که یک خطابه خوب مذهبی باید چگونه باشد؛ به نظر من استخوان‌بندی سخنرانی‌ها باید آیات قرآن و روایات باشد. و برای ارائه نمونه‌ها مثلاً داستان‌های صحیح و مستند دینی که آموزنده است یا مثلاً اشعاری آموزنده بیان شود تا یک سخنرانی منظم دینی ارائه شود. این چنین سخنرانی لازم‌هاش این است که خطیب برود زحمت بکشد و مطالب را از مواد خام استخراج کند. به جای اینکه ره‌توشه و امثال اینها نوشته و دست طلبه‌ها داده شود، حوزه بایستی گوینده‌های خوب در همه سطوح تربیت کند که خودشان بروند دنبال کار و تحقیق، نه اینکه لقمه را بچوند و به دهان آقایان بگذارند. چه بسا یک سخنرانی نوشته شده مثلاً در تهران به درد می‌خورد اما این مطالب نباید در یک روستا مطرح شود.

سغیبه: جسارتاً می‌توانم پیرسرم خود حضرت تعالی برای یک منبر سی دقیقه‌ای چقدر وقت می‌گذارید و مطالعه می‌کنید؟

■ من یک چیزی به شما بگویم؛ من اولاً تمام سخنرانی‌هایم را قبلاً می‌نویسم و به آن اندازه هم که نوشتم نمی‌گویم چون وقت کم می‌آورم. گاهی شده برای یک سخنرانی دو یا سه ساعت وقت می‌گذارم و گاهی برای سخنرانی دیگری دو یا سه روز کار کرده‌ام؛ گاهی شده برای یک سخنرانی چندتا سخنرانی را عوض کرده‌ام مثلاً چندتا سخنرانی را می‌نویسم اما پس از بررسی می‌گویم نه! فایده‌ای ندارد و این مطالب را نمی‌شود گفت و شروع می‌کنم دوباره و از نو کار کردن. یک گوینده مذهبی و طلبه اگر منظم کار کند درسش را بخواند مباحثه‌اش را بکند، کارش که تمام شد شبانه روزی دو یا یک ساعتی هم وقت بگذارد برای مطالعات عمومی و یک موضوعی را در نظر بگیرد و روی آن کار کند، کم‌کم یک‌دفعه می‌بیند به‌اندازه ده تا سخنرانی مطلب تهیه کرده است و از اندوخته



می‌رفتید؟

■ نه! یک دبیرستانی در خیابان خواجه نظام‌الملک بود که به آن می‌گفتند دبیرستان محمدرضا شاه. آن‌موقع مثل حالا راهنمایی نبود، شش سال دبستان بود شش سال هم دبیرستان، و سه سال دبیرستان که تمام می‌شد سیکل داده می‌شد و بعد انتخاب رشته می‌کردند؛ رشته‌ها شامل سه رشته طبیعی، ریاضی و ادبی بود؛ من رشته‌ام طبیعی بود. ما در آن زمان به انجمن آقای حلبی می‌رفتیم که شب‌های یکشنبه برنامه سخنرانی دایر بود. سخنرانی در سه سطح بود: پایین، متوسط و یکی هم سطح عالی؛ سه نفر سخنرانی می‌کردند بعد همانجا نقد می‌شد؛ خدا بیامرز خود آقای حلبی هم در جلسات می‌نشست. سخنرانی‌ها طبقه‌بندی می‌شد و منظم بود یعنی مثلاً بنده که دبیرستانی بودم صحبت می‌کردم، آن آقای که دانشگاهی بود سطح بالاتر صحبت می‌کرد یک آقای دیگر خیلی پخته‌تر بود. بعد هر سه نفر را نقد می‌کردند از نوع لباس پوشیدن، حرکات دست، حرکت چشم‌ها، تا محتوای مطالب، همه مورد نقد و بررسی قرار می‌گرفت. من سه مرتبه در آن جلسات از مرحوم آقای حلبی جایزه گرفتم. بعد که به قم آمدم و از سال دوم، از یک روستایی اطراف شهریار چون روحانی نداشت سراغم آمده من را به آن روستا بردند بعد من مرتب ماه رمضان و ماه محرم منبر می‌رفتم و مابقی سال را به درس می‌رسیدم. قبلاً عرض کردم که یک گوینده مذهبی باید باسواد باشد نگوید من می‌روم روستا! اتفاقاً روستا مشکل‌تر است، در یک روستا باید یک طلبه همه مسائل شرعی مردم را حل کند حتی بداند یک مرده را چگونه غسل می‌دهند، نماز میت چگونه می‌خوانند. بالاخره مردم را باید با دین آشنا کرد. تبلیغ مهم‌ترین کار حوزه است و متأسفانه بی‌اهمیت تلقی می‌شود.

■ **صغیر:** از اینجا وارد پرسش‌هایی در رابطه با بحث عاشورا می‌شویم که مرتبط با بحث

خودش برای مردم می‌گوید منتها حوزه بایستی شیوه درست مطالعه و تحقیق کردن و خطابه را یاد بدهد.

■ **صغیر:** چقدر سعی می‌کنید در تحقیق و مطالعه به منابع اصیل و اصلی مراجعه کنید؟

■ من همیشه روشم این است که از منابع اصیل و اصلی بهره ببرم. اگر یک روایتی هم در یک کتاب دست چندم ببینم سراغ منبع اصلی می‌روم، گرچه در جایی نوشته شده باشد و نویسنده را هم دعا می‌کنم اما می‌روم ببینم او از کجا این مطلب را آورده، و می‌روم از منبع اصلی یادداشت بر می‌دارم. ما طلبه‌ها باید قدرت علمی داشته باشیم. تا بتوانیم از متون دینی استفاده کنیم. من از تفسیر مجمع البیان، یا تفسیر بیضاوی یا المیزان، و... مثال زدم که بحث‌های بسیار مهمی دارند که البته شاید همه‌جا نمی‌شود آنها را مطرح کرد اما می‌خواهم بگویم قدرت استفاده از تفاسیر و منابع و کتب روایی مثل کتب اربعه را باید داشته باشیم. اشکالی هم ندارد یا از روی کتاب بخوانیم یا یادداشت کرده و آیه یا حدیث را برای مردم از روی کاغذ بخوانیم؛ من غالباً همین کار را می‌کنم، می‌نویسم و از رو می‌خوانم. یک استاد دانشگاهی که با من رفیق شده و بسیار با سواد و شاگرد اول است و بورسیه هم شده بود، روزی پس از یک جلسه سخنرانی من می‌گفت: اولین باری است که می‌بینم یک آخوند دارد از روی نوشته می‌خواند و این در دانشگاه حُسن است. شما بهترین سخنرانی را بکن ولی اگر نوشته نداشته باشی اعتبار ندارد اما وقتی نوشته داشته باشی می‌گویند او رفته زحمت کشیده و حرف‌هایش مستند است و مردم با اطمینان بیشتری تأثیر می‌پذیرند.

■ **صغیر:** حضرت عالی اولین بار از چه زمانی سخنرانی را شروع کردید؟

■ من قبل از اینکه طلبه بشوم در انجمن آقای حلبی سخنرانی می‌کردم و سه مرتبه از آقای حلبی جایزه گرفتم البته آن‌موقع دبیرستانی بودم و در همان سطح، مطالبی را بیان کردم.

■ **صغیر:** به دبیرستان البرز

خطابه و منبر هم هست. وقتی تاریخ اسلام را نگاه می‌کنیم می‌بینیم در میان شیعیان به‌ویژه، بحث تاریخ‌نگاری در ماجرای مثل کربلا از اهمیت به‌سزایی برخوردار است کتاب‌های تاریخی و مقاتل مختلفی در این خصوص نوشته شده و شعرا و نویسندگان در این باره خیلی قلم‌فرسایی کرده‌اند؛ به‌نظر شما چه ویژگی خاصی در واقعه کربلا وجود دارد که این اهتمام به ویژه در بین شیعیان، و به نحو عام در میان تاریخ‌نویسان مسلمان و بعضی از مستشرقین وجود دارد؟

■ مسئله عاشورا در اسلام به این لحاظ حائز اهمیت است که امام حسین(ع) در یک شرایطی قیام کرد که اگر این قیام صورت نمی‌گرفت مطمئناً به اسلام ضربه سنگینی وارد می‌شد یعنی بنی‌امیه همان‌طور که خودشان اعتراف کردند بنایشان بر این بوده که اسلام را به همان دوره جاهلیت برگردانند و داشتند در این زمینه تلاش می‌کردند که همه آموزه‌های بعثت و زحمت‌های پیامبر اسلام(ص) را تباہ کنند و حتی درصدد بودند نام پیامبر(ص) را هم محو کنند. در یک چنین شرایطی وظیفه امام حسین(ع) اقتضا می‌کرد که قیام کند و از اسلام دفاع کند و این راه شهادت آن حضرت(ع) صورت گرفت، حالا به چه انگیزه‌ای امام حسین(ع) قیام کرده و آیا می‌دانست که کشته می‌شود، ما نمی‌خواهیم در این‌جا بحث کنیم. آنچه که مهم است این است که امام حسین(ع) به تکلیف شرعی‌اش عمل کرد. فکر می‌کنم چنین گزینه‌ای می‌تواند همه نظریه‌ها را در

◀ در نتیجه هیچ تردیدی نیست که از عاشورا استفاده ابزاری شده و الآن هم می‌شود چنانچه می‌گفتند بعضی از عزاداری‌ها از بودجه انگلیسی‌ها تأمین می‌شده به خاطر اینکه مردم را سرگرم کنند! یعنی همان وسیله بیداری، وسیله خواب مردم شده بود.



◀◀ اگر با سلیقه خاص و به دور از کج سلیقگی، مصائب امام حسین(ع) برای مردم بیان شود قلبشان شکسته می‌شود و ما هیچ نیازی نداریم که دروغ بگوییم و برای اینکه مردم گریه کنند؛ بازار گرمی کنیم ما چنین وظیفه و اجازهای نداریم که با هر وسیله ای از مردم گریه بگیریم؛ اگر کسی گریه‌اش نگرفت این معنایش این نیست که ثوابی نبرده است و لذا فرموده‌اند که یا برای امام حسین(ع) گریه کنید یا تباهی؛ تباهی معنایش این است که خودتان را متأثر و شبیه به عزاداران امام حسین(ع) نشان دهید.

اسلام است. عاشورا یک فرصت استثنایی و بسیار خوبی در تاریخ اسلام است، به این دلیل که عاشورا جزو باورهای مردم ماست نه تنها شیعیان، بلکه خیلی از اهل سنت هم به مسئله عاشورا توجه دارند، آنها نیز اهل بیت پیامبر(ع) را دوست دارند و به قضیه امام حسین(ع) به شدت احترام می‌گذارند. علاوه بر این، در طول تاریخ، غیر مسلمان‌ها هم - به خصوص در جاهایی که در کنار مسلمان‌ها زندگی می‌کنند مثل ایران - به عاشورا احترام گذاشته، حرمتش را نگه می‌دارند و این زمینه خیلی خوبی را فراهم می‌کند که ما همانی را که امام حسین(ع) برای آن قیام کرده برای مردم تبیین کنیم تا دین برای مردم تبیین بشود که متأسفانه این هم دچار مشکل شده و یک مقداری آن‌چنان که باید نیست و آن چیزهایی را که نباید گفت می‌گویند و آن چیزهایی را که باید گفت نمی‌گویند و این جفاست.

صفیه: تاریخ نگاری عاشورا مانند بسیاری دیگر از قضایا دستخوش استفاده ابزاری شده است. یکی از صاحب نظران مطرح کرده بنی‌العباس که بعد از بنی‌امیه آمدند به واسطه اغراض سیاسی‌ای

که داشتند بدشان نمی‌آمد و کمک و تبلیغ هم می‌کردند واقعه کربلا نوشته شود که از آن بهره برداری کنند و با این حربه بنی‌امیه را بکوبند و خودشان را محبّ اهل بیت(ع) جا بزنند تا اینکه بتوانند از احساسات مردم استفاده کنند؛ نظر شما چیست؟

■ مطمئناً از کربلا استفاده ابزاری شده و می‌شود همان‌گونه که از دین شده و می‌شود. امیرالمؤمنین(ع) در نامه‌ای که به مالک اشتر نوشته درباره شرایط قضاوت علاوه بر شرایط فقهی و ویژگی‌هایی مثل اصیل بودن از لحاظ خانواده، مرعوب و تطمیع قدرت نشدن و... استقلال قاضی و نهاد قضاوت را مطرح می‌کند، چرا؟ برای خاطر اینکه دین به اسارت کشیده شده و این نهاد قضاوت است که می‌تواند دین را از اسارت آزاد کند: "فإن هذا الدین اسیراً فی ایدی الاشرار یعمل فیه بالهوی و تُطلبُ به الدنیا؛ این دین در دست اشرار - مقصود حضرت، بنی‌امیه است - اسیر شده و وسیله ارضای هواهای نفسانی آنها برای رسیدن به دنیای آنها شده و پشت دین سنگر گرفته‌اند. این یعنی استفاده ابزاری از دین. حضرت امیر یک بار دید عمار و مغیره بن شعبه با هم بحث می‌کنند؛ حضرت فرمود: ای عمار! او را رها کن این شخص، دین را تا آنجا قبول دارد که دنیای او را تأمین کند. من جایی نوشته‌ام یکی از تفاوت‌های امام حسین(ع) با عبدالله زبیر - که هر دو علیه بنی‌امیه قیام کرده بودند - این بود که عبدالله زبیر کعبه را سپر قرار می‌دهد و پشت کعبه سنگر می‌گیرد؛ ولی امام حسین(ع) کعبه را رها می‌کند چون نمی‌خواهد پشت کعبه باشد بلکه خودش را سپر کعبه قرار می‌دهد.

صفیه: حتی در باره مختار هم همین قاعده وجود دارد؟

■ من از انگیزه مختار نمی‌توانم به قطع چیزی بگویم و قضاوت کنم اما هر چه بوده مثل عبدالله زبیر نبوده است. بنابراین همواره استفاده ابزاری از دین و از تاریخ شده و این خطر برای عاشورا به لحاظ قداست و پاکی آن همیشه و به

خودش جای دهد که امام به تکلیف الهی خودش که تشخیص داده بود عمل کرد و آثار و برکاتی هم داشت. وقتی بنی‌امیه می‌گویند وحی دروغ است، معنایش این است که نبوت به طور عام دروغ است نه اینکه فقط نبوت اسلام، بلکه کل انبیاء و رسالت آنان را زیر سؤال بردند. من یک موقعی در یک جمعی صحبت کردم که مسیحی‌ها هم بودند گفتیم امام حسین(ع) به گردن مسیحیت هم حق دارد چون بنی‌امیه می‌گفتند وحی و دین دروغ است و این شامل دیگر ادیان هم می‌شود. برای همین، ما در روایاتمان داریم که همه انبیا وقتی خبر امام حسین(ع) برایشان مطرح شده تعظیم، احترام و تجلیل کردند این به خاطر این بوده که سیدالشهدا(ع) ذخیره‌ای برای کل انبیای الهی است و مسئله وراثت آنها هم به همین معناست که ما در زیارت وارث می‌گوییم: یا وارث ابراهیم یا وارث آدم؛ وارث در این‌جا وارث مال نیست بلکه وارث رسالت آنان است. در تاریخ انبیا عموماً و در تاریخ اسلام به‌خصوص، عاشورا یک استثناست. غالب روایاتی که برای اقامه عزای نسبت به ائمه(ع) وارد شده، مخصوص امام-حسین(ع) است؛ البته برای ائمه دیگر هم سفارش هست اما موقت است مثلاً امام باقر(ع) می‌فرماید ده سال برای من در منی با این خصوصیت عزاداری شود به این معنی که احیا شود. ولی برای امام حسین(ع) یک موضوعی است که همیشگی می‌باشد و همه ائمه(ع) عاشورا را احیا کردند یعنی در واقع کارهای اجتماعی خود را تعطیل می‌کردند و تمام این ده روز را به خاطر اینکه مسئله امام حسین(ع) زنده بماند عزادار بودند. زنده ماندن این قضیه به‌خاطر این است که اسلام واقعاً زنده بماند. پس احیای عاشورا یک تکلیف الهی است؛ منتها این احیا چند هدف بسیار عالی دارد که آن اهداف را ائمه(ع) در همین روایات، بیان کرده‌اند. مثلاً مضمون فرمایشی از امام رضا(ع) این است که عاشورا را باید احیا کنید برای خاطر اینکه امر آل محمد(ص) احیا شود؛ امر آل محمد(ص) همین دین و مکتب

کنند؛ ما چنین وظیفه و اجازه‌ای نداریم که با هر وسیله‌ای از مردم گریه بگیریم؛ اگر کسی گریه‌اش نگرفت این معنایش این نیست که ثوابی نبرده است و لذا فرموده‌اند که یا برای امام حسین(ع) گریه کنید یا تباکی؛ تباکی معنایش این است که خودتان را متأثر و شبیه به عزاداران امام حسین(ع) نشان دهید.

صغیر: تباکی ریا و خودنمایی

نیست.

■ درست است؛ تظاهر غیر از ریا است. اینکه من نشان بدهم برای امام حسین(ع) ناراحت هستم ریا نیست ریا آن است که برای خودنمایی و یک امر و نیت غیر خدایی کاری انجام شود ولی اگر مثلاً من برای خاطر خدا بلند شوم و نماز را گرچه نزد عده‌ای، اول وقت بخوانم این ریا نیست.

صغیر: بعضی‌ها این تباکی و

تأثر در مصائب اهل بیت(ع) را در بعضی مجالس تبدیل کرده‌اند به داد و بیداد! گریه‌های بسیار بلند و نعره‌های نامتعارف و مصنوعی که صحنه‌های مناسبی هم ندارد.

■ تباکی و همدردی که در روایات آمده غیر از این‌گونه حرکات سبکی است که سال‌های اخیر باب شده است. تباکی یعنی خودت را شبیه عزاداران امام حسین(ع) قرار دهی. شما اگر یکی از منسوبین، دوستانان یا همسایه‌تان از دنیا رفته باشد به بازماندگان نشان تسلیت می‌گویید و در مجلس عزای آنان خودتان را متأثر نشان می‌دهید تا مراتب همدردی خود را ثابت کنید. ولی اگر به طور تصنعی و با فریادهای نامتعارف بخواید ابراز همدردی کنید باعث زجر صاحب عزا و مردم دیگر می‌شوید. واقعاً قلب انسانی که دارای فطرت باشد از مصیبت‌های وارده بر امام حسین(ع)، فرزندان و یارانش می‌شکند و این شکسته‌دلی که به خاطر خداست را می‌خواهد به مردم بفهماند لذا خود را از نظر ظاهری، علاوه بر تأثر قلبی عزادار نشان می‌دهد؛ این معنای تباکی است، تباکی گریه دروغی

من می‌خواهم در رابطه با مقتل بگویم: مقتل به هر کیفیتی که نوشته شده یک بحث است اما نکته مهم‌تر آن کسی است که می‌خواهد مطالب مقتل را برای مردم نقل کند، او همان مطالبی را که در شرایط سخنرانی گفتم، از جمله گزینشی برخورد کردن را باید رعایت کند. در حقیقت ذکر مصیبت اهل بیت پیامبر واقعا عبادت است چون صاحب شریعت آن را عبادت دانسته و شرکت در عزای امام حسین(ع) و اقامه عزای

◀◀ به نظر من عمر سعد که

دستور داده بر بدن‌ها اسب بتازانند این به خاطر شدت عصبانیت او از امام حسین بوده چرا؟ چون می‌دانسته کشتن امام حسین(ع) خیلی فاجعه و گناه بسیار سنگینی است که نمی‌خواست مرتکب شود از آن طرف هم نمی‌خواست از یزید دل بکند و می‌خواست امام حسین را زنده تسلیم یزید کند که دستش به خون امام حسین(ع) آلوده نشود؛ از هر طرف وارد شد امام حسین فرمود: «هیئات منّا الذّلة»؛ این شعار امام حسین روز عاشورا خیلی جالب بود؛ این عزت امام(ع) عمر سعد را خیلی عصبانی کرده بود که به هیچ وجه حاضر نیست تسلیم شود برای همین دستور داد بر بدن‌ها اسب بتازند.

حسینی(ع) و برافراشته نگه داشتن این پرچم احیای دین است؛ ولی ما نباید عبادت‌مان را به اغراض شخصی، هواهای نفسانی و خرافات و غلو آلوده نماییم. اگر با سلیقه خاص و به دور از کج‌سلیقگی، مصائب امام حسین(ع) برای مردم بیان شود قلبشان شکسته می‌شود و ما هیچ نیازی نداریم که دروغ بگوییم و بازار گرمی کنیم برای اینکه مردم گریه

توسط افراد مغرض وجود داشته و از این طریق مردم را فریب می‌دادند به گونه‌ای که امام صادق(ع) در باره بنی عباس به سدید فرمود: اینها به نام ما دارند علیه بنی امیه شورش می‌کنند ولی به قدرت که برسند دست از سر ما بر نمی‌دارند و حکومت در دست ما نخواهد بود. فرق بین قیام زید و دیگران همین است که ائمه(ع) ما قیام زید را تأیید و تجلیل و برایش طلب رحمت کردند به خاطر اینکه می‌گویند قصد زید این بوده که حاکمیت اسلامی‌را به مسیر اصلی برگرداند. در نتیجه هیچ تردیدی نیست که از عاشورا استفاده ابزاری شده و الآن هم می‌شود چنانچه می‌گفتند بعضی از عزاداری‌ها از بودجه انگلیسی‌ها تأمین می‌شده به خاطر اینکه مردم را سرگرم کنند! یعنی همان وسیله بیداری، وسیله خواب مردم شده بود. این وظیفه ما را دوچندان می‌کند که عاشورا را در مسیر اهداف سیدالشهدا(ع) احیا کنیم.

صغیر: در رابطه با منعکس

کردن واقعه عاشورا با دو گزینه مواجه هستیم یکی تاریخ‌نگاری است که الزامات و شرایط خودش را دارد و دیگری مقتل نویسی؛ بفرمایید فرق تاریخ‌نگاری و مقتل نویسی چیست؟

■ در تاریخ‌نگاری، سعی می‌کنند حوادثی که رخ داده به همان صورت نقل کنند بدون اینکه تحلیلی صورت بگیرد و تاریخ‌نگاری غیر از تحلیل تاریخی یا تاریخ تحلیلی است. اما در مقتل نویسی در واقع ذکر آن مصائبی است که بر اهل بیت(ع) وارد شده البته به این معنا نیست که هیچ جنبه تاریخی نداشته باشد گاهی نکات تاریخی هم در مقتل هست و از این خمیرمایه استفاده هم می‌شود. ولی من معتقد هستم این مقتل‌هایی که نوشته شده و می‌شود فقط برای این هست که به مصائب پرداخته شود بر مبنای اینکه، ما روایت داریم که به خاطر آن اتفاقات جانسوز شما بایستی اشکتان سرازیر شود و متأثر شوید. اما یک نکته‌ای را





برخی افراد در عزاداری به جای «حسین، حسین» می‌گویند: «سین، سین»!
نمی‌دانم این چه پیامی می‌تواند داشته باشد!

است! اما سهم حسین‌ها را کمتر در ذکر مصیبت مطرح کردیم؛ ما نگفتیم این شهادتی که بدنشان افتاده روی زمین، قطعه قطعه شدند، اسب بر اینها تازاندند؛ در ورای این جسدهای مطهر، روح‌های بسیار بزرگی به وسعت همه عالم، روحی سرشار از عزت و کرامت انسانی، ایثار، فداکاری، عبادت و بندگی، وفاداری و همه خصلت‌های نیک، جبهه گرفته‌اند. ما کمتر از عزت ابا عبدالله (ع) گفتیم؛ شما از عزت امام حسین (ع) هم بگویید اشک مردم جاری می‌شود. من خیال می‌کنم عمر سعد که دستور داده بر بدن‌ها اسب بتازاند این به خاطر شدت عصبانیت او از امام حسین بوده چرا؟ چون می‌دانسته کشتن امام حسین (ع) خیلی فاجعه و گناه بسیار سنگینی است که نمی‌خواست مرتکب شود از آن طرف هم نمی‌خواست از یزید دل بکند و می‌خواست امام حسین را زنده تسلیم یزید کند که دستش به خون امام حسین (ع) آلوده نشود؛ از هر طرف وارد شد امام حسین فرمود: «هیبت متا الذلة»؛ این شعار امام حسین روز عاشورا خیلی جالب بود؛ این عزت امام (ع) عمر سعد را خیلی عصبانی کرده بود که به هیچ وجه حاضر نیست تسلیم شود برای همین دستور داد بر بدن‌ها اسب بتازند.

صغیر: همانگونه که فرمودید تفاوت عمده مقتل با تاریخ‌نگاری این است که در تاریخ‌نگاری، تحلیل و تفسیر وجود ندارد و نقل عینی

◀ ما هم قبول داریم که امام حسین (ع) دستگاه ویژه عشق است اما عشق مبنای عقلانی دارد، عشق یعنی محبت و دوستی؛ شما چیزی را دوست دارید به خاطر زیبایی، جمال و به خاطر کمال آن محبوب. اما این که به واسطه عشق و احساسات در عزای امام حسین (ع) هرکاری می‌توان مرتکب شد، ما چنین دستوری نداریم. گاهی می‌گویند ما در فلان زمان و در اوج احساسات، تکلیف نداریم! این سنخ حرف‌ها، حرف‌های ساختگی است برای اینکه هواهای نفسانی خودشان را اشباع کنند، ابداع می‌کنند و گرانه هزینه کردن در عزای امام حسین (ع)، در راه و هدف امام حسین به هر شکلی که آبرومندان باشد می‌ارزد و این نشانه دوستی عاقلانه است نه دوستی جاهلانه.

هست و نایستی در نقل و ذکر مصائب، بوی اهانت، حقارت یا ذلت استشمام شود. متأسفانه ما در ذکر مصائب امام حسین (ع) بیشتر به یزیدی‌ها پرداختیم یعنی می‌گوییم که جنایت کردند، آب را به روی امام حسین (ع) بستند، محاصره کردند، به خیمه‌ها حمله کردند، اسب تازاندند، اسارت بردند و...؛ اینها همه سهم جنایات یزیدی‌ها

نیست! گریه دروغی که گریه نیست. در بعضی از این مجالس که سی‌دی‌های آن به طور وسیع پخش می‌شود و گاه در برخی شبکه‌های ماهواره‌ای هم نمایش داده می‌شود اشعاری موزون با برخی ترانه‌ها و برداشت شده از آنها خوانده می‌شود افراد هم به جای "حسین حسین" به سرو سینه می‌زنند و می‌گویند: "سین سین...". من هرچه فکر می‌کنم که این یعنی چه؟! و این چه پیامی می‌تواند داشته باشد نمی‌توانم خودم را قانع کنم. عزاداری امام حسین در واقع یک نوع سربازی برای امام حسین است یعنی نشان می‌دهد که من در خط سیدالشهدا (ع) هستم، نشان می‌دهد که من چرا به سیدالشهدا (ع) ارادت دارم، چرا امام حسین را دوست دارم، و چرا برای امام حسین گریه می‌کنم؟ سربازی سیدالشهدا (ع) از روی نادانی و جهالت که نیست؛ ما در زیارتشان داریم: «عارفاً بحقه»، در ذکر مصیبت ایشان هم باید عارف به حق آنان باشیم.

صغیر: در بعضی روضه‌ها برای انتقال مظلومیت سیدالشهدا (ع) و با هدف ایجاد شور و گریه گرفتن از مردم با هر حربه‌ای، به نقل مطالبی روی آورده می‌شود که مستمع از آنها حقارت و تحقیر می‌فهمد در حالی که امام حسین (ع) در عین مظلومیت، مظلوم قهرمان و با عزت بود.

■ این حرف، حرف درستی



◀◀ **بایستی تاریخ عاشورا به** طور مرتب بازنگری شود برای خاطر اینکه آن حشو و زوائد و اضافه‌ها پالایش شود مثل یک آب زلالی که از سرچشمه‌ای سرازیر می‌شود و در مسیر حرکت، آلودگی‌ها بدان اضافه می‌شود که بایستی عده‌ای آلودگی‌ها را کنار زنند تا آن زلال، جاری بماند؛ این وظیفه روحانیت و آنهایی است که در این مسند قرار می‌گیرند که اجازه ندهند بافتنی‌ها و دروغ‌ها با واقعیات مخلوط شود. در نتیجه باید همیشه قضیه عاشورا مثل خود دین، پالایش شود.

بماند؛ این وظیفه روحانیت و آنهایی است که در این مسند قرار می‌گیرند که اجازه ندهند بافتنی‌ها و دروغ‌ها با واقعیات مخلوط شود. در نتیجه باید همیشه قضیه عاشورا مثل خود دین، پالایش شود.

صغیر: یکی از بزرگان مطرح می‌کند که ما چهار کارزار نظامی در صدر اسلام داشتیم که خود معصوم(ع) آنجا فرمانده بوده

یک واقعه است. علاوه بر آن فرق دیگری که هست اینکه، مقاتل مملو از زبان حال است؛ حضرت عالی درج زبان حال را در مقتل‌ها تا چه حدی درست می‌دانید؟

■ بخشی از مقاتل به زبان حال می‌پردازند و بخشی از آن، همان مصائبی است که واقعا وارد شده که البته در بین آنها دروغ هم هست که بایستی آن کسی که مقتل خوان است اهل فهم و درک باشد که بتواند صحیح را از سقیم جدا کند. به نظر می‌رسد زبان حال اشکالی نداشته باشد تا جایی که اهانت در آن نباشد و تاجایی که به خرافات، بیان ذلت و خواری، التماس و تحریف کشیده نشود. اگر این آسیب‌ها همراه ذکر زبان حال نباشد، اشکالی ندارد چون این را خود ائمه(ع) هم اجازه داده‌اند.

صغیر: ولی این زبان حال‌ها متأسفانه به مرور زمان و بر اثر تکرار، تبدیل به یک تاریخ مسجل شده و برخی، آنها را به عنوان تاریخ تلقی می‌کنند.

■ نه! نباید به عنوان تاریخ تلقی بشود!

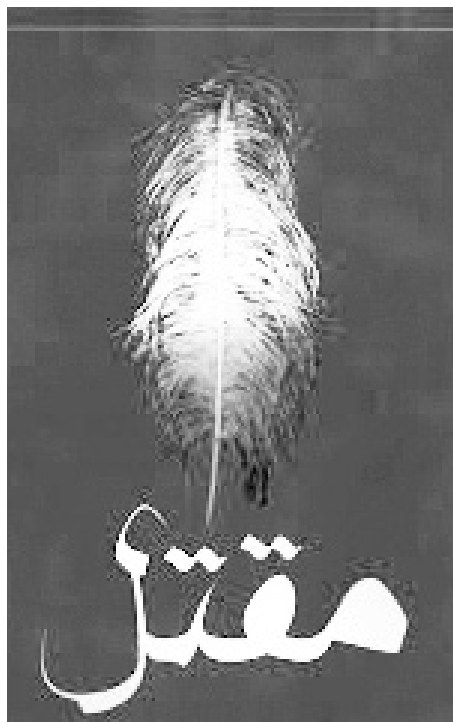
صغیر: خوب می‌شود! شما چه بخواهید و چه نخواهید! مدتی پیش در کنار خیابان رد می‌شدیم کتابی عرضه می‌شد از روضه‌هایی که از یک... معروف تهران بوده است بعد این کتاب با عنوان تاریخ، به دست مردم می‌افتد و اگر فرد محققمی بخواهد آن را پالایش کند به او می‌گویند شما دارید با تاریخ و ارزش‌های عاشورا مقابله می‌کنید و گاه مورد تکفیر قرار می‌گیرد!

■ بله قبول دارم! و لذا بایستی تاریخ عاشورا به طور مرتب بازنگری شود برای خاطر اینکه آن حشو و زوائد و اضافه‌ها پالایش شود مثل یک آب زلالی که از سرچشمه‌ای سرازیر می‌شود و در مسیر حرکت، آلودگی‌ها بدان اضافه می‌شود و بایستی عده‌ای آلودگی‌ها را کنار زنند تا آن جاری همیشه زلال،

و دچار شکست ظاهری شد (ما معتقدیم جبهه حق هیچ‌گاه دچار شکست واقعی نمی‌شود)؛ کارزار احد؛ جنگ صفین؛ مقابله امام حسن و لشگرکشی در برابر معاویه و دیگری، کارزار کربلا. اما در این میان بیش از همه ما می‌بینیم که کارزار کربلا دچار تحریف و جعل است علت آن چیست؟

■ علت آن همانی است که قبلا عرض کردم که این واقعه چون یک استثناءست بیشتر به آن توجه شده و جنبه احساسی آن هم خیلی قوی است و این جنبه احساسی چون خیلی قوی است توده مردم و عوام مردم به آن توجه پیدا کرده و به مرور شروع کردند، یک سری چیزهایی بدان اضافه کردند، و قطعاً یک عده آدم‌های مغرض هم در طول تاریخ بوده‌اند که می‌خواستند این قضیه تحریف شود و این‌طور نیست که دشمن دخالتی نکرده باشد، آنها هم می‌خواستند قضیه را تحریف کنند.

در باره ادیان، شما دقت بفرمایید که: در فاصله بین بعثت دو پیامبر از ناحیه خدا، جقدر دروغ به دین بسته شد. یکی از دلایل تجدید دین‌ها پالایش همین دروغ‌هاست. اسلام که نیامده مسیحیت را به طور کلی مسخ کند یا مسیحیت که نیامده مثلاً تعالیم حضرت موسی را مسخ کند بلکه در واقع پالایش کردند، یک چیزی به آن اضافه کردند و یک سری هم پالایش کردند. دین خاتم یک امتیازی داشته بر ادیان دیگر و آن اینکه پیامبر اسلام علاوه بر معلومات سینه به سینه، آمده فرهنگ نوشتاری را هم در کنار فرهنگ گفتاری قرار داده، از قلم و نوشتن و کاغذ و جوهر و اینها تجلیل کرده، علم را تشویق کرده و به مسلمان‌ها گفته قرآن را بنویسند، حفظ کنند و نگه بدارند برای خاطر این که دور از تحریف بماند؛ و لذا مردم مسلمان، روی مصونیت و حفظ قرآن، خیلی





اهتمام کردند به همین دلیل مسلمان‌ها از هر فرقه‌ای که هستند در باره قرآن با هم اشتراک دارند. قضایای دیگر هم باید همین‌طور باشد. مسئله عاشورا چون جنبه مصیبت آن سنگین بوده مردم به جهت دیگر آن خیلی توجه نکردند و به جنبه‌های احساسی آن بیش از حد معقول اضافه کردند و این نیاز به پالایش جدی دارد.

صغیر: شاید یکی از دلایل مهم دست اندازی در تاریخ عاشورا در کنار همان دلیلی که شما می‌فرمایید این است که علمای ما به متن روایات و سند آنها اهتمام ویژه دارند، و وقتی بحث فقهی می‌کنند دقیق کنکاش می‌کنند ولی در قضایای عاشورا اهل تساهل هستند و به قول مرحوم آقای صالحی نجف‌آبادی، قضایای تاریخی و به ویژه عاشورا و کربلا را واگذار به عموم می‌کنند، آنها هم هر چه خواستند به سر عاشورا آوردند! شما چه نظری دارید؟

■ من نظر آقای صالحی را قبول ندارم اول این را به شما بگویم!

صغیر: کدام نظر را؟
■ در مورد انگیزه امام حسین(ع) برای تشکیل حکومت اسلامی؛ با اینکه ایشان را محقق بزرگی می‌دانم.

صغیر: بحث من در باره انگیزه قیام امام حسین(ع) نبود بلکه می‌خواستم نظر حضرت‌عالی را در باره نکته‌ای که ایشان در باره تاریخ‌نگاری عاشورا و این واگذاری گفته‌اند، بدانم.

■ حرف ایشان، حرف درستی است. ما خیلی از چیزها را به حال خود واگذاشتیم و حوزه‌های ما "حوزه‌های فقهیه" است ببینید الآن تفسیر قرآن در حاشیه علوم حوزوی است در حالی که قرآن محکم‌ترین متن دینی ماست، اصل دین ما قرآن است و بعضی از علوم غیر فقهی دیگر، در حاشیه قرار گرفته است این دلیل بر این نیست که فقه اهمیتی ندارد، فقه بسیار با اهمیت

است و باید هم باشد اما همه تلاش ما منحصر در این مسیر قرار گرفته و باعث شده بسیاری از استعدادها ضایع شوند و بسیاری از بخش‌های علوم اسلامی ما معطل بماند و به قول شما خیلی از قضایا در دست عوام‌الناس بیفتد. بایستی حوزه در این جهات هم کار کند یعنی بها بدهند. من یک موقعی به یک آقای بزرگی گفتم شما به کفایه‌الاصول آخوند خراسانی اهمیت زیادی می‌دهید و اگر یک طلبه‌ای مثلاً یک نقدی بتواند بر کفایه آخوند کند او را ملا می‌دانید، اما اگر یک طلبه‌ای مسلط بر تفسیر مجمع‌البیان باشد به چه اندازه برای او اهمیت قائل هستید؟! وقتی اهمیت قائل نشدند طلبه با استعداد، نمی‌رود سراغ اینها و می‌رود آنجایی که به او اهمیت بدهند؛ بالاخره انسان دلش می‌خواهد برود سراغ جاهایی که حرف او را بخوانند و برای او موقعیت قائل شوند لذا همین موعظه و دعوت به دین و بیان اعتقادات متأسفانه افتاده به دست مداح‌ها؛ مداح‌های بی‌سواد که بعضی از آنها اصلاً نمی‌توانند از نظر اخلاقی الگوی اخلاقی مناسبی برای مردم باشند. الآن سایت‌ها را نگاه کنید! ببینید مسیحیت چگونه تبلیغ می‌کند، دیگران چگونه تبلیغ می‌کنند، و ما چگونه داریم تبلیغ می‌کنیم. مثلاً یک کانالی درباره شیعه صحبت می‌کند همه‌اش دارد بیراهه سخن می‌گوید! این که تبلیغ تشیع نمی‌شود، تشیعی که مکتب عقلانیت است و امیرالمؤمنین(ع) نماد این مکتب است. عرض کردم، ما گرفتار سوء تبلیغ هستیم. من رک و راست بگویم: ما از ناحیه دشمن ضربه زیاد نمی‌خوریم اصلاً دشمن هیچ غلطی نمی‌تواند بکند ما خودمان داریم به خودمان ضربه می‌زنیم! سعدی در گلستان قصه‌ای را نقل می‌کند در باره کسی که با صدای دلخراش اذان می‌گوید، به او می‌گویند تو این اذان را برای چه می‌گویی؟! می‌گوید: من از بهر خدا می‌گویم! می‌گویند: از بهر خدا نگو! نمی‌خواهد بگویی چون گفتن تو ضرر به دین است:

تو که قرآن بر این نمط خوانی
ببری رونق مسلمانی
همچنین مولانا در مثنوی قصه‌ای نقل می‌کند و می‌گوید یک کسی در کفرستان اذان می‌گفت، همه مسلمان‌ها می‌آمدند به او می‌گفتند تو را به خدا نمی‌خواهد اذان بگویی اما او گوش نمی‌کرد تا اینکه روزی یک یهودی با هدایایی پیش او آمد و گفت: ممنون که شما اذان می‌گویید خدا توفیقش

◀ ما بد داریم تبلیغ می‌کنیم ما به دنیا اعلام می‌کنیم که مکتب ما تماش عباداری است در حالی که این درست نیست بلکه بخشی از آن است نه اینکه کل دین منحصر در عباداری باشد. مکتب ما یک مکتب عقلانی است، اصلاً خود عاشورا هم پشتوانه عقلانی دارد؛ مگر می‌شود امام حسین(ع) حرکتش غیر عقلانی باشد. اما متأسفانه در برخی مواقع تبلیغات دینی دست کسانی افتاده است که کمتر شایستگی آنرا دارند.

بدهد! خدا اجرت بدهد! این هدایای ما هم که قابلی ندارد! اذان گو گفت: نفهمیدم! مسلمان‌ها به من اعتراض می‌کنند چرا اذان می‌گویی اما تو آمدی و هدیه آوردی برای تشکر از من؟! یهودی گفت: من دختری دارم دانشمند و فاضله که اخیراً شیفته اسلام شده ما هرکاری کردیم که او از اسلام برگردد گوش نمی‌دهد اما با شنیدن اذان و این صدای نخرشیده شما، از اسلام متنفر شده است، از این جهت آمده‌ام از شما تشکر کنم! این می‌شود سوء تبلیغ، ما بد داریم تبلیغ می‌کنیم ما به دنیا اعلام می‌کنیم که مکتب ما تماش عباداری است در حالی که این درست نیست بلکه بخشی از آن است نه اینکه کل دین منحصر در عباداری باشد. مکتب ما یک مکتب عقلانی است، اصلاً خود عاشورا هم پشتوانه عقلانی دارد؛ مگر می‌شود امام حسین(ع) حرکتش غیر عقلانی باشد. اما متأسفانه در برخی مواقع

دنیاست و در این دنیا ما به نام آن حضرت(ع) دور هم جمع می‌شویم، دین را یاد می‌گیریم و بدان عمل می‌کنیم و در نهایت فردای قیامت هم رستگار می‌شویم.

صغیر: در باره شیوه عزاداری، حضرت تعالی معتقدید باید فقط ابعاد عاطفی و احساسی لحاظ شود یا ابعاد عقلانی هم می‌باید مد نظر باشد؟ به بیان دیگر، همین ابعاد عاطفی و احساسی و چگونگی ابراز آن‌را به عهده مردم بگذاریم و کاری نداشته باشیم که آیا موجب هجو و وهن مذهب در بین جهانیان می‌شود یا نه؟ نظر شما در این رابطه چیست؟

■ من نظرم این است که عزاداری سیدالشهدا یا امام دیگری باید طوری باشد که تشیع در دنیا وهن نشود، زیر سؤال نرود و شیعه‌گری را مبتذل نشان ندهیم. شیعه با عقلانیت در عزاداری باید مروج و مبلغ ارزش‌های اهل بیت(ع) باشد و نشان دهد امامی که از دنیا رفته چه عظمتی داشته و آن امام اگر زنده بود می‌توانست چقدر خدمت به بشریت و دین بکند و به خاطر فقدان چنین شخصیت بزرگی ما داریم اظهار تأثر می‌کنیم؛ این اگر باشد کاملاً عزاداری ما در اذهان دیگر مذاهب و ادیان، امر معقولی تلقی خواهد شد اما اگر ما بیاییم به خاطر امام حسین(ع) و به نام امام حسین(ع) کارهایی انجام بدهیم که شیعه تمسخر شود این اصلاً حرام می‌باشد.

صغیر: پرسش من این است که شما شیوه عزاداری را یک امر شرعی می‌دانید یا عرفی؟ به بیان دیگر آیا شما انتخاب شیوه عزاداری را به عرف هر منطقه‌ای وا می‌گذارید یا اینکه می‌گویید: عرف، شیوه را خودش انتخاب کند اما حد و حدود شرعی آن نیاز به یک فقه عزاداری دارد؟

■ من می‌گویم عرف مردم شکل عزاداری را خودشان مشخص می‌کنند.

◀◀ عزاداری سیدالشهدا یا دیگر ائمه باید طوری باشد که تشیع در دنیا وهن نشود، زیر سؤال نرود و شیعه را مبتذل نشان ندهیم. شیعه با عقلانیت در عزاداری باید مروج و مبلغ ارزش‌های اهل بیت(ع) باشد و نشان دهد امامی که از دنیا رفته چه عظمتی داشته و آن امام اگر زنده بود می‌توانست چقدر خدمت به بشریت و دین بکند و به خاطر فقدان چنین شخصیت بزرگی ما داریم اظهار تأثر می‌کنیم؛ این اگر باشد کاملاً عزاداری ما در اذهان دیگر مذاهب و ادیان، امر معقولی تلقی خواهد شد اما اگر ما بیاییم به خاطر امام حسین(ع) و به نام امام حسین(ع) کارهایی انجام بدهیم که شیعه تمسخر شود این اصلاً حرام می‌باشد.

به تنهایی چه فضیلتی می‌تواند باشد؟! عمر سعد هم به محضر امام حسین(ع) تشریف پیدا کرده شمر هم که امام حسین(ع) را زیارت کرده بود! آنهایی که در کنار پیامبر(ع) بودند، منافقینی که یک لحظه به پیامبر ایمان نیاوردند آنها هم که پیامبر(ص) را دیدند، با ایشان معاشر بودند! پس پیداست که تشریف به تنهایی ارزش نیست. مهم این است که انسان چه مشرف شده باشد چه نشده باشد، به وظایف الهی، شرعی و دینی‌اش عمل کند. نکته دیگر برای رشد خرافات این است که اصولاً توده مردم دنبال راحت طلبی هستند. از باب نمونه، شما می‌بینید یک کتاب رمان بیشتر فروش دارد تا یک کتاب علمی و اعتقادی. رمان ساخته و پرداخته ذهن نویسنده است اما یک کتاب علمی را شما بدهید به یک نفر اصلاً حوصله خواندنش را ندارد و کم هستند آنهایی که آن را بخوانند. ما باید سعی کنیم فهم مردم را بالا ببریم و بگوییم در واقع عاشورا عرصه شفاعت سیدالشهدا در همین

تبلیغات دینی دست کسانی افتاده است که کمتر شایستگی آنرا دارند.

صغیر: از نقش عوام هم نباید غافل شد. عوام چه در اسلام چه در ادیان دیگر، دین خرافه، دین اسطوره و افسانه پروری که یک هاله‌ای از نور اطراف آن‌را گرفته باشد، بیشتر می‌پسندند. از جهت دیگر، شما اگر دو عالم را هم بخواهید توصیف کنید؛ اگر بگویید: فلان عالم، فقیه، مفسر، کلامی، ریاضی‌دان، فیلسوف می‌باشد، و علاوه بر این، مجاهد هم هست و مدتی هم زندان و حصر رفته، در راه ابراز عقیده کتک خورده و افکار نواندیشانه‌ای دارد؛ اما در طرف دیگر، یک آقایی هم هست که تعبیر خواب بلد است، خواب‌های خوبی می‌تواند ببیند، خوب استخاره می‌کند و اصلاً ارتباط با امام زمان(عج) دارد و باطن بین است؛ به نظر شما عوام دست کدامیک را می‌بوسند و بیشتر به کدامیک متمایل می‌شوند؟

■ خوب معلوم است که دست کدامیک را می‌بوسند! می‌دانید چرا؟ چون ما همین عوام را بد تربیتشان کردیم تقصیر دیگران نیست. اواز بچگی تا وقتی بزرگ شده، پای صحبت‌های ما نشسته و ما هستیم که دین را بد جا انداختیم و معیارهای اصلی یک عالم دینی را نگفتیم؛ معیارهایی که در قرآن و روایات آمده است. در روایات ما آمده عالم دینی عالمی است که کسی به او نگاه کند به یاد خدا و معاد بیفتد، منطق و گفتار و کردار او خدا را اثبات کند و...؛ ما این معیارها را برای مردم نگفتیم و خیال کردیم عالم خوب آن عالمی است که خواب تعبیر می‌کند یا امام زمان را دیده و فقط اینها را مظهر دین معرفی کردیم. اصلاً من می‌خواهم بگویم اینکه می‌گویند فلانی به خدمت امام زمان(عج) تشریف پیدا کرده - به فرض اینکه تشریف پیدا کرده - این





یا مرحوم بروجردی‌ها نمی‌کاهد؛ یعنی وقتی عالمان دینی آگاه، نظر خود را ابراز می‌کنند، مردم دنیا می‌گویند دین این چیزی است که این بزرگان می‌گویند و اسلام اصیل این است چون اینان صاحب نظر در مبانی اسلامند و حرکات عوام را منبعث از دین نمی‌دانند؛ پس عوام مخالف، یک سری چیزهایی را از پیش خودشان اضافه کرده و حرکت عوام ربطی به دین ندارد. بنابراین، مخالفت عوام نباید عالمان را از انجام وظیفه و اتمام حجت باز دارد. نقل شده که یکی از طلبه‌ها می‌گفت من رفتم خدمت مرحوم آقای میلانی و گفتم آقا! گاهی سوار اتوبوس می‌شویم، راننده موسیقی می‌گذارد، مخالفت هم می‌کنیم ولی فایده ندارد، ما چه کار کنیم؟ ایشان فرمود: شما همانقدر اظهار مخالفت کنید که بفهمند این کار ربطی به دین ندارد، کافی است.

صغیر: بعضی‌ها می‌گویند: دستگاه امام حسین (ع) دستگاه ویژه و استثنایی است حد و مرزی هم برای ابراز عزای امام (ع) قائل نیستیم!

■ ما هم قبول داریم که امام حسین (ع) دستگاهش دستگاه ویژه عشق است اما عشق مبنای عقلانی دارد، عشق یعنی محبت و دوستی؛ شما چیزی را دوست دارید به خاطر زیبایی، جمال و به خاطر کمال آن محبوب. اما این که به واسطه عشق و احساسات در عزای امام حسین (ع) هرکاری می‌توان مرتکب شد، ما چنین دستوری نداریم. گاهی می‌گویند ما در فلان زمان و در اوج احساسات، تکلیف نداریم! این سنخ حرف‌ها، حرف‌های ساختگی است و برای اینکه هواهای نفسانی خودشان را اشباع کنند، ابداع می‌کنند و گرنه هزینه کردن در عزای امام حسین (ع)، در راه و هدف امام حسین به هر شکلی که آبرومندانه باشد می‌آرد و این نشانه دوستی عاقلانه است نه دوستی جاهلانه.

صغیر: یعنی در میان آموزه‌های اهل بیت (ع) به شیوه‌ها تصریح یا اشاره نشده و به کلیات پرداخته شده است.

■ اهل بیت (ع) کلیات را گفته‌اند، آنها گفته‌اند اقامه عزا کنید مثلاً گفته‌اند گریه کنید و بگریانید و حتی تباکی داشته باشید ولی مثلاً از سینه زنی، زنجیرزنی یا قمه سخنی به میان نیاورده‌اند. اما بایستی فقها هر حرکت عرفی و اجتماعی که از مرز دین و شریعت بیرون است را به مردم تذکر دهند و مردم مؤمن هم باید بپذیرند. غرض این است که یک عبادتی و یک عرض ادبی انجام شود اما در این عرض ادب به ساحت امام (ع) نباید کارهایی را انجام دهند که امام و مکتب امام زیر سؤال برود مثلاً عاری از دروغ و تحریف باشد و باید شکل عزاداری بگونه‌ای باشد که موجب تمسخر شیعه نشود.

صغیر: شما می‌فرمایید فقها در باره حد و حدود عزاداری باید وارد صحنه شوند و مردم نیز باید از آنان تبعیت کنند اما گاهی عوام چنین نمی‌کنند؛ نقل شده که مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی در نجف که بوده مخالفت خود را با بعضی از شیوه‌های عزاداری اعلام می‌کند مردم به جای تبعیت، پشت در خانه‌اش آتش افروختند که شبانه از نجف به کربلا می‌رود و آنجا کربلایی‌ها برایش محافظ می‌گذارند تا به او آسیبی نرسانند! در همین قم وقتی مرحوم آقای بروجردی به برخی هیأت‌ها اعلام می‌کند من از برخی کارهای شما ناراضی هستم، مسئولین هیأت‌ها نزد ایشان رفته و می‌گویند ما در طول این دهه مقلد شما نیستیم!

■ اما این حرکات عوام از ارزش ابراز نظر آسید ابوالحسن‌ها

اشاره

صبح یکی از روزهای گرم مردادماه در اصفهان با دکتر صلواتی به گفتگو نشستیم. دکتر صلواتی از سابقون در مبارزه با رژیم شاه است که سالیانی طعم زندان و شکنجه را چشیده است و همواره از استقلال رأی و استقامت برخوردار بوده است. ایشان جزو سرآمدان فعالین اجتماعی و سیاسی و به ویژه فرهنگی - علمی و دانشگاهی استان اصفهان محسوب شده و در زمینه های قرآنی و تاریخی آثار گرانسنگی از خود به جای گذاشته و سالیانی چند، نشریه نوید اصفهان را با گرایش فرهنگی، اجتماعی و سیاسی منتشر می‌کرد. آقای صلواتی دروس حوزه را تا سطح طی کرده و داماد مرحوم علامه محمد تقی جعفری می‌باشد.



در گفتگو با صغیر مطرح شد:

دیدگاه‌های

دکتر فضل الله صلواتی

در باره تحریفات واقعه عاشورا

صغیر: جناب آقای دکتر ضمن عرض سلام و تشکر. امروزه همان طور که می‌دانید

جامعه مذهبی ما به ویژه اهالی روضه و مداحی به شدت درگیر بحث تحریف و غلو شده‌اند. به عنوان اولین سؤال: سیر تاریخی پیدایش و گسترش تحریفات در جامعه اسلامی از چه زمانی شروع شد که به این حجم در جامعه اسلامی امروز رسیده است؟

■ من هم سلام عرض می‌کنم خیلی جای خوشحالی است که خدمت آقایان رسیدیم. به طور کلی تحریف از کلمه حرف گرفته شده است که به باب تفعیل که می‌رود معنی کم و زیاد کردن و دگرگونی می‌دهد. اصطلاحاً در فارسی هم به کسی که زیاد حرف بزند و خیلی اصولی و منطقی نمی‌تواند حرف بزند می‌گویند آدم حرفی است. به قول نظامی: "کم گوی و گزیده گوی چو در / تا ز اندک تو جهان شود پر" آدم وقتی باسواد باشد خیلی کم صحبت می‌کند و بیشتر سعی دارد که مسائل و مطالب اصلی را بگوید؛ اگر زیاد صحبت کرد می‌خواهد نوآوری داشته باشد و این نوآوری گاهی مناسب و گاهی نامناسب است. بعضی از این نوآوری‌ها در مورد قرآن

ممکن است منجر به تفسیر به رأی شود، ممکن است کسی موضوع خیلی خوبی به نظرش برسد و یا افکار و اندیشه‌های خودش را بخواهد به قرآن تحمیل کند؛ این اسمش تحریف است. تفسیر به رأی در اخبار و احادیث ما خیلی منع شده است: «من فسر القرآن برأیه فلیتبوأ مقعده فی النار»؛ کسی که اهل تفسیر به رأی باشد جای او در آتش است. احادیث و سنت هم همین طور است. اساس در شیعه، کتاب و سنت و بعد هم عقل و اجماع است. عقل و اجماع هم بر اساس کتاب و سنت، نه اینکه جدا و مستقل باشند و باید بر اساس منطق صحیح و اندیشه صحیح، کتاب و سنت را معیار قرار داد. در قرآن عبارت: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» شامل اخبار و رهبان و علمای یهود و نصاری می‌شود که به مرور زمان و متناسب با زمان و مکان، تورات و انجیل

را تفسیر می‌کردند. البته بیان، اشکالی ندارد ولی تفسیر به رأی و اینکه اصل کتاب این است که ما می‌گوییم، درست نیست و تحریف است؛ البته اینها ممکن توجیهاتی هم داشته باشند ولی نباید حرف‌های خود را به تورات، انجیل و همچنین قرآن تحمیل کنند. ما که اعتقاد به کتاب‌های آسمانی داریم منظور ما کتاب‌های تحریف شده نیست بلکه مراد ما کتاب‌های اصلی و تحریف نشده است. متأسفانه در مورد قرآن هم و بلافاصله بعد از پیامبر اسلام تفسیر به رأی اتفاق افتاد و مخصوصاً در حاکمیت بنی‌امیه این اتفاق تشدید شد و اسرائیلیاتی که توسط علمای یهود تازه مسلمان شده وارد معارف اسلامی گردید و بعضی از آیاتی را که نمی‌فهمیدند توجیهی برای آن می‌تراشیدند مثل خلقت آدم و داستان انبیا و... اینها را از توراتی که موجود داشتند بیان می‌کردند و تفسیرش را از آنجا در می‌آوردند و همین عامل تحریف شد که علما در طول تاریخ اسم این مطالب وارد شده را، اسرائیلیات گذاشتند. و این تفسیر را در قالب اخبار، همه جا نقل می‌کردند در نتیجه کتاب‌ها و تصنیف‌های متفاوت و



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۲۵



تحریف‌های متفاوت پیدا شد. علمای ما گرچه در فقه کار کرده‌اند و در حد تلاش خود حقاقتی را روشن نموده‌اند ولی به نظر من در تاریخ و تفسیر و در احادیث این کار به نحو احسن انجام نشده است و ما مجتهدی در تفسیر قرآن در سطح بالا نداشتیم که به اندازه تتبع در فقه در تفسیر هم مته به خشخاش بگذارد. به قول مرحوم دکتر شریعتی وقتی آیت الله خوئی می‌خواهد تفسیر بنویسد عده‌ای از علما و فضلاء دست دوم می‌روند و مانع می‌شوند یا وقتی خود امام خمینی تفسیرسوره حمد را شروع کردند من ناظر بودم که علمایی که برخی از ایشان هنوز هم زنده هستند رفتند و به امام گفتند که برای شما سبک و سطح پائین است که بخواهید تفسیر بگویید. شریعتی می‌گوید: ما را از تفسیر یک مرجع - منظورش آیت الله خوئی است چون تفسیر البیان را ایشان شروع کرده

بودند - محروم کردند. در هر صورت این تحریف‌ها در جامعه اسلامی شکل گرفت در ابتدا هم از تفسیر قرآن شروع شد که هر فرقه برای خودشان تفسیری داشتند؛ معتزله برای خودشان تفسیر داشتند اشاعره برای خودشان و بنی امیه هم که لا تعدّ و لا تحصی هر چه جعلیات بود وارد تفسیر قرآن کردند. مشهور است و اسناد و مدارک آن هم وجود دارد که خلیفه دوم نوشتن روایات را ممنوع می‌کند؛ حتی در بعضی روایت‌ها دیدم - مثل اینکه الغدیر نقل کرده - احادیثی که در زمان خودش نقل کرده‌اند و فکر می‌کرده است اینها باعث انحراف است را آتش می‌زد. شیعه هم معتقد است که خیلی از فضائل حضرت علی(ع) و فضائل اهل بیت(ع) را حذف کردند. علامه امینی خیلی در این بُعد تکیه دارد و ما هم در این کتابی که اخیراً تحت عنوان "سیاهکاری‌های بنی‌امیه" منتشر شده است به این تحریف‌های حدیث اشاره‌هایی داریم. شما ببینید! تا سال صد هجری یعنی یک قرن از اسلام گذشته است کسی اجازه نوشتن حدیث را نداشت؛ بعد که عمر بن عبد العزیز خلیفه شد - که مقداری عقیده به ولایت ائمه و از جمله امام باقر داشت - در حدی، نوشتن حدیث را آزاد کرد. اولین کسی که شروع به نوشتن حدیث کرد شهاب الدین زهری بود که یکی از علمای زمان محسوب می‌شد ولی گرایش به بنی‌امیه داشت تا جایی که امام زین العابدین(ع) نامه بلند بالایی به او نوشت که تو با این دانش و علمی که داری چرا ظلم را تقویت می‌کنی؟! (این را در حاشیه بگویم

◀ زنده نگه داشتن نهضت عاشورا یک امر عقلی است حتی اگر حدیث و روایت و سفارشات اهل بیت(ع) هم در این مورد نباشد عقل به ما می‌گوید این نهضت باید زنده و جاری باشد. اما نکته مهم این است که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. حزن آلود کردن فضای جامعه که اصل و مورد تأیید نیست بلکه اصل، زنده نگه داشتن نهضت معنوی است. چون این نهضت معنوی بوده و اصالت داشته و برای خدا بوده است باید تا آخر دنیا زنده نگه داشته شود حالا علم و تکنولوژی هر تا هر جا که می‌خواهد پیشرفت کند.

که خلفای بنی‌امیه غیر از معاویه و هشام و عبد الملک عمرهای خیلی کوتاهی داشتند و مدت خلافتشان هم خیلی کم بوده، خود عمر بن عبد العزیز یک سال خلیفه بود و دیگران هم در اثر افراط در شهوات و مشروب خواری و کثافت کاری، عمرهای کوتاهی داشتند. در هر صورت از آن تاریخ، نوشتن و کتابت حدیث شروع می‌شود و دست امام باقر و امام صادق(علیهما السلام) برای گفتن و نوشتن احادیث باز می‌شود. از آن طرف مردم، برای صحابه خیلی احترام قائل بودند؛ گرچه یک صحابه را که اصلاً سواد هم نداشتند - همه که سلمان و ابوذر نبودند بعضی از آنها یکی دو جلسه و حتی در سنّ کودکی خدمت پیامبر رسیده بودند - به عنوان اینکه مثلاً پیامبر را دیده، احترام و اعتماد می‌کردند و در میان اینها عموماً روایاتی از پیامبر نقل می‌شد که در موارد زیادی به نقل به معنی روی آورده بودند. اینکه می‌بینید در بعضی روایت‌ها کلمات

جابجا شده است به همین دلیل است، حتی حدیث ثقلین که مورد تصویب شیعه و سنی و همه فرقه‌های اسلامی است چند جور نقل شده و بعضی از کلماتش جابجاست. خلاصه مطلب این که، برنامه تحریف از همان



بودند و همه هم علاقمند به امام حسین و عاشورا بودند. پس از سخنرانی، شخصی مداحی کرد؛ نمی‌دانید که این مداح چه شعرهایی خواند و چه اداهایی درآورد، بعضی ترانه‌ها را جزء شعرهایش می‌کرد و عده ای را هم همراه خود آورده بود که به سرشان می‌زدند. من خودم یک شب در آن مجلس بودم، بعد به مسئول آنجا گفتم: شما می‌خواهید با این کار تبلیغ اسلام کنید؟! جواب داد این مداح را ما دعوت نکردیم بلکه برای ما فرستاده‌اند! به هر حال ما می‌خواهیم مکتب پر بار تشیع را نشان بدهیم ولی می‌بینیم که به کجاها ختم می‌شود. شما ببینید! پیدایش ابن تیمیه و سلفی‌ها و وهابی‌ها معلول این رفتارها بوده است. سران اصلی آنها از این بدعت‌ها ناراحت بودند و گفتند به اصل دین و اصل فرمایشات پیامبر(ص) برگردیم؛ - اصطلاحی در فارسی است که فلانی از آن طرف پشت بام می‌افتد - این افراد هرگونه دوستی و محبتی را شرک به خدا حساب کردند در حالی که دوستی‌ها و محبت‌ها لازمه زندگی طبیعی است. در روان‌شناسی هم داریم که انسان از دوستی و محبت به یک فردی که از لحاظ کمال برتر از او باشد انرژی مثبت می‌گیرد. من خودم یک روان‌شناس فرانسوی را در ترکیه دیدم که به مسجد آمده بود و من به ایشان گفتم شما مسلمان هستی؟ گفت نه! گفتم پس چرا اینجا آمدی؟! گفت مؤمنان را که ببینم انرژی مثبت می‌گیرم اینها را که به زور اینجا نیاورده‌اند، اینها به گونه دستوری و تشریفاتی برای نماز جمعه نیامده‌اند که کسی آنها را آورده باشد. انسان از کسی که با خلوص و ایمان باشد انرژی مثبت می‌گیرد پس ما هم از مومن و دوستان خود انرژی مثبت می‌گیریم، از زیارت پیامبر خود این انرژی را می‌گیریم و... اما وهابی‌ها می‌گویند شما نباید به کسی علاقمند و متوسل شوید چرا که شرک است! در هر صورت این تحریفات از آن موقع شروع شد و پیدایش فرقه‌ها هم به خاطر همین تحریفات است. این فرق اسلامی که پیدا شد مثل زیدیه و اسماعیلیه و... که تا زمان امام محمد باقر(ع) شاید در حدود هفتاد تا هشتاد فرقه باشند؛ تا آن زمان وجود نداشت و شیعه و سنی خیلی از هم جدا نبودند ولی این جدایی، به مرور زمان، پدید آمد و بدی‌ها را از ناحیه هر کسی می‌خواهد باشد، بزرگ‌نمایی کرده و خوبی‌های

◀◀ بهترین ثروتی که در اختیار علمای شیعه می‌باشد همین روضه‌ها و مراسم‌هاست که اگر اختلاف و تحریفی در آن نباشد منبع بزرگ فیض و برکت است. پیداست که هر چیزی که ارزش بیشتری داشته باشد برخی طمع می‌کنند در آن انحراف و تحریف بیشتری وارد کنند.

زمان شروع شد و: خشت اول گر نهد معمار کج/ تا ثریا می‌رود دیوار کج. البته بستگی به افرادی دارد که حمایت و طرفداری می‌کنند.

صغیر: در میان علمای معاصر چه افراد شاخصی در مقابل انحرافات موضع‌گیری کردند؟

■ معدودی مثل مرحوم شهید آیت‌الله مطهری و مرحوم آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی در حوزه‌های علمیه پیدا می‌شوند که جلوی انحرافات می‌ایستند. یا بزرگان دیگری مثل علامه فضل‌الله در لبنان یا خود علامه امینی جلوی بعضی از این تحریفات را گرفتند ولی جو جامعه به دست آنهاپی است که کم سواد هستند، دست کسانی است که تحقیق نمی‌کنند. حتی گاهی بزرگان ما مطلب غیر مستندی را در کتاب خود بیان می‌کنند و حدس می‌زنیم که ایشان زمانی از یک روضه‌خوان و یک منبری شنیده و در ذهنشان مانده است در صورتی که در هیچ کتابی و هیچ مأخذی حتی ضعیف هم دیده نشده است، و وقتی می‌خواسته‌اند آن را در این کتاب بنویسند دو باره به کتب اصلی مراجعه نکرده و با تکیه بر حافظه، همان مطلبی که در ذهنشان رسوخ کرده نوشته‌اند. از این موارد زیاد هست که می‌بینیم یک محقق ممکن است دچار خطا در ذکر مطالب تاریخی شود، هر کسی می‌خواهد باشد.

صغیر: اگر بخواهید به انگیزه‌های تحریف بپردازید چه عواملی دخیل است؟

■ تحریف وقتی شروع شد هر کسی برای آن که دوستش می‌دارد یک صفاتی، و برای کسی که دوستش ندارد نقاط ضعفی قائل می‌شود که شاید در آن شخص نباشد. فرض کنید مثلاً در مورد یزید می‌گویند خیلی خوش چهره و خوش آواز بوده، شاعر و خوش بیان بوده و... ولی در تعزیه نقش یزید را که بازی می‌کنند زشت‌ترین و بدصداترین افراد را انتخاب می‌کنند. خیلی اوقات حب و بغض‌ها - که یکی از مهم‌ترین عوامل است - باعث تحریف می‌شود. در تاریخ داریم که شامیان زمانی که خبر کشته شدن امام علی(ع) در مسجد کوفه را می‌شنوند تعجب می‌کنند که حضرت علی(ع) در مسجد چه می‌کرده است؟! یا مثلاً کسی به شام می‌رود و از اهالی آنجا می‌پرسد که این علی(ع) که در منابر و خطبه‌ها مورد شتم و اهانت قرار می‌گیرد کیست؟ و جواب می‌دهند به نظر، دزدی از دزدهای مدینه بوده است! اصلاً علی(ع) را نمی‌شناختند و در عین حال ناسزاش می‌گفتند. این بی‌اطلاعی و ناآگاهی تنها مربوط به قرون اولیه نیست، تا امروز بوده و در آینده هم ادامه خواهد داشت. ببینید! من نمونه‌ای بگویم؛ عاشورای سال گذشته مرکز اسلامی و مسجد امام علی(ع) در هامبورگ منبری فاضلی داشت که یک ساعت صحبت کرد. خیلی از شرکت کنندگان در شب عاشورا پروفیسورهای آلمانی و ایرانی و...



همه را زیر پا گذاشتند؛ مخصوصاً خوبی‌های اهل بیت (ع) را نادیده گرفتند؛ این خود یکی از مبانی تحریف شد.

صغیر: آقای دکتر، نقش دولت‌ها و حکومت‌ها

در برابر تحریف چگونه بوده است؟

■ دولت‌هایی که اغراض سیاسی دارند از هر تحریف، یا جهل و بی‌اطلاعی توده مردم سوء استفاده می‌کنند. شما اگر مطالعه‌ای داشته باشید روی هیأت‌ها و مراثنی، سیر تحول آنها را از زمان سابق تا کنون می‌بینید. مثلاً در اشعار، این تحول بارزتر است: "فلسفه قتل شاه دین این است/ که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است." این تیپ شعرها گفته می‌شد ولی: زینب مظلوم و حسین ضعیف و مجسم کردن آنها به مانند آدم‌های بیچاره؛ در کار نبود. مثلاً ناصرالدین شاه در تکیه دولت می‌نشست و داستان حضور شیر در صحرای کربلا را تأیید می‌کرد؛ یا حضور لیلا مادر علی اکبر را رسمیت می‌بخشید؛ در حالی که ثابت شده است اصلاً لیلا همراه کاروان کربلا نبوده است ولی در تمام مصیبت‌ها و تعزیه‌ها زبان حالی از لیلا خوانده می‌شود. متأسفانه، معرفت و دانش اکثر شهری‌ها و روستایی‌ها از طریق همین تعزیه‌ها و مداحان است که بسیاری از مطالبشان تحریف و دروغ است، و وضع به گونه‌ای شده که اگر هم بخواهند مخالفت کنند، نمی‌توانند ریشه اینها را بکنند. کسی مثل امام خمینی که هم قدرت قدرت معنوی و مادی و هم آگاهی داشت و مردم هم از او حرف شنوی داشته و دارند، توانست تا حدی با این انحرافات در عزاداری‌ها برخورد کند.

در هر صورت ما باید روحیه مبارزه با ظلم را نگه داریم. اینکه امام صادق (ع) می‌فرماید: دور هم جمع شوید و داستان کربلا را ذکر کنید و بگویید حسین زیر بار ظلم نرفت، حسین در مقابل ظلم ایستاد و در آخر هم خون حسین بود که جوشید و تا امروز ادامه پیدا کرد؛ منظور امام از تشکیل جلسه برای ذکر واقعه کربلا، تضعیف ظالم است که مثلاً فردی مثل ناصرالدین شاه پنجاه سال دیگر هم حاکم نباشد، تا اینکه ظالم دیگری، قدرت بیشتری به خودش نگیرد. در هر صورت اگر شخصیت بزرگی مقابل این تحریفات بایستد و جلوگیری کند مؤثر است.

صغیر: در بسیاری موارد، بزرگان، نظر مخالف

خود را در مقابل تحریف و شیوه عزاداری بیان می‌کنند ولی مؤثر واقع نمی‌شود!

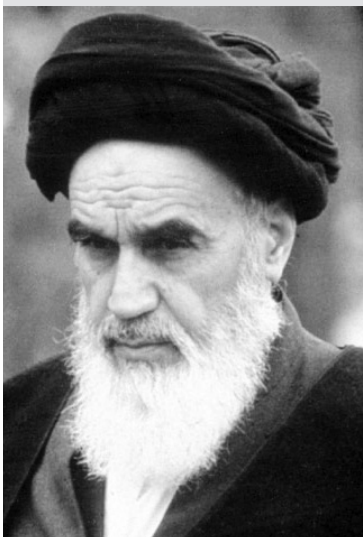
■ بگذارید خاطره‌ای در این باره بگویم؛ در سال ۴۷ امام خمینی فتوایی راجع به نزدن قمه دادند. در هر صورت ما در مبارزه با ظلم، تحت تأثیر ایشان بودیم. در همین خمینی‌شهر کسانی که قمه می‌زدند این شعر را می‌خواندند: "این کار، کار عشق است ربطی به دین ندارد/ هر کس که آن ندارد حقا که این ندارد!" همین یعنی تأیید تحریف، چرا که فعلی را که صدرصد دینی است می‌گویند ربطی به دین ندارد. دستگاه دین باید بر اساس اصول و

مبانی دینی استوار باشد، بر اساس کتاب و سنت باشد. هر چیزی که برخلاف عقل و اجماع و کتاب و سنت باشد و به اسم دین انجام شود، فعل حرام است. باید به اینها گفت این مسائل را به اسم دین نگویند و انجام ندهید، بلکه بگویید ما از این کارها و روضه‌های بدون سند خوشمان می‌آید. مگر این همه داستان و افسانه در دسترس مردم نیست، این همه رمان نوشته می‌شود و این همه فیلم از روی داستان پردازی‌ها و رمان‌ها ساخته می‌شود که در جای خود خوب هم هست؛ اما اگر به اسم دین و تاریخ و ارزش‌های آن نوشته شد و فیلم ساخته و منتشر شد، باید مبنای دینی داشته باشد و هر چیزی که مبنای دینی ندارد بخواهید رنگ دینی به آن بزنید، درست نیست و فعل حرام است. از باب نمونه، قمه زدن به اسم دین، اهانت به کربلا و تضعیف آن به اسم دین، و تحریف کردن وقایع، همه از افعال حرام هستند. نکته‌ای که شما بدان اشاره کردید حرف درستی است و برخی عوام حاضر نیستند به کلام بزرگان ترتیب اثر دهند، البته گاهی برخی هم به خاطر جلب نظر مریدان خود عوام زده شده و می‌گویند نمی‌شود در کار امام حسین دخالت کرد! در حالی که حرف حق باید در هر شرائطی گفته شود.

صغیر: راه شناسایی تحریفات چیست؟

■ در این باره باید راه اعتدال را پیش گرفت و از افراط و تحریف بر حذر بود. در برخورد و شناسایی تحریفات ممکن است بعضی از آن طرف بام بیفتند و مثل سلفی‌ها و تکفیری‌ها بشوند که هر چه را با دیدگاه خود نمی‌پسندند تکفیر می‌کنند و می‌گویند ما می‌خواهیم بدعت‌ها و چیزهایی را که به دین اضافه شده است برداریم. بعضی هم افراطی می‌شوند و دوستی، محبت و ابراز عشق را خارج از عقلانیت می‌دانند. واقعاً اگر کسی عشق اصیل به اباعبدالله (ع) داشته باشد خود را مجروح و زخمی نمی‌کند؛ دوستی هم راه و روش خاص خود را دارد، دوستی اهل بیت (ع) این است که پیرو اندیشه‌ها و راه و روش آنها باشیم. در هر صورت، افراط و تفریط در هر شرائطی نادرست است. یکی از راه‌های اصلی شناسایی تحریفات، وجود محققان شجاع و مستقل است. باید بودجه‌ای برای پرورش این گونه محققان در نظر گرفته شود که فقط اشخاص اندکی مثل شهید مطهری و مرحوم صالحی نجف‌آبادی نباشند که یک تنه و تنها وارد این میدان شوند. باید لجنه‌ای تشکیل شود و در مورد تاریخ اسلام تحقیق کند و مسائل آن را تنقیح نماید، همین طور که مثلاً روی قاعده لاضرر و لاضرار نظرهای بسیاری گفته شده و رساله‌های زیادی نوشته می‌شود، همین طور که بر عروة الوثقی - که رساله دکترای هر مرجع و مجتهدی است - حاشیه می‌نویسند؛ چه اشکالی دارد بر مسایل نقل شده تاریخی هم حاشیه بنویسند و حرف بزنند نه یکی و دو تا، بلکه همه علما این کار را انجام دهند تا مصائبی که برای امثال مرحوم صالحی نجف‌آبادی





امام خمینی تا حدی توانست
با انحرافات در عزاداری‌ها
مقابله کند.

پیش آمد، پیش نیاید. ایشان می‌گویند: در در زمان شاه تبعید بودم، وقتی به نانوائی می‌رفتم چنان علیه من جو سازی شده بود که سنگ ریزه‌های نانوائی را به سمتم پرتاب می‌کردند؛ یا فلان آخوند آنجا گفته بود که ایشان اصلاً ضدّ ولایت ائمه و ضدّ امام حسین است و کافرا، باید کاری کرد که این مشکلات برای دیگران پیش نیاید. البته ممکن است یک محقق به تنهایی اشتباه کند ولی وقتی کار بررسی موارد تحریف در تاریخ با لجنه و انجمن باشد احتمال خطا در آن بسیار کمتر است. امروزه در دنیا، بیشتر

کارهای تحقیقی به صورت گروهی انجام می‌شود و دیگر کمتر کسی به تنهایی کار می‌کند چرا که کار فردی مثل منبر است که یک طرفه بوده و شخصی نظریه‌ای می‌دهد و می‌رود، اما لجنه باید نتایج تحقیقات را بررسی کند و قاطعانه مهر تأیید پای آن بزند. همین‌طور بایستی به دغدغه خاطرهای شهید مطهری در باره تحریف ارج نهاد و آن را دنبال کرد. آقای مطهری برای نمونه گفتند که لیلا در کربلا نبوده و این حرف پذیرفته شد چون عالم جا افتاده‌ای بود و از طرفی هم امام خمینی ایشان را تأیید کرد و فرمود کتاب‌هایش مورد تأیید است؛ اگر چه همان کتاب حماسه حسینی را هم آقای صالحی نقد کرده است اما بهر حال اگر نقد و بررسی تاریخ‌های نوشته شده باب شود، انحرافات خیلی کم می‌شود.

صفیه: نتایجی که این انحرافات در جامعه و فضای فکری مردم دارد چیست؟

اینها باعث مشغولباتی می‌شود که جامعه را از کار و زندگی و توسعه در بسیاری حوزه‌ها باز می‌دارد. شما مشاهده می‌کنید در کشورهایی که خرافه و تحریف کمتر وجود دارد توسعه و پیشرفت بیشتر است؛ مثلاً ژاپنی‌ها و آلمانی‌ها که درگیر این حرف‌ها نیستند داریم در حال ترقی هستند. و این جاست که سخن سید جمال‌الدین اسدآبادی به ذهن تداعی می‌کند که "در غرب اسلام دیدم و مسلمان ندیدم اما اینجا که آمدم همه ادعای اسلام داشتند و به ظاهر مسلمان بودند ولی اسلام را ندیدم!" خوب اگر این‌گونه باشد جامعه متوقف می‌شود؛ همه انتظارشان این است که بدون اینکه کار و تلاش کنند امامان(ع) مشکلاتشان را حل کنند و یا حاجات خود را از امام‌زاده‌ها می‌خواهند. این در حالی است که امامان شیعه برای تهیه معاش و تدبیر زندگی خود کار و

تلاش می‌کردند؛ برای نمونه در تاریخ داریم که امام باقر(ع) علی‌رغم کبر سن در مزرعه شخصی خود کار می‌کردند و عرق می‌ریختند که سفیان ثوری - که از زهاد معروف است - ایشان را در این حال می‌بیند و به ایشان با حالت اعتراض می‌گوید: اگر در این حال بمیری جواب خدا را چه می‌دهی؟! حضرت می‌فرماید: اگر بمیرم در بهترین حالات هستم چرا که با کار و تلاش، خودم را از امثال تو بی‌نیاز می‌کنم. در هر صورت خود امام باقر(ع) کار می‌کرده حالا ما بدون کار و تلاش و بگوئیم: یا امام باقر دختر ما را شوهر بده و پسر ما را زن بده! یا یک شعری هست می‌گوید: "همه غرق گناهییم و یک حسین داریم!" انگار که امام حسین برای آمرزش گناهان ما قیام کرده و خودش را به کشتن داده است! خوب این تصورات و سخن‌ها ما

را به رخوت و سستی و لاابالی‌گری سوق می‌دهد.

صفیه: تحریفات در فضای معنوی جامعه چه تأثیری ممکن است داشته باشد؟

اولاً بگوئیم که ما از ائمه(ع) معنویت، روحیه و قوت قلب می‌گیریم. همین که ببینیم فرمانده در جلوی میدان جنگ، نبرد می‌کند ما هم ناخودآگاه دنبال او می‌شویم. دکتر شریعتی می‌گفت: "ما همه صفر بودیم و او یک بود، وقتی یک آمد جلوی آن صفرها، عدد تشکیل می‌شود و در واقع ما همه چیز می‌شویم." داستانی هست که می‌گویند نادرشاه یک اصفهانی را دید که خیلی عالی و شمشیر می‌زند صدایش زد و گفت مگر زمان افغان‌ها که این همه کشتار شد نبود؟! گفت من بودم اما تو نبود! پس ببینید! امام و رهبر و پیشوا باعث روحیه است و آنهایی که ایمان دارند بیشتر جلو می‌افتند. ما می‌رویم زیارت امام رضا(علیه السلام) و محبت ما دو

◀ اگر تحریفات رواج پیدا کند معنویت از آن فضای مثبت بیرون می‌آید و از اصول خود خارج و مانع راه می‌شود؛ مثل عرفان که بعضی وقت‌ها که از حقیقت اصلی خود خالی می‌گردد. البته ممکن است مقداری احساسات ما را تقویت کند که دائم سینه و زنجیر بزنیم و بگوئیم این از محبت است ولی این محبت ما را، در جهت دیگری غیر از جهت اصلی قیام کربلا قرار می‌دهد، ما را در جهت اهداف نهج‌البلاغه و اهداف و کلمات امام حسین(ع) و دیگر اهل بیت(ع) قرار نمی‌دهد و به جای توجه به مسائل اصلی، به شاخ و برگ‌های بی پایه پرداخته شده و از واقعیت و حقیقت دور می‌شویم.



چندان می‌شود، تقویت می‌شود، ارادت ما بیشتر می‌شود و سعی می‌کنیم که ما هم علوی و حسینی و رضوی بشویم، اما اگر تحریفات رواج پیدا کند معنویت از آن فضای مثبت بیرون می‌آید و از اصول خود خارج و مانع راه می‌شود؛ مثل عرفان که بعضی وقت‌ها که از حقیقت اصلی خود خالی می‌گردد. البته ممکن است مقداری احساسات ما را تقویت کند که دائم سینه و زنجیر بزنیم و بگوییم این از محبت است ولی این محبت، ما را در جهت دیگری غیر از

جهت اصلی قیام کربلا قرار می‌دهد، ما را در جهت اهداف نهج‌لبلاغه و اهداف و کلمات امام حسین(ع) و دیگر اهل بیت(ع) قرار نمی‌دهد و به جای توجه به مسائل اصلی، به شاخ و برگ‌های بی پایه پرداخته شده و از واقعیت و حقیقت دور می‌شویم.

صفیه: چرا در زمان صفویه حجم انحرافات بسیار بیشتر از گذشته شد؟

چون می‌خواستند بدین وسیله حکومت کنند. عثمانی‌ها با شمشیر و زور می‌خواستند جلو بروند و در مناطقی که در تصرف داشتند، شیعیان را قتل عام کردند. اما پادشاهان و سلاطین صفوی با تمایل به دین‌داری، به دنبال دکان‌داری بودند و می‌خواستند بدین وسیله با تقویت علما و تقویت خانقاه‌ها و بعضی کارهای دیگر در این راستا، پایه‌های حکومت خود را

مستحکم کنند. مثلاً اصطلاح "رغما للعامه" زمان صفویه در لسان بعضی از علما افتاد و متأسفانه همین باعث شد که بعضی انحرافات انجام بشود، بعضی دشمنی‌ها پیش بیاید و بعضی دوستی‌های بین مذاهب، زیر سوال برود.

صفیه: به اعتقاد بعضی از اهل منبر و روضه، عقل ما نمی‌تواند مناقب اهل بیت(علیهم السلام) را درک کند و تحلیل نماید و در نتیجه عقل را در این موارد تعطیل می‌کنند. نظر حضرت تعالی چیست؟

ببینید! ما عقل ممنوعه نداریم! ممنوعیت جایی است که فردی در رشته‌ای تخصص نداشته باشد مثل من که چشم پزشکی نخوانده‌ام که اظهار نظر در مورد آن برای من ممنوع است به اصطلاح معروف "الناس أعداء ما جهلوا". کسی که تخصص در معارف دینی ندارد البته نباید دخالت کند. مواردی هم هست که افراد مسأله‌ای را نمی‌فهمند، و سریع می‌گویند این از مناقب اهل بیت(ع) است. انسان بالطبع میل به اسطوره‌سازی و قهرمان‌پروری دارد و مایل است که شخصیت مورد علاقه‌اش همه چیز را با هم داشته باشد؛ مثلاً می‌بیند رستم در شاهنامه فرد خیلی قوی است دلش می‌خواهد که امام جماعت مسجدشان هم رستم باشد! مردم نوعاً همه چیز را با هم می‌خواهند در یک نفر

متمرکز کنند در صورتی که پیامبر اسلام می‌فرماید "أنا بشرٌ مثلكم" من هم مثل شما هستم یعنی امتیاز خاصی ندارم و فقط رابطه معنوی و با خدا دارم و به من وحی می‌شود. رابطه معنوی را ما هم می‌توانیم در مرتبه ضعیف‌تری با خدا پیدا کنیم و داشته باشیم.

صفیه: آیا می‌توان از تأثیر آداب و رسوم ملی ایرانیان و یا اقوام و مذاهب دیگر در آئین‌های عاشورایی صحبت کرد؟

بله! اتفاقاً در مجلسی شرکت کرده بودم که سخنران می‌گفت: ایرانیان قبل از اسلام در سوگ سیاوش آئین‌های ویژه‌ای داشتند - که در شاهنامه هم آمده - و بعد از اسلام، واقعه عاشورا را جایگزین آن کردند. در این رابطه تحقیق‌هایی شده و کتاب‌هایی هم نوشته شده است. ولی چیزی که معلوم است این است که هر کسی که این کارها را کرده از روی محبت کرده است ولی محبت و احساسات باید اصولی و از روی حساب باشد، اگر کاری به دین ندارد باید آن عمل صحیح باشد و اگر مربوط به دین است باید مبنای مستند دینی داشته باشد.

صفیه: تحریفات در باره مباحث تاریخی همیشه بوده و هست ولی چرا در مورد قیام عاشورا پُر رنگ‌تر است؟

چون واقعه عاشورا جاذبه و مشتری بیشتری دارد! فرض کنید من ده شب بخوام

روضه حضرت جواد(ع) را بخوانم کمتر مورد اقبال قرار می‌گیرد و جمعیت زیادی در این جلسه شرکت نمی‌کنند؛ اما برای روضه حضرت سیدالشهدا(ع) جمعیت بسیار زیادی حاضر می‌شوند. البته باید گفت بهترین ثروتی که در اختیار علمای شیعه است همین روضه‌ها و مراسم‌هاست که اگر اختلاف و تحریفی در آن نباشد منبع بزرگ فیض و برکت است. پیداست که هر چیزی که ارزش بیشتری داشته باشد برخی طمع می‌کنند در آن انحراف و تحریف بیشتری وارد کنند؛ مثلاً صد دلاری را خیلی تقلبی درست می‌کنند اما یک سنتی را تا به حال شنیده‌اید که تقلبی درست کنند؟! چون ارزشی ندارد به هر حال هر چیزی که اصالت بیشتری داشته انحرافات و تحریفات آن بیشتر می‌شود.

صفیه: سیر روایت وقایع عاشورا از چه زمانی بوده است؟

از همان عصر عاشورا؛ برای اینکه روایانی که در معرکه حضور داشتند مختلف بودند عده‌ای از روایان جزء لشکر ابن سعد بودند مثل هلال بن نافع؛ که اینها متناسب با عقاید و افکار خودشان وقایع را روایت کرده‌اند. روایت‌های دیگر - که مهم‌ترین هم هستند - روایت فاطمه



◀ آیت الله العظمی شبیری زنجانی؛ از اضافه شدن دهه‌ها و ایام عزاداری ابراز نگرانی کرد.

تکنولوژی هر تا هر جا که می‌خواهد پیشرفت کند.
صفیه: به نظر شما عزاداری که بر اساس احساسات باشد آیا می‌شود ملاکات عقلی را در داخل آن کرد؟

■ احساسات به خوبی می‌تواند عقل خفته را بیدار کند و به عکس العمل وادار کند. برای مثال اسرائیلی‌ها که بچه‌ها و زن‌های فلسطینی را می‌کشند تمام دنیا متأثر می‌شوند و علیه آنان تظاهرات و راه‌پیمایی می‌کنند؛ آیا این کار در عین حال که برخاسته از احساس است عقلانی نیست؟!

صفیه: وظائف نهادهای حوزوی و دانشگاهی در این باره چیست؟

■ تحقیق، مطالعه و کار مستمر؛ هنرمندان هم با خلق آثار خوب می‌توانند به اندازه محققان و علما تأثیر گذار باشند مثلاً این تابلویی که آقای فرشچیان از عصر عاشورا کشیده است را ببینید که یک هنرمند به چه زیبایی این واقعه را به تصویر کشیده است؛ شیعه که هیچ، کافر هم که این تصویر را ببیند ناخودآگاه گریه می‌کند. ما با اینها که مخالف نیستیم بلکه با کارهایی مخالف هستیم که تهمت به امام معصوم (ع) بزنند و با ارتکاب اعمال سبکی، باعث شوند که افراد، از دین و مکتب اهل بیت (ع) بیزار و منزجر شوند.

بنت الحسین و روایت زینب (سلام‌الله علیهما) و حضرت زین العابدین (علیه‌السلام) می‌باشند. البته روایت حضرت زین العابدین کمتر است، ایشان بیشتر به صورت عملی حکایت می‌کردند و همان حالت تأثیری که چندین سال داشتند به نوعی روایت روز عاشورا بود. مجموع اینها باعث شد که روایت کربلا باقی بماند البته بعداً شاخ و برگ به آن افزوده شده است. الان شما در مجامع شیعیان مصر بروید شیعیان نشان طوری دیگر حرف می‌زنند، شیعیان زیدیه طوری دیگر، شیعیان اسماعیلی و... هر جایی به سبک خاص خود از تاریخ حرف می‌زنند و عزاداری می‌کنند.

صفیه: همان‌گونه که شهید مطهری از یکی از روضه‌خوان‌ها نقل می‌کند اگر بخوایم طبق ارشاد شیخ مفید و لهوف سیدبن طاوس مصیبت بخوانیم و مطالب دخیله را ضمیمه نکنیم احساسات تحریک نمی‌شود و مردم گریه نمی‌کنند.

■ مسأله فقط این است که این نهضت حسینی زنده بماند حتی اگر با تباهی باشد. زنده ماندن نهضت عاشورا یک امر عقلی است حتی اگر حدیث و روایت و سفارشات اهل بیت (ع) هم در این مورد نباشد عقل به ما می‌گوید این نهضت باید زنده و جاری باشد. اما نکته مهم این است که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. حزن آلود کردن فضای جامعه که اصل و مورد تأیید نیست بلکه اصل، زنده نگه داشتن نهضت معنوی است. چون این نهضت معنوی بوده و اصالت داشته و برای خدا بوده است باید تا آخر دنیا زنده نگه داشته شود حالا علم و



تابلوی عصر عاشورا - استاد فرشچیان -



استاد مطهری و مسأله تحریف

در واقعه کربلا

علی بدیعی
(پژوهشگر)

اشاره

تحریف در وقایع تاریخی، گویی جزء لاینفک از این وقایع است. هیچ واقعه تاریخی از زمان پیدایش تاریخ بشر تا به امروز وجود ندارد که تحریف و دستکاری در آن راه نیافته باشد. شاید بتوان گفت تحریف از ابتدای نقل تاریخ توسط مورخ، رخ می‌دهد. هر مورخی، وقایع تاریخی را از دیدگاه خود نقل می‌کند. بسیاری از زوایای تاریخی توسط مورخان و شاهدان حادثه یا نقل نمی‌گردد و یا دچار دستکاری و تحریف می‌شود؛ به همین دلیل است که هیوم، فیلسوف برجسته، تاریخ را یکسره خالی از اعتبار می‌داند! پس می‌توان گفت که تحریف جزء لاینفک وقایع تاریخی است؛ اما در مورد وقایعی که مربوط به دین و مناسبت‌ها و وقایع تاریخی دین و در اینجا اسلام است، تحریف رنگ و بوی دیگری می‌گیرد. در مورد دین اسلام، از همان زمان حیات پیامبر گرامی اسلام، تحریف شروع شد تا جایی که ایشان، جزای نسبت دهندگان دروغ به خود را آتش دوزخ و عذاب ابدی جهنم می‌دانند. این تحریفات بعد از رحلت پیامبر(ص) نیز سیر صعودی به خود گرفت تا جایی که گفته می‌شود سخنان دروغی که به پیامبر اسلام بسته شد از سخنان صحیح، فزونی گرفت؛ به همین میزان در وقایع تاریخی اسلام نیز تحریفات زیادی روی داده است که تشخیص صحیح از سقیم در روایات تاریخی بسیار مشکل است.

واقعه کربلا اما، به عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی اسلام نیز از این بلیه در امان نمانده است. در طی قرن‌های متمادی که از این رخداد عظیم می‌گذرد، پیرایه‌های زیادی

توسط دوستان نادان و دشمنان مغرض بر این حرکت و خروش الهی - انسانی بسته شده است تا جایی که گاه آن را از هدف اصلی خود که مبارزه با ظلم و آگاهی بخشی و ستیز با جهل است، دور می‌کند. مصلحان مسلمان در سده‌های اخیر یکی از رسالت‌های اصلی خود را، پیرایش این وقایع از تحریف می‌دانند. استاد شهید مرتضی مطهری یکی از مصلحان مسلمان شیعی است که خدمات ارزنده او به تفکر اسلامی بر کسی پوشیده نیست. ایشان در طی سلسله سخنرانی‌ها و گفتارهایی، پیرامون تحریفات تاریخی در واقعه کربلا مفصل صحبت کرده است. در این نوشتار، سعی ما بر این است که امهات این مطالب به صورت گزارش گونه آورده شود تا برای خواننده روشنگر و آگاهی بخش باشد.

معنای تحریف

در مفردات راغب، تحریف کلام را ذیل سه آیه قرآن این‌گونه تعریف کرده است: تحریف الکلام، أن تجعله علی حرف من الاحتمال یمكن حمله علی الوجهین؛ به این معنا که تحریف کلام یعنی حرف و کلام به گونه‌ای جعل کنی که احتمال حمل آن بر دو وجه (و یا بیشتر) برود. ماده تحریف

در چهار جای قرآن ذکر شده است: بقره آیه ۷۵، نساء آیه ۴۶، مائده آیات ۱۳ و ۴۱؛ در تمامی این موارد خداوند در پی نکوهش یهودیان است که کلام را از موضع صحیح و درست خود تحریف می‌کنند: «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»؛ و یا در «وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ». در این آیه، به صراحت یهودیان را به تحریف آگاهانه متهم می‌کند و می‌فرماید: اینها گروهی هستند که بعد از شنیدن و تدبر و تعقل در کلام الهی آگاهانه و به عمد آن را تحریف می‌کنند. شهید مطهری نیز بعد از بیان این آیات، یهودیان را قهرمانان تحریف در جهان می‌داند و می‌گوید یهودی‌ها با این که ملت با هوشی هستند اما سخنان را برای مردم برعکس می‌کردند. ایشان، تحریف را به دو صورت تحریف "لفظی" و "معنوی" بیان می‌کند، به این صورت که گاه، منحرفان و مغرضان، الفاظ و عبارت‌های کلامی را تحریف می‌کنند که این همان تحریف لفظی است؛ موضوع را چنان تفسیر می‌دهند که دیگر کمتر تشابهی با اصل خود داشته باشد و بعضی مواقع نیز، در الفاظ و عبارت‌ها



در گذشته نبوده است و آن عزای جدید دروغ‌هایی است که درباره کربلا گفته می‌شود و احدی جلوی این دروغ‌ها را نمی‌گیرد. امروز برای مصیبت حسین بن علی باید نگریست نه آن شمشیرها و نیزه‌هایی که در آن روز بر پیکر شریفش وارد شد."

نمونه‌هایی از تحریفات شکلی این حادثه

نمونه اول: قضیه‌ای که مرحوم حاجی نوری متعرض آن شده، ماجرای است که در باره ابوالفضل العباس(ع) و امام حسین(ع) در زمان حیات پدرشان نقل می‌کنند به این مضمون که روزی امیرالمؤمنین(ع) در بالای منبر خطبه می‌خواندند که ناگهان امام حسین گفت: من تشنه‌ام و آب می‌خواهم، حضرت فرمود: کسی برای فرزندانم آب بیاورد. اول کسی که برخاست کودکی بود که همان عباس است و از مادرش کاسه آبی گرفت و آورد. این کودک در حالی وارد شد که کاسه آب بر سرش بود و آب هم می‌ریخت. علی(ع) تا چشمش به این منظره افتاد به گریه افتاد و اشکش جاری شد. به آقا عرض شد: آقا چرا گریه می‌کنید؟! که ایشان در جواب فرمود: یاد قضایای کربلا افتادم و ...!

مرحوم مطهری از قول میرزای نوری می‌گوید: این آقایانی که این قضیه را بالای منابر نقل می‌کنند آیا توجه دارند که علی(ع) فقط در زمان خلافتش

◀◀ **واقعه کربلا اما، به عنوان یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی اسلام نیز از این بلیه در امان نمانده است. در طی قرن‌های متمادی که از این رخداد عظیم می‌گذرد، پیرایه‌های زیادی توسط دوستان نادان و دشمنان مغرض بر این حرکت و خروش الهی - انسانی بسته شده است تا جایی که گاه آن را از هدف اصلی خود که مبارزه با ظلم و آگاهی بخشی و ستیز با جهل است، دور می‌کند. مصلحان مسلمان در سده‌های اخیر یکی از رسالت‌های اصلی خود را، پیرایش این وقایع از تحریف می‌دانند.**

عزای جدید برای امام حسین در این عصر

مرحوم حاج میرزا حسین نوری که استاد شیخ عباس قمی بوده کتابی نوشته است به نام لؤلؤ و مرجان، که درباره شرایط و وظایف اهل منبر می‌باشد. این کتاب در عین اینکه کتاب کم حجمی است اما به قول استاد مطهری، کتاب فوق العاده خوبی است. ایشان در ضمن بحث درباره شرایط خطیبان و واعظان، وقتی به شرط صدق و راستی می‌رسد موضوع دروغ را مطرح می‌کند. در همین کتاب، بخشی از دروغ‌ها و تحریفاتی را که به حادثه کربلا نسبت می‌دهند ذکر می‌کند و می‌گوید: "امروز هم باید برای حسین عزا گرفت اما در عصر ما، عزای جدیدی است که

دست کاری نمی‌کنند بلکه مطلبی را چنان تفسیر می‌کنند که با غرض اصلی گوینده آن، تفاوت‌های فاحشی دارد، شاید مراد از تحریف یهودیان در آیه فوق، تحریف از نوع معنوی آن باشد.

تحریف در واقعه کربلا

حادثه کربلا، یکی از بزرگترین حوادث تاریخ اسلام می‌باشد. حادثه‌ای که شاید بعد از بعثت نبی مکرم(ص) تأثیرگذارترین حادثه و واقعه در منظومه فکری و عملی جهان اسلام است. این واقعه از ابتدای رخ دادن تا به امروز، منشأ الهامات بسیاری در حوزه‌های متنوع فکری، دینی و حتی هنری مسلمانان و بالاخص شیعیان بوده است. لازم به ذکر است که نباید تأثیر این رخداد را منحصر به تشیع و شیعیان کرد قاطبه مسلمانان از این حادثه درس گرفته و آموخته‌اند؛ قیام‌هایی که بعد از قیام کربلا علیه حکومت جابرانه بنی‌امیه رخ داد تا حدود زیادی متأثر از این واقعه عظیم و گرانقدر بوده است.

اما متأسفانه با گذشت زمان و در پی مقاصد و اغراض عده‌ای خاص، تحریفات زیادی در حادثه عاشورا رخ داده است. تحریفاتی که هم در رخداد‌های این واقعه رخ داده است و هم در بیان اهداف و اغراض این واقعه، به قول مرحوم مطهری، تحریف‌هایی که به دست مردم در این حادثه رخ داده است هم در جهت پایین آوردن، مسخ کردن، بی‌خاصیت و بی‌اثر کردن این قضیه بوده است.





حرکت نمادین عروسی قاسم که سند تاریخی ندارد.

می‌کنند تا تیرها به آن حضرت اصابت نکنند، درخواست عروسی قاسم با یکی از دخترانش را بنمایند؟! آیا این با هیچ عقل و منطقی جور می‌آید؟ به قول استاد مطهری، مرحوم حاجی نوری می‌گوید: اول کسی که این مطلب را در کتابش نوشته، ملا حسین کاشفی - مؤلف روضه الشهداء - است که اصل قضیه صد در صد دروغ است.

نمونه‌هایی از این دست بسیار است؛ مثلاً در کتاب محرق القلوب - که نویسنده‌اش فقیه بزرگی است اما سر رشته‌ای در این موضوعات نداشته - نوشته شده که در روز عاشورا، یکی از اصحابی که از زیرزمین جوشیده‌اشم مرقال است که با نیزه هجده زرعی در کربلا حاضر شد که می‌گوید از بهشت برایش فرستاده بودند. در حالی که این‌هاشم مرقال از اصحاب حضرت امیر بوده که بیست سال پیش کشته شده است. و یا اینکه در کتاب اسرارالشهادة آمده که در کربلا یک میلیون و ششصد هزار نفر در لشکر عمر سعد بوده و امام حسین(ع) با دست خودش سیصد هزار نفر را کشته است. استاد مطهری می‌گوید بمب اتمی که روی هیروشیما انداخته شد، شصت هزار نفر کشته شده، آن وقت چگونه ممکن است که یک نفر در یک روز این همه آدم کشته باشد؟

مواردی که ذکر شد نمونه‌های بسیار اندکی از تحریفات است که در متن حادثه عاشورا و قیام امام حسین(ع) رخ داده است. متأسفانه باید گفت امروزه

امام سریعاً اجازه داد. حالا چه روضه‌ها و چه شعرهایی درباره لایلا و علی اکبر می‌خوانند که شأن امام و فرزندش از این حرف‌ها میراست.

نمونه سوم: نمونه دیگر از این دست تحریفات، مسأله عروسی قاسم بن الحسن است. به این صورت که امام حسین در گرماگرم روز عاشورا، عروسی قاسم را با یکی از دخترهایش راه می‌اندازد و یا لاقل می‌خواهد شبه عروسی را برقرار کند چرا که ایشان آرزو داشته قاسم با یکی از دخترهایش ازدواج کند.

این قضیه علاوه بر آنکه در هیچ کتاب تاریخی نیامده است با عقل نیز سازگار نیست. چگونه می‌شود که در روز عاشورا که امام حسین، نماز را به صورت نماز خوف می‌خواند و حتی دو تن از اصحاب ایشان خود را سپر

خطبه می‌خواند. خلافت آن حضرت نیز بین سال‌های ۳۶ و ۴۱ بوده است. امام حسین در آن زمان، تقریباً ۳۳ ساله بوده است. آیا مقبول است که یک مرد ۳۳ ساله در وسط خطابه پدرش، طلب آب کند؛ اگر یک آدم معمولی این کار را بکند ما می‌گوییم: چه آدم بی ادبی است و در ضمن عباس نیز در آن موقع، کودک نبوده است جوانی در حدود ۱۵ سال بوده است.

یک چنین جعل و تحریفی، علاوه بر دروغ بودن، شأن امام حسین و ابوالفضل عباس را پایین می‌آورد و امام را در سطح بی ادب‌ترین افراد تنزل می‌دهد.

نمونه دوم: یکی از معروف‌ترین قضایا - که مستند تاریخی هم ندارد - حضور لایلا مادر علی اکبر است. هیچ مورخی نقل نکرده است که مادر علی اکبر در کربلا بوده است اما چقدر روضه لایلا و علی اکبر خوانده می‌شود. مرحوم مطهری از روضه‌ای می‌گوید که علی اکبر به میدان رفت؛ امام حسین به لایلا فرمود: از جدم شنیدم که دعای مادر در حق فرزند مستجاب می‌شود به خیمه برو و موهابت را پریشان کن تا خداوند فرزندت را سالم برگرداند!

استاد در ادامه می‌گوید: اصلاً لیلایی در کربلا نبوده است، به علاوه، این منطق حسین نیست. منطق ایشان در روز عاشورا منطق جانبازی است. تمام مورخان نوشته‌اند که هرکسی خدمت امام می‌آمد برای رفتن به میدان، حضرت عذری برای او می‌آورد، مگر فرزندش علی اکبر که در مورد ایشان،

◀◀ **استاد شهید به دو کتاب اشاره می‌کند که این دو کتاب نقش اساسی در وارد کردن این تحریفات به واقعه کربلا داشته‌اند:** اول: کتاب "روضه الشهداء"؛ تألیف ملاحسین کاشفی؛ ملا حسین کاشفی فردی بوده که در قرن نهم و دهم زیست می‌کرده؛ در اینکه سنی یا شیعی بوده اختلاف نظر هست و استاد، او را به بوقلمون صفتی متهم می‌کند به این معنا که در نزد شیعیان خود را شیعه متعصب و در نزد اهل سنت خود را سنی نشان می‌داده است. دوم: کتاب اسرار الشهادة؛ این کتاب تألیف ملاآقای دربندی است. در این کتاب، همه حرف‌های بی‌پایه روضه الشهداء کاشفی را به اضافه چیزهای دیگر جمع کرده است و تحریفات در حادثه کربلا را چندین برابر نموده است.



حتی مثال‌هایی می‌آورند که مردم برای کسانی مثل بوعلی سینا نیز غلو می‌کردند و او را دارای نیروهای مافوق توانایی‌های معمول بشری می‌دانند. در مورد شخصیت‌های دینی نیز این اسطوره‌سازی و غلو صورت می‌گرفته و می‌گیرد. مثلاً در مورد شجاعت حضرت علی(ع)، اگرچه شجاعت ایشان بسیار مثال زدنی بود و در هیچ میدان جنگی، از رویارویی و نبرد اجتناب نداشت اما افسانه‌ها و قصه‌های خیالی زیادی در مورد شجاعت ایشان در افراد عامه مردم منتشر شده است. یک قسمت از تحریفات صورت گرفته در حادثه کربلا، معلول همین حس اسطوره‌سازی و قهرمان پرستی است. مثلاً اینکه می‌گویند لشکریان عمرین سعد، یک میلیون و ششصد هزار نفر بوده و امام حسین(ع) در روز عاشورا سیصد هزار نفر از آن‌ها را به هلاکت رساند - که قبلاً هم ذکر شد - نشان از این دارد که می‌خواهند شجاعت و دلوری امام حسین را آن قدر بزرگ جلوه دهند که با هیچ معیاری قابل سنجش نباشد. به هر حال باید دانست که ضرری که این افسانه پردازی‌ها به واقعای می‌زند این است که آن را از حالت یک حادثه زنده و دارای پیام، خارج می‌کند و آن را به یک واقعه اسطوره‌ای و خالی از حقیقت تبدیل می‌کند که دیگر نمی‌تواند سرمشق و الگویی برای مردمان در نسل‌های بعدی باشد.

۳. عوامل خصوصی: دو عاملی که گفته شد تمام حوادث و وقایع تاریخی را در همه ملت‌ها و فرهنگ‌ها در برمی‌گیرند اما در حادثه کربلا عوامل خصوصی وجود دارد که باعث جعل و تحریف در این حادثه می‌شوند. اولین عامل را شاید بتوان گریاندن مردم برای مصیبت امام حسین و یارانش ذکر کرد. اینکه به هر وسیله‌ای مردم را گریاند و لو به اینکه این گریاندن به وسیله دروغ و یا تحریف باشد. یعنی همان مطلب هدف، وسیله را توجیه می‌کند، در اینجا صدق می‌کند. به قول استاد شهید، استفاده از وسیله نامقدس و قبیح برای هدف مقدس، دیگر اینکه باید مظلومیت افراد

حضرت را به ایجاد اختلاف و آشوب در امت اسلامی، و فتنه‌گر متهم می‌کردند. در خلال گفتگوهای مسلم بن عقیل با عبیدالله بن زیاد و همچنین سخنانی که به خود امام حسین می‌گفتند، این اتهام‌های ناروا هویدا و پیداست، مثلاً بعدها احادیث زیادی در فضیلت روز عاشورا جعل کردند و این روز را از روزهای متبرکی دانستند که در آن جشن می‌گرفتند و یا برای روزه‌داری در این روز - به بهانه شکرگزاری - فضیلت زیادی قائل شدند. در احادیث جعلی‌شان روز عاشورا را روزی معرفی کردند که موسی از آب گرفته شد و یا کشتی نوح به سلامت به ساحل امن از طوفان رسید. البته این تحریف‌ها اثری در حادثه کربلا و قیام امام حسین نکرد و بعدها با از میان رفتن هیمنه بنی امیه، ماهیت واقعی قیام امام، نمایان گشت. اگرچه در اذهان بعضی‌ها نیز اثر گذاشت. تحریف دیگری که دستگاه تبلیغاتی بنی امیه به راه انداخت و تأثیر آن تا به امروز نیز باقی مانده است مبرّا کردن دامن یزید از کشتن و قتل امام حسین و اهل بیت و اصحاب ایشان است. چنانچه خود یزید در جلسه‌ای که امام سجاد هم حضور داشت، قتل امام حسین را بر گردن عبیدالله بن زیاد انداخت و او را لعنت کرد. این مبرّا کردن، بعدها بعضی از شخصیت‌ها مانند غزالی را نیز تحت تأثیر قرار داد که لعن یزید را مورد تشکیک قرار دادند. البته استاد مطهری می‌گوید: این تحریفات دشمنان نتوانست خللی در حادثه عاشورا ایجاد کند و با کمال تأسف هرچه تحریف مؤثر شده از ناحیه دوستان است.

۲. تمایل بشر به اسطوره‌سازی: بشر از ابتدای پیدایش خود، همواره تمایل داشته که موجوداتی فرای توانایی‌های معمول انسانی را الگوی خود قرار بدهد. این حس اسطوره‌سازی در بشر باعث پدید آمدن اساطیر گوناگونی در تاریخ بشریت شده است. اسطوره‌هایی که از جنس بشرند اما توانایی‌های فوق‌العاده فکری و بدنی دارند. این حس، مختص به هیچ ملتی نیست و در همه ملت‌ها حضور دارد. مرحوم استاد،

و با گذشت زمان، نه تنها از حجم این خرافات کاسته نشده بلکه حجم انبوهی از خرافات جدید به این حادثه الهی و گرانقدر افزوده گردیده است.

عوامل تحریف

استاد شهید، پس از بیان پاره‌ای تحریفات، به عواملی که باعث ایجاد این تحریفات می‌شود اشاره می‌کند:

۱. اغراض دشمنان: در هر حادثه تاریخی، دو گروه مقابل هم می‌ایستند. گروه غالب - ولو اینکه ناحق باشد - همیشه در پی آن است که با ابزار تبلیغاتی گروه مغلوب و به ظاهر شکست

◀◀ **تحریف دیگر به بیان استاد این است که بگوییم قیام حسین(ع) یک دستور خصوصی فقط برای او بوده و ارتباطی به دیگران ندارد؛ یعنی این قیام، قابل پیروی و الگو گرفتن نیست. مثل بقیه دستورات و احکام اسلامی نبوده که عمومی و کلی است بلکه یک دستور خصوصی است که خاص شخص امام حسین بوده و لا غیر. خطر این نوع تحریف، این است که با این حرف، حادثه کربلا اثربخشی لازم و مفید را نخواهد داشت.**

خورده را متهم کند. این اتهام‌ها، در زمینه و زمان‌های گوناگون تفاوت دارد. این تحریف مختص به حادثه عاشورا نیست بلکه تمام حوادث و وقایع تاریخی را در برمی‌گیرد. زورگویان تاریخ همیشه در پی تحریف وقایع تاریخی و قیام اقشار فقیر و مظلوم برآمده‌اند، حادثه کربلا نیز از این قاعده مستثنی نبود، اگرچه تبلیغات دشمنان امام حسین(ع) و اهل بیت(ع) نتوانست، چهره این حادثه را مشوش کند. از ابتدای حرکت امام حسین و تخلف ایشان از بیعت با یزید، دستگاه حاکم درصدد برآمد تا قیام ایشان را قیامی بر ضد امت اسلامی و منافع و مصالح آن نشان بدهد. از طرفی یزید را امیرالمؤمنین و خلیفه بر حق پیامبر معرفی می‌کردند و از طرف دیگر امام حسین را فرد یاغی و خروج کننده علیه خلیفه مسلمانان، آن



به گفته شهید مطهری: دو کتابی که نقش اساسی در تحریف وقایع عاشورا را بازی کردند.



ملاّ احمد رضا خان

روضه الشهداء



مولا کمال الدین حسین
واعظ کاشانی

به تحریفات معنوی این حادثه عظیم می پردازیم. به بیان استاد شهید، خطر تحریف معنوی صد بار خطرناک تر از تحریف لفظی است و آنچه که سبب می شود این حادثه از اثر و خاصیت خود بیفتد تحریفات معنوی است نه تحریفات لفظی.

نمونه‌های از تحریف معنوی در دستگاه بنی امیه

استاد شهید، برای فهم بهتر از تحریف معنوی، قضیه‌ای را که در مورد کشته شدن عمار یاسر در جنگ صفین افتاد نقل می‌کند. معروف بود در بین مسلمانان آن زمان که پیامبر اسلام به عمار یاسر فرموده بود: "یا عمار تقتلک الفتنۃ الباغیة"، ای عمار! گروهی سرکش و یاغی تو را می‌کشند. روزی که در جنگ صفین، عمار به دست سپاهیان معاویه به قتل رسید، ناگهان این حدیث در بین سپاهیان حضرت علی (ع) و سپاهیان شام نقل به نقل گشت و باعث تزلزل در سپاه شام گردید و روشن شد که سپاهیان شام، گروه یاغی، سرکش و ظالم است. در اینجا بود که معاویه دست به تحریف معنوی زد به این صورت که بله! ما هم این حدیث را از پیامبر (ص) شنیده‌ایم اما ما که عمار را نکشتیم بلکه این علی بود که عمار را به قتل رساند؛ چرا که او را به میدان جنگ آورد و موجب کشتن وی را فراهم کرد! به این عمل معاویه، تحریف معنوی گفته می‌شود. در حادثه تاریخی عاشورا نیز تحریف معنوی به این صورت است که امام حسین (ع) هدف و انگیزه‌های دارد اما ما هدف و منظور دیگری را برای

اغلب مداحان، سواد رجوع به کتاب‌های عربی را نداشته‌اند، در مجالس عزاداری این کتاب را از رو می‌خوانند و به تدریج اصطلاح روضه‌خوانی، باب می‌شود یعنی خواندن کتاب روضه الشهداء. تا قبل از این کتاب در هیچ زمانی این اصطلاح رایج نبوده است. استاد شهید می‌گوید که جعلیات و تحریفات در این کتاب فراوان است، حتی اسامی اصحاب هم جعلی است و کاشفی کسانی را نام می‌برد که اصلاً جزء اصحاب امام حسین نبوده‌اند. افسانه‌های زیادی از قبیل عروسی قاسم توسط این کتاب وارد قضیه کربلا شد که تا به امروز نیز این افسانه‌ها باقی مانده است. دوم: کتاب اسرار الشهادة؛ این کتاب تألیف ملا‌آقای دربندی است. بنابر قول استاد شهید، در این کتاب، همه حرف‌های بی‌پایه روضه‌الشهداء کاشفی را به اضافه چیزهای دیگر جمع کرده است و تحریفات در حادثه کربلا را چندین برابر نموده است. به هر حال دو کتاب فوق‌الذکر، عمده منابعی است که باعث ورود تحریفات و جعلیات به حادثه کربلا شده است.

تحریفات معنوی در حادثه کربلا

پیش از این گفتیم که تحریف بر دو قسم است: تحریف معنوی و تحریف لفظی. نمونه‌ها و علل تحریف لفظی در حادثه کربلا را بیان کردیم؛ در این قسمت

حاضر در این واقعه را به هر نحوی تشدید کرد. تشدید این مظلومیت گاه به جایی می‌رسد که باعث وهن شخصیت‌هایی نظیر امام حسین و یا زینب کبری می‌شود، در حالی که درست است که اینان تحت ظلم بسیار قرار گرفتند اما در سخت‌ترین حالات نیز قدمی از عزت و شرافت انسانی خود عقب‌نشینی نکردند. عامل دیگر که استاد شهید به آن اشاره می‌کند، این مطلب است که دستگاه امام حسین از دستگاه دیگران جداست. در این دستگاه اگر دروغ گفتی، جعل و تحریف کردی، اعمال خلاف شرع انجام دادی، همه این‌ها در این دستگاه بخشیده خواهد شد. یعنی همان رسیدن به هدف مقدس با هر وسیله نامقدس و قبیح.

نقش دو کتاب در تحریفات تاریخی عاشورا

استاد شهید به دو کتاب اشاره می‌کند که این دو کتاب نقش اساسی در وارد کردن این تحریفات به واقعه کربلا داشته‌اند: اول کتاب "روضه الشهداء"؛ تألیف ملاحسین کاشفی؛ ملا حسین کاشفی فردی بوده که در قرن نهم و دهم زیست می‌کرده؛ او واعظی بوده که دستی در ادبیات نیز داشته است. در اینکه سنی یا شیعی بوده اختلاف نظر هست و استاد، او را به بوقلمون صفتی متهم می‌کند به این معنا که در نزد شیعیان خود را شیعه متعصب و در نزد اهل سنت خود را سنی نشان می‌داده است. بعد از تألیف این کتاب، عمده مراجعه مردم درباره حادثه کربلا، به این کتاب بوده است. چون اولین کتاب فارسی در این زمینه بوده است و

◀◀ میرزا حسین نوری: امروز هم باید برای حسین عزا گرفت اما در عصر ما، عزای جدیدی است که در گذشته نبوده است و آن عزای جدید دروغ‌هایی است که درباره کربلا گفته می‌شود و احدی جلوی این دروغ‌ها را نمی‌گیرد. امروز برای مصیبت حسین بن علی باید نگریست نه آن شمشیرها و نیزه‌هایی که در آن روز بر پیکر شریفش وارد شد.





قیام او جعل می‌کنیم که در تضاد کامل با آن هدف اصلی قیام ایشان می‌باشد.

دو تحریف معنوی در قیام امام حسین (ع)

استاد شهید دو تحریف معنوی برای قیام امام حسین (ع) بیان می‌کند: **اول** اینکه گفته می‌شود که حسین بن علی (ع) قیام کرد و کشته شد برای اینکه کفار گناهان شیعیان باشد، کشته شد تا ما هرچه گناه کنیم نگران نباشیم چرا که با گریه بر حسین (ع) تمامی این گناهان آمرزیده می‌شود. باید پرسید مستند این ادعا کجاست؟ آیا پیامبر اسلام چنین حرفی زده است؟ خود امام حسین چنین مطلبی را بیان کرده است و...! اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم این فکر از دنیای مسیحیت گرفته شده و به افکار ما نیز داخل گشته است. در مسیحیت این اعتقاد وجود دارد که به صلیب کشیدن مسیح، باعث آمرزش گناهان مسیحیان تا روز قیامت می‌شود. استاد در ادامه می‌گوید: این حرف با روح

اسلام ناسازگار است؛ تهمت به امام حسین است. امام خود برای مبارزه با گناه و ظلم قیام کرد و کشته شد آن وقت ما هر کار خلافی انجام دهیم و بگوییم به واسطه کشته شدن حسین، تمام گناهان ما آمرزیده می‌شود: در واقع با این حرف این نسبت را ناخواسته به امام می‌دهیم که امام با قیام خود بر تعداد گناهکاران و بدکاران در دنیا افزوده است! **تحریف دوم** به بیان استاد این است که بگوییم قیام حسین (ع) یک دستور خصوصی

فقط برای او بوده و ارتباطی به دیگران ندارد؛ یعنی این قیام، قابل پیروی و الگو گرفتن نیست. مثل بقیه دستورات و احکام اسلامی نبوده که عمومی و کلی است بلکه یک دستور خصوصی است که خاص شخص امام حسین بوده و لا غیر.

خطر این نوع تحریف، این است که با این حرف، حادثه کربلا اثر بخشی لازم و مفید را نخواهد داشت. وقتی گفتیم مساله یک دستور خصوصی بوده است به این معناست که دستورهای عمومی در این زمینه‌ها کافی و وافی نیست. یعنی اسلام دستوری درباره مبارزه و مواجهه با ظلم ندارد و امام حسین (ع) بنا به

تشخیص خودش - و نه بنا بر دستورات اسلام و مصالح عالیه امت اسلامی قیام و حرکت کرد، در آخر این نتیجه گرفته بشود که پس قیام امام، قیام اسلامی نبوده است. به بیان استاد شهید، این خیانتی است به حسین بن علی (ع) که می‌خواهد قیام او را از سرمشق بودن عقیم کند.

در پایان

مرتضی مطهری به عنوان یکی از مصلحان دینی که قصد پالایش تفکرات دینی و عرضه اندیشه صحیح اسلامی و شیعی را داشت به خطر نفوذ تحریفات در واقعه عاشورا پی برده بود و سعی کرد با ایراد سخنانی گرانقدر، این خطر را به همه شیعیان و دوستداران امام حسین (ع) یادآور شود. وی به خوبی می‌دانست تحریفات لفظی و معنوی، مثل خوره به جان یک واقعه می‌افتد و به تدریج آن را از درون تهی می‌کنند. متأسفانه جامعه امروز ما بعد از انقلاب اسلامی، با آنکه مدام از مطهری و اندیشه او دم می‌زند اما در واقع نتوانست از اندیشه اصیل او استفاده کند. امروزه حجم خرافات وارد در حادثه کربلا، ده‌ها برابر بیشتر از زمان استاد شهید شده است و معلوم نیست اگر مطهری امروز زنده بود چه برخوردی با این خرافات و افسانه‌های سرایی‌های عجیب و غریب می‌کرد. اگر بخواهیم پیام قیام امام حسین (ع) و هدف آن را به طور صحیح درک کنیم باید این خرافات را که به مانند پوسته‌های ضخیم، مغز آن را احاطه کرده به کناری نهمیم تا آفتاب حقیقت قیام امام حسین طلوع کند. امروزه بسیار بیشتر از زمان استاد شهید، به مصلحان دینی احتیاج است تا حقیقت معارف دینی - و از جمله قیام کربلا - را برای مردمان روشن کنند و دست مغرضان و آن‌هایی که از عزای حسین (ع) برای خود دکانی ساخته‌اند از این معارف کوتاه بشود؛ وظیفه‌ای که واقعاً سخت و دشوار است...!

[این مقاله با استفاده از مجموعه آثار استاد مطهری جلد ۱۷ (حماسه حسینی)، صفحات ۱۱۹-۶۵ به نگارش در آمده است.]

◀◀ **استاد مطهری می‌گوید:**
تحریفات دشمنان نتوانست
خللی در حادثه عاشورا ایجاد
کند و با کمال تأسف هرچه
تحریف مؤثر شده از ناحیه
دوستان است.



امام حسین(ع) در مصاف با جامعه شیروفر نیک

امام حسین(ع) چگونه جامعه را از تردید خارج کرد؟!

گفتاری از دکتر داوود فیرحی (استاد دانشگاه)

آمدند و تا سال ۴۰ هجری بودند و بعد از آنان معاویه ۴۰ سال حکومت کرد. معاویه خیلی‌ها را به حکومت خود وابسته کرده بود. بعضی‌ها را تطمیع یا تهدید می‌کرد. به طور مثال، برای امام حسن(ع) نوشت: اگر با من در بیفتی آبرویت را می‌برم همان طور که آبروی پدرت را بردم. معاویه بسیار زیرکانه جامعه را اداره می‌کرد. از او پرسیدند چطور توانستی این جمعیت متفرق و کشور گسترده را اداره کنی؟ او گفت: «وقتی که رابطه من با مردم کم می‌شد و مثل یک نخ قرقره باریک می‌شد من نخ قرقره را رها می‌کردم که مردم هرچه می‌کشند پاره نشود و همین رابطه کم حفظ شود؛ بعد که مردم خسته می‌شدند و رها می‌کردند نخ را می‌کشیدم و دوباره مسلط می‌شدم». یک بار اصحاب امام حسین(ع) جلوی اموال بیت‌المال را که از یمین برای معاویه به شام می‌بردند گرفتند و آن را مصادره کردند. خبر به معاویه رسید. او به والی مدینه نوشت: «پسرعموی من حقی در بیت المال دارد؛ او حقش را برداشته است؛ تقصیر ما بوده است که زودتر آن را به او نداده بودیم».

آقای شیخ محمد مهدی شمس‌الدین در کتاب زمینه‌های اجتماعی و پیامدهای انسانی قیام امام حسین(ع) می‌نویسد: بسیار فرق است بین حکومت ستمگری که مردم آن را از سر اضطرار تحمل می‌کنند و حکومت ستمگری که کارش را توجیه دینی می‌کند. این نوع دوم خیلی خطرناک است. در حکومت نوع اول ارزش‌های مذهبی مسخ نمی‌شود. مردم ارزش‌های دینی را حفظ

پژوهش‌هایی که در باره عاشورا می‌شود عمدتاً پیرامون سه موضوع است:

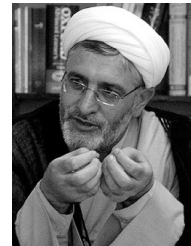
۱- آیین‌ها و مناسکی که به دنبال واقعه عاشورا پدید آمده و تحول‌هایی که در آن رخ داده و آسیب‌شناسی آن‌ها؛ مباحث مربوط به تحریفات عاشورا در این قسمت قرار می‌گیرد.

مرحوم آقای مطهری از جمله کسانی می‌باشد که در این باره بحث کرده است.

۲- الگوها یا قهرمانان حادثه کربلا، قهرمانان مثبت و منفی؛ مرحوم دکتر شریعتی و مرحوم آقای مطهری در میان معاصرین شخصیت‌های مثبت کربلا را معرفی کرده‌اند.

۳- شناختن خود پدیده کربلا؛ عاشورا شناسی به عنوان یک پدیده و یک واقعیت تاریخی نیز مورد بحث عده‌ای از پژوهشگران قرار گرفته است. بحث من درباره این موضوع سوم است. ما باید ببینیم با این که در جهان حوادث بزرگتری به لحاظ کمی (مثل جنگ جهانی) رخ داده است ولی چرا حادثه کربلا و عاشورا ابزار تحلیل زندگی و کلید واژه برای مسلمانان و زندگی آنان شده است.

ابتدا باید کمی به سیر تاریخی بعد از پیامبر(ص) بپردازیم: پیامبر در سال ۱۱ هجری از دنیا رفت. بعد از او خلفا روی کار

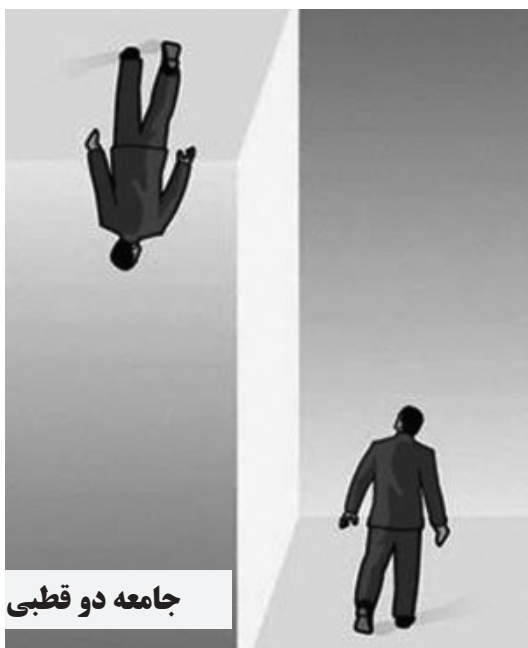


سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۳۸



اگر دین جدم
جز با ریخته شدن خون من پا بر جانی ماند
پس شمشیرها مرا دریا بید...



جامعه دو قطبی

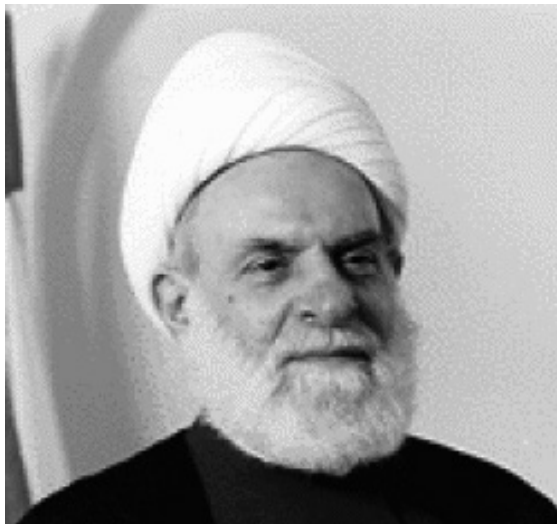
آنان است. ذهنشان دوباره شده بود. در دهه ۶۰ همه می دانستند معاویه ستمگر است. اما او تمام امکانات را بسیج کرده بود که به حکومت خود رنگ دین بدهد. راویان زیادی را جمع کرده بود که روایت برای او جعل می کردند یا قسمتی از روایت را عوض می کردند و آن را به گونه ای بیان می کردند که در تأیید معاویه به کار آید. هدف مهم معاویه در این روایتها این بود که اهل بیت پیامبر (ع) به حساب نیایند و دیده نشوند یا این که چهره منفی از آنان ترسیم شود. این که بسیاری از مردم تعجب کردند که حضرت علی (ع) در مسجد یا محراب کشته شده است و می گفتند مگر علی نماز می خوانده است! ناشی از همین روایتهایی بود که راویان معاویه علیه آن حضرت جعل کرده بودند. معاویه تلاش کرد بین دین پیامبر و اهل بیت پیامبر تضادی ایجاد کند و این دو را در برابر هم قرار دهد تا بتواند به حمایت از دین علیه آنان موضع گیری کند. بر اثر همین تبلیغات و کار فرهنگی سازمان فرهنگی دولت اموی بسیاری از مردم فکر می کردند اهل بیت پیامبر (ع) از دین و رسالت پیامبر فاصله گرفته اند. شمر بعد از عاشورا به مکه رفت و عمره به جا آورد و دعا می کرد که خدایا مرا به خودم وامگذار. کسی دعایش را شنید و عصبانی شد و گفت: تو فرزند پیامبر را کشته ای چطور از خدا می خواهی تو را به خودت وامگذار؟ او گفت: ساکت باش! که من مصلحت بزرگ تر حفظ دین پیامبر را، بر مصلحت کوچک تر حفظ فرزند پیامبر ترجیح دادم؛ دین پیامبر را حفظ کردم و فرزند پیامبر را از بین بردم! ما نباید شهر پیشرفته ای مثل کوفه را ساده لوح بدانیم. کوفه از بلاد کبیره بوده است و ۱۶۰ قبیله در آن ساکن بوده اند. در زمان خلیفه اول خیلی از اینان که در مدینه بودند حاضر نشدند به او زکات بدهند و او آنان را مرتد نامید و اینان مجبور به مهاجرت به کوفه شدند. حضرت علی (ع) خیلی تلاش می کرد که به خلیفه بفماند که اینان مرتد نیستند. مردم کوفه مردم عاقلی بودند ولی دچار دوقطبی فکری و دوگانگی شده بودند و نمی توانستند درست حق را تشخیص بدهند و اگر هم درست تشخیص می دادند نمی توانستند روی تصمیم خود ثابت و استوار بمانند. بعضی وقتها سیاستهای دولتی، جامعه را در حالت شیذوفرنیک قرار می دهد. جامعه ای که اقتصادش بیمار است نیز در

می کنند و این باعث می شود مردم مذهبی بیشتر با هم متحد شوند و ارتباطشان را با هم بیشتر کنند. در این موقعیت است که کارهای خیریه و احسانها و موقوفهها زیاد می شود و تشکل های مردمی و مدنی به وجود می آید. اما در حکومت نوع دوم، یک نوع نیهیلیسم اعتقادی یعنی پوچ گرایی مذهبی شکل می گیرد و مردم دین گریز می شوند. البته در هر زمانی عده ای هستند که در عمل به امور دینی بی مبالا نند ولی وجود اینان نمی تواند دین داری در جامعه را به خطر بیندازد. این بی مبالا نتی در دین به صورت رندم است و نه تنها خطرناک نیست بلکه گاهی موجب می شود مردم دینداری خودشان با اینان محک بزنند و مثلاً یک پدر بگوید چرا یک فرزند من نسبت به احکام دینی بی مبالا شده و چه اشکالی در کار من بوده است. آن چه که بسیار خطرناک است و جامعه دینی را مورد تهدید قرار می دهد دین گریزی ساختاری است که نتیجه اش نوعی سکولاریزم یا تعریف خاص از دین است که عملاً دین را در جامعه غیر مؤثر می کند. این دین گریزی ساختاری وقتی پدید می آید که دولت وابسته و چسبیده به دین معرفی می شود و

◀◀ آنچه که بسیار خطرناک است و جامعه دینی را مورد تهدید قرار می دهد دین گریزی ساختاری است که نتیجه اش نوعی سکولاریزم یا تعریف خاص از دین است که عملاً دین را در جامعه غیر مؤثر می کند. این دین گریزی ساختاری وقتی پدید می آید که دولت وابسته و چسبیده به دین معرفی می شود و با عملکرد ستمگرانه اش تصور منفی در ذهن مردم پدید می آورد. در این صورت این تصور منفی به دین سرایت می کند و مردم به طور ساختاری (نه به طور اتفاقی) از دین فرار می کنند. این وضعیت باعث می شود ذهن مردم دو قطبی و به اصطلاح شیذوفرنیک شود.

با عملکرد ستمگرانه اش تصور منفی در ذهن مردم پدید می آورد. در این صورت این تصور منفی به دین سرایت می کند و مردم به طور ساختاری (نه به طور اتفاقی) از دین فرار می کنند. این وضعیت باعث می شود ذهن مردم دو قطبی و به اصطلاح شیذوفرنیک شود. یعنی مردم در طرفداری از دولت و دین نتوانند تصمیم بگیرند. در این صورت، مردم گاهی به دولت متمایل می شوند و گاهی در برابر دولت می ایستند و از دین حمایت می کنند. در این جامعه قواعد مذهبی از هم می پاشد و شرایط اجتماعی شرایط بی قراری می شود. در این جامعه هزار پلیس هم نمی تواند صد نفر را کنترل کند؛ زیرا مرزبندیها به هم می خورد و نمی توان عمل آینده افراد را پیش بینی کرد.

حکومت بیست ساله معاویه بر مردم کوفه و خیلی از شهرهای دیگر این وضعیت را پدید آورده بود. معاویه هم ستمگر بود و هم داعیه دینداری داشت. منبر پیامبر (ع) را هم از مدینه به شام آورده بود و خود را خلیفه رسول خدا می دانست. مردم کوفه در این شرایط گاهی به حمایت از امام حسین (ع) به عنوان فرزند پیامبر (ص) به او نامه می نوشتند و از او می خواستند در برابر ستم معاویه قیام کند، گاهی هم به سوی حکومت معاویه متمایل می شدند و از والی کوفه حمایت می کردند. این حالت نشانه دوقطبی بودن ذهن



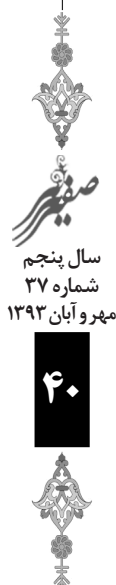
شیخ محمد مهدی شمس الدین

برای حفظ خودش مجبور بود با امام مقابله کند و او را که تسلیم نمی‌شود بکشد و از طرف دیگر با کشتن او فاتحه خودش هم خوانده می‌شد؛ زیرا تقابل امام با یزید تقابل دین پیامبر با دولت ستمگر بود. با کشتن امام و اهل بیت او آن هم به آن صورت مظلومانه کسانی که ذهن دو قطبی داشتند و درست نمی‌توانستند حق را تشخیص بدهند روشن می‌شدند. پس ما نباید بگوییم شهادت امام حسین چه پیروزی‌هایی به دنبال داشت، شهادت امام حسین خودش یک پیروزی بود و با وقوع آن، بنی‌امیه در سرازیری سقوط قرار می‌گرفت. وقتی امام تصمیم گرفت با جامعه همراهی کند و در برابر دولت بایستد خانواده‌اش را جمع کرد و فرمود: لباس‌های پوشیده و چابک بپوشید؛ به من نگاه کنید، نکنند بعد از من گریبان چاک زبید، ناخن به صورت بکشید و حرف‌های سبک بزنید؛ در کربلا غریبه زیاد است. آن حضرت می‌دانست شهادتش ذهن دو قطبی جامعه را به هم خواهد زد و همه خواهند فهمید این دولت نمی‌تواند دینی باشد. بعد از این شهادت است که ما شاهد قیام‌های مختلف هستیم. این قیام‌ها نشان می‌دهد که باور عمومی از تردید خارج شده بود. وقتی حضرت زینب در برابر عبیدالله قرار گرفته بود، عبیدالله آخرین تلاش برای توجیه دینی دولت را انجام می‌داد و از آن طرف، حضرت زینب تلاش می‌کرد توضیح دهد که دولت اموی در برابر دین قرار دارد. مردم هم گاهی گریه می‌کردند و گاهی واله می‌ماندند. بعد از این ماجراست که مختار می‌تواند از مخفیگاه بیرون آید و زبیر جرأت می‌کند در مقابل حکومت مرکزی قرار بگیرد. امام به بصره که آمد فرمود: «وَقَدْ بَعَثْتُ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي، وَتَطِيعُوا أَمْرِي، أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ (مکاتیب الاممه، ۳، ۱۳۲). این که بنی‌امیه ستمگری‌اش را به دین وصل می‌کند یک بدعت است. امام صادق از امام سجاد نقل کرده است که وقتی پدرم در آخرین لحظات حیات بود مرا به سینه چسباند و به من وصیت کرد: فرزندم پرهیز از ظلم به کسی که یآوری غیر از خدا ندارد.» عَنْ أَبِي جَمْرَةَ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ: لَمَّا حَضَرَ عَلِيٌّ بَنَ الْحُسَيْنِ (ع) الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بَنِيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي حِينَ حَضَرْتَهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ ابْنُ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بَنِيَّ إِنَّا كَوْنًا وَظُلْمًا مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ (الكافي، ۲، ۳۳۱).

این حالت است. بعضی‌ها سرمایه دارند ولی نمی‌توانند تصمیم بگیرند که سرمایه‌شان را کجا به کار بیندازند. این اتفاق در صحنه سیاست و فرهنگ نیز رخ می‌دهد. تذبذبی که مردم کوفه در عمل داشتند ناشی از تذبذب آنان در شناخت بود. و این عدم توانایی تصمیم‌گیری و بی‌ثباتی ناشی از سیاست‌های معاویه بود. در این شرایط پیام‌های امام حسین (ع) نیز به طور کامل در اینان موثر نیفتاد. بسیاری از کوفیان احساس می‌کردند که بین دین پیامبر و اهل بیت او تضاد واقع شده است. سلیمان بن صرد خراعی آدم ساده‌ای نیست، از نخبگان کوفه است. مثل او در کوفه چند نفر بیشتر نبودند. سلیمان و مختار در چنین وضعیتی بودند که نمی‌توانستند تصمیم قاطعانه بگیرند.

تضاد دومی که در این شرایط در مردم پدید آمد و سنگین‌تر از تضاد اول بود انشقاق بین دینداران بود. در بازار و خانه بین دینداران اختلاف افتاد. هر کسی به گونه‌ای می‌اندیشید و تصویری از دین پیامبر و اهل بیت او داشت. گاهی پدر و فرزند یک جور فکر نمی‌کردند. در این شرایط مؤمنان به جان هم افتادند و همه با انگیزه دین به مخالفت با هم می‌پرداختند. به این گونه تضاد در جامعه، به اصطلاح، گسل‌های اجتماعی گفته می‌شود. گسل‌های اجتماعی در جامعه اضطراب‌های سنگین پدید می‌آورد.

به این صورت، در سال ۶۰ هجری برای امام حسین (ع) یک موقعیت مرزی پیدا شد: وقتی معاویه در قدرت بود امام حسن با او بیعت کرده بود. در دوران امام حسن مردم به امام نامه می‌نوشتند که چرا در برابر معاویه ساکتید. حضرت می‌فرمود ما با معاویه بیعت کرده‌ایم. در این مدت، مردم ستم معاویه را می‌فهمیدند ولی حرکت اجتماعی شکل نمی‌گرفت زیرا محور نداشت و امام حسن نیز حاضر نبود محور حرکت مردم قرار بگیرد. حرکت اجتماعی در قدیم وقتی صورت می‌گرفت که یک شخصیت به عنوان محور و رهبر حضور داشته باشد، اما در ادبیات جدید، احزاب و رسانه‌ها این نقش محوری را به عهده دارند. در سال ۶۰ دولت اموی فهمید که مردم طرفدار او نیستند و در انتظار گریز از دولت اند. بنابراین، امام حسین در یک موقعیت مرزی قرار گرفت. معاویه نقض عهد کرده بود و یزید را به عنوان جانشین خود معرفی کرده بود و امام حسین با یزید پیمانی نبسته بود. امام حسین یا باید با مردم همراهی می‌کرد یا با یزید بیعت می‌کرد و ساکت می‌شد و ادامه ستم امویان را تأیید می‌کرد. در صورت دوم، مشکل بزرگی که پدید می‌آمد این بود که کسانی که به امام اعتقاد داشتند می‌گفتند پس دین هم ستم امویان را تأیید می‌کند. در نتیجه از دین برمی‌گشتند. امام حسین یا باید با سکوت خود شخصیت خود را از دست می‌داد و دین را هم از بین می‌برد یا مخالفت خود را اعلام می‌کرد. در آن موقعیت مرزی، امام یا باید با یزید همراهی می‌کرد یا باید در برابر او قرار می‌گرفت. به عبارت دیگر یا باید با جامعه همراهی می‌کرد که به امام اعتقاد داشتند، یا در مقابل آنان قرار می‌گرفت؛ و امام همراهی با جامعه را انتخاب کرد. به همین علت است که امام نصیحت ابن عباس و دیگران را نمی‌پذیرد و به راهش ادامه می‌دهد. امام به زبیر فرمود: من هر جا باشم و در لانه هر پرنده‌ای هم اگر پنهان شوم مرا پیدا خواهند کرد؛ زیرا هم جامعه از او انتظار داشت که اعلام موضع کند و هم دولت. امام به ابن عباس فرمود: «والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفی.» اینان مرا رها نمی‌کنند تا آخرین قطره خونم را از بدنم خارج نکنند. دولت یزید هم در یک پارادوکس قرار گرفته بود؛ از طرفی





دکتر سید محمد مهدی جعفری
(استاد دانشگاه شیراز)

اشاره

نویسنده در این مقاله بر آن است که به گونه ای فهرست وار و مختصر در یک تحلیل جامعه شناختی و با بهره گیری از نظریه شهادت و با توجه ویژه به اندیشه های مرحوم دکتر شریعتی؛ با ادبیات خاصی، به دستاوردهای پس از واقعه طف در سال ۶۱ هجری بپردازد مانند: آگاه ساختن انسان های غفلت زده و خفته/برانگیختن نیروهای در درون نهفته/متزلزل کردن کاخ ستم/آموختن شیوه خوب مردن، و نه تنها خوب زیستن/آموزش درس "شهادت" به عنوان بهترین وسیله افشاگری/آموزش اینکه شهادت خود یک "حکم" است نه یک وظیفه و...

دستاورد های عاشورا

الف - آگاه ساختن انسان های

غفلت زده و خفته؛ امیرالمومنین (ع) یکی از هدف های بعثت انبیاء را چنین می فرماید:

"فبعث فیهم رسله، و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته و یدکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول و یروهم آیات المقدره... (نهج البلاغه، خطبه ۱). و رسالت حسین (ع) به دنبال جد و پدر و برادرش و همه رسولان تاریخ، آگاه ساختن انسان هایی بود که در جهان فطری با پروردگار خود پیمان بسته بودند جز او را نپرستند، لیکن پیمان را به فراموشی سپردند و

به پرستش غیر خدا و از جمله قدرت ها، شخصیت ها، خودها و چیزهای دیگر پرداختند. معجزه این رسول، اثبات توانایی شهادت تنها، در روزگار ناتوانی تنها بود، معجزه عاشورا آگاهی دادن سریع و عمیق به کسانی بود که فطرتشان بطور کامل از میان نرفته بود. نخستین انسانی که در همان روز آگاه شد حربن یزید ریاحی بود. حر نمود برجسته انسانی است که پیوسته بر فراز دو نجد تاریخ، در برابر دو راه متقابل خداگونه شدن، و از شیطان پست تر افتادن، ایستاده اند و حر در آخرین لحظه، بر اثر فریاد آگاه سازنده حسین بن علی (ع)، راه خداگونه شدن را برگزید. و او در راه مدینه به کوفه نیز خفتگانی چند را بیدار کرده بود. چند تن انگشت شمار که به شمار، اندک و به تاثیر گذاشتن بر تاریخ، از درازنا و پهنا و ژرفای جهان بیشتر. و در همان روز عده ای از خفتگان با فریاد پیام آور کربلا، زینب کبری، دختر شایسته علی مرتضی (ع) و فاطمه زهرا (س)، بیدار شدند و برای جبران این غفلت، راه توبه در پیش گرفتند و "توابین" نامیده شدند و توابین تنها راه پذیرش توبه خویش را به درگاه پروردگار، کشتن و کشته شدن دیدند: کشتن شماری از افراد قبیله قبیلیان و کشته شدن در راه گرفتن انتقام خون یکی از فرزندان قبیله هابیلیان که خدا فرموده است: (فالدین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اودوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم) (آل عمران/۱۹۵)؛ و به دنبال توابین، در طول تاریخ، خفتگان بسیاری بر اثر فریاد حسین (ع) بر بام تاریخ کربلا، بیدار شدند و راه بیداران را در پیش گرفتند.

ب- برانگیختن نیروهای در درون نهفته؛ بسیاری از کسان، در طول تاریخ، از نیروهای نهفته در درون خویش غفلت دارند و در برابر نیروهای دروغین ظاهری، خود را می بازند. امام حسین (ع) با نهضت عاشورا که شماری اندک از یاران خود را در برابر شماری بسیار از افراد ناآگاه آورد، بدین گونه اعلام کرد که: «کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیرة باذن الله» (البقره/۲۴۹)؛ در طول تاریخ، از این گونه افراد و گروه ها بسیار بوده اند. دکتر شریعتی می گوید:



"و حسین، وارث آدم - که به بنی آدم زیستن داد - و وارث پیامبران بزرگ - که به انسان، "چگونه باید زیست" را آموختند - اکنون آمده است تا در این روزگار، به فرزندان آدم، "چگونه باید مرد" را بیاموزد! حسین آموخت که "مرگ سیاه" سرنوشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می‌دهند تا "زنده بمانند"؛ چه، کسانی که گستاخی آن را ندارند که "شهادت" را انتخاب کنند، "مرگ" آنان را انتخاب خواهد کرد! ("شهادت/۱۷۱).

ج - متزلزل کردن کاخ ستم؛ مشیت الهی بر آن است که حق رو به تعالی و تکامل رود و باطل رو به انحطاط و نابودی. پایه کاخ بنی‌امیه بر ستمگری گذاشته شده بود و لذا تدابیری که امویان، قبیله ستم، برای استوار گردانیدن پایه‌های خویش اتخاذ کردند همه به تزلزل و از هم پاشیدن آن انجامید. نخستین فریاد به لرزه درآورنده را شیرزن کربلا، زینب(س) در کوفه سر داد و دومین فریاد را هم او در کاخ سبز دمشق؛ و فریاد قطعی و نهایی را امام زین العابدین(ع) در همان‌جا بر سر ستمگران فرو کوفت. این کاخ، خود رو به ویرانی می‌رفت و این فریادها به روند ویران شدن شتاب بخشید. جنبش‌های بعدی، از قیام مختار گرفته تا نهضت بنی عباس، همگی بر ویرانه فرود آمد و سرانجام آن را به صورت صحرائی و بازده و بیماری‌زا درآورد. و این درسی بود که به همه حق خواهان گرفتار در ظلمت ستم داده شد تا بدانند که شب رفتنی است؛ هرچند طولانی باشد و سپیده دم، سرانجام برآمدنی. و این حقیقت را خردمندان به خوبی دریابند و نیاز به سوگند خوردن نیست تا باور کنند: «والفجر، ولیال عشر، والشفع والوتر، واللیل اذا یسر، هل فی ذلک قسم لذی حجر» (الفجر/۱-۵).

د- آموختن شیوه خوب مردن و آموزش درس شهادت؛

بسیاری از کسانی هستند که به گمان خود خوب می‌زیند و به پندار خویش می‌دانند چگونه زیستن را؛ زیستنی آنچنان که آرزو دارند و با آرمان‌های خود برابر می‌انگارند و اما حسین ... "مردی از خانه فاطمه بیرون آمده است؛ تنها و بی کس، با دست‌های خالی، یک تنه بر روزگار وحشت و ظلمت و آهن یورش برده است. جز "مرگ" سلاحی ندارد! اما او فرزند

خانواده‌ای است که "هنر خوب مردن" را در مکتب حیات خوب آموخته است. در این جهان، هیچ‌کس نیست که همچون او بداند که "چگونه باید مرد"؛ دانشی که دشمن نیرومند او - که بر جهان حکومت می‌راند - از آن محروم است و این است که قهرمان تنها، به پیروزی خویش بر انبوه سپاه خصم، این چنین مطمئن است، و این چنین مصمم و بی تردید، به استقبال آمده است. آموزگار بزرگ "شهادت" اکنون برخاسته است تا به همه آنها که جهاد را تنها در "توانستن" می‌فهمند و به همه آنها که پیروزی بر خصم را تنها در "غلبه"، بیاموزد که: "شهادت" نه یک "باختن"، که یک "انتخاب" است؛ انتخابی که در

◀ در درازنای تاریخ، قیام‌های شکست خورده نتیجه نشناختن شرایط و انتخاب نکردن شیوه مناسب برای اصلاح وضع موجود است، و جنبش‌های رهایی‌بخش هنگامی پیروزی را به دست آورده‌اند که زمان خویش را شناخته، شرایط جهانی را دریافته و شیوه درست و شایسته را برگزیده‌اند و این درسی بود که حسین(ع) آموخت.

آن، مجاهد با قربانی کردن خویش، در آستانه معبد آزادی و محراب عشق، پیروز می‌شود. ("شریعتی، شهادت/۱۷۱)

و - آموزش اینکه شهادت یک "حکم" است؛ تجزیه و تحلیل‌های سیاسی سیاستمداران حرفه‌ای، درباره دو نیروی متخاصم که در برابر یکدیگر ایستاده‌اند، بر "توازن قوا" استوار است. پیوسته مبارزان و مخالفان را از دشمن تا دندان مسلح و قدرت غالب جهان و حيله‌گر و نقشه‌کش و دسیسه باز و ثروتمند و دست‌ودل باز و جلب کننده نظرات، بر حذر می‌دارند و اگر از آنان سازش و تسلیم نخواهند، آنان را به صبر و انتظار و در گوشه‌ای نشستن و به انتظار بازی و روزگار ماندن فرا می‌خوانند. روشنفکران آن روزگار نیز کسانی چون عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، محمد بن حنفیه و امثال اینان چنین نصیحت می‌کنند و از امام حسین می‌خواهند که در مدینه، در

مسجد پیامبر، کنار قبر رسول خدا، بنشیند و مردم را تبلیغ و ارشاد کند. "معاویه می‌داند که رژیم جدید با قیام و انقلابی از سوی مجاهدین روبه‌رو نخواهد شد و بنابراین، در سکوت و تسلیم عمومی، اساس سیاسی و رژیم موروثی فردی رسمیت خواهد یافت و درست همین‌جا حسین شعار "شهادت" را مطرح کرد، به عنوان اصلی برتر از "جهاد"؛ و به عنوان وظیفه‌ای پس از وظیفه "مجاهد" شکست خورده باشد و جهاد بی‌ثمر شود، جبهه شکست خورده و خلع سلاح شده حق پرستان، در برابر فاجعه و در قبال سلطه جباران مقتدر و مسلط، جز سکوت پاسخی نخواهد داشت و سکوت نیز خود نوعی تسلیم است و تسلیم نوعی رضا و امضاء! امام حسین از علی آموخته است که "شهادت" - در معنای اخص و اعلا - آن - یک حالت نیست، قتل مجاهد به دست دشمن نیست، خود یک "حکم" است، یک "حکم مستقل"، غیر از "جهاد" و پس از "جهاد" (شریعتی، شهادت/۱۷۸)

ز- آموختن راه اصلاح مجتمع‌های ستم‌زده و فاسد؛ انسان موجودی است دو بعدی: یک بعد او لجن و بعد دیگرش روح خدا؛ این دو بعد اگر با یکدیگر هماهنگ شدند، انسان را به پرواز درآورده به خداگونگی می‌رسانند، اما اگر هر یک از آن دو بعد مورد غفلت و بی‌توجهی قرار گرفت، دیگری به تنهایی تقویت می‌شود و انسان را یک بعدی و بی‌معنی و بی‌ارزش می‌کند؛ انسان را از جامعیتی‌اندازد، یا به زمین می‌چسباند و از هر چارپایی پست تر و مخرب تر می‌کند و یا در آسمان‌های رویایی و آرمان‌های بی‌پایه می‌کشاند و از واقعیت‌های این جهانی دور و ناآگاه می‌گرداند. چون مردمی بدین ناهماهنگی و ناسازگاری افتادند، تنها راه، اصلاح آنان با وسایل و ابزارهای گوناگون در شرایط



جدید با پیامی تازه. این رسالت را، به گونه ضربتی و برای تاثیر فوری، زینب بر دوش گرفت و به شکل دراز مدت و برای تاثیر همه جانبه و عمیق و تاریخی، امام زین العابدین و امامان بعد از او و همه کسانی که رسالت پیامبران و امامان و گواهان و صالحان را بر دوش گرفتند. این رسالت "یاد" کردن بجا و درست و به موقع "شهادت" است؛ و آن رسولان "یادآوران" شهادت در طول تاریخ. و این یادآوران بودند که نقش انقلابی شهادت و شهیدان را به جهانیان آموختند و نگذاشتند که حافظه ضعیف جهانیان این نقش انقلابی را به دست فراموشی سپارد. تا آنجا که نه تنها شیعیان و نه تنها مسلمانان که حتی گاندی هم می گوید: "من راه مبارزه با استعمار انگلستان برای رهایی مردم



دکتر شریعتی:

« و حسین، وارث آدم - که به بنی آدم زیستن داد - و وارث پیامبران بزرگ - که به انسان، "چگونه باید زیست" را آموختند - اکنون آمده است تا در این روزگار، به فرزندان آدم، "چگونه باید مرد" را بیاموزد! حسین آموخت که "مرگ سیاه" سرفروشت شوم مردم زبونی است که به هر ننگی تن می دهند تا "زنده بمانند"؛ چه، کسانی که گستاخی آن را ندارند که "شهادت" را انتخاب کنند، "مرگ" آنان را انتخاب خواهد کرد! »

منکر و اصلاح دین جدم" می باشد. اما نه امر به معروف و نهی از منکر بر فراز منبر، و مشغول ساختن ذهن مومنان ناتوان به مسائل فرعی و بی اثر و بازداشتن آنان از امور سیاسی و واقعیت های زندگی و ناآگاه ساختن آنان از عوامل اصلی فساد و رنگ و روغن زدن بر دیوارهای ساختمانی که از پای بست ویران است. و نه حتی "جهاد" با نداشتن نیروی لازم و فدا کردن خود بدون گذاشتن تاثیری شایسته بر مردم، بلکه در چنین شرایطی تنها وسیله و موثرترین شیوه و برنده ترین سلاح و آگاه سازنده ترین اقدام و رساترین موعظه و دلنشین ترین سخن و قاطع ترین اقدام: "شهادت" است! و حسین چنین کرد. و می بینیم که از آن روزگار تا کنون، شهادت او چنان آگاهی بخشید که هر کس در روزگار خودش شرایط را دریافت، برای اصلاح نابسامانیها و فسادها، شایسته ترین شیوه را برگزید. در درازنای تاریخ، قیام های شکست خورده نتیجه نشناختن شرایط و انتخاب نکردن شیوه مناسب برای اصلاح وضع موجود است، و جنبش های رهایی بخش هنگامی پیروزی را به دست آورده اند که زمان خویش را شناخته، شرایط جهانی را دریافته و شیوه درست و شایسته را برگزیده اند و این درسی بود که حسین (ع) آموخت.

ح - نقش انقلابی یاد و یادآوران؛

اگر امام زین العابدین (ع) همان راهی را که پدر در پیش گرفته بود، ادامه می داد، و همان شیوه را برمی گزید که برگزیده امام حسین (ع) بود و می خواست او هم از اصل و حکم "شهادت" استفاده کند؛ نه تنها خود را به هلاکت انداخته بود که تاثیر تاریخی و جهانی "شهادت" را هم از بین نمی برد، بسیار کم رنگ می کرد. زیرا پس از شهادت، شرایط عوض شده بود و این شرایط را امام حسین (ع) دگرگون ساخت و شرایط نوینی به وجود آورد. شرایط نوین راه نوین هم می خواهد. همان گونه که یک جنبش انقلابی، پس از پیروزی، باید راه تازه ای و شیوه درخوری، در پیش بگیرد؛ پس از شهادت حسین (ع) هم که خود بزرگترین پیروزی بود، پیروزی حق بر باطل و انسانیت بر حیوانیت و پیروزی آنچه زیبایی است بر همه زشتی ها، شایسته و سزاوار در پیش گرفتن راهی تازه و برگزیدن شیوه نوینی بود؛ رسالتی

مختلف است؛ در شرایطی باید به ارشاد و راهنمایی و کار فرهنگی دست زد، در شرایطی باید به عمل پرداخت و با اقدامی سیاسی و مسالمت آمیز در اصلاح مجتمع و مردم کوشید؛ اما در شرایطی که قدرت حاکم با ابزارهای تبلیغاتی ذهن و اندیشه و عقل مردم را ربوده، به رگبارهای تند تبلیغات بسته است و با تنگناهای اجتماعی مجال هرگونه اندیشیدن و آگاه شدن درست را بر مردم بسته، آگاه شدن و اندیشیدن را در یک مسیر قرار داده است و کسی نمی تواند و نباید به شکل دیگری بیندیشد و از چیزی جز آنکه فرمانروایان می خواهند آگاه شود، در شرایطی که اندیشه سازان داوری کردن درباره کارهای خوب و بد دیگران را فضولی در کار خدا جلوه می دهند و حکم کردن درباره هر کسی را به عهده خدا در روز رستاخیز می دانند و بس، در هنگامه ای که مردم را محکوم و دست بسته مشیت پروردگار و قضا و قدر کردگار می دانند، در زمانی که جز تقلید از اهل حدیث چیز دیگری جایز نیست و بحث و استدلال و تعقل و تفکر انسان را به شلاق و زندان و کشته شدن دچار می کند، نه موعظه و ارشاد و کار فرهنگی کارساز است و نه اصلاحات مسالمت آمیز موثر! تنها راه، در چنین شرایطی، وارد آوردن ضربه ای شدید، ایجاد زمین لرزه ای زیر و رو کننده و صور اسرافیلی بیدار سازنده و از خواب مرگ برانگیزنده، می باشد. امام حسین (ع) از مدینه که بیرون آمد، به بانگ بلند اعلام کرد که هدف من از این رستاخیز نه برپا ساختن آشوبی اجتماعی است و نه ادعای قدرت و اکتسابی است؛ تنها هدف من: "امر به معروف و نهی از



شبه قاره هند را از امام حسین آموختم" و در گستره زمین و پهنه زمان هر جا قیامی دیده شده است، حتی قیام‌های عدالت خواهانه و حق طلبانه و ملی و قومی‌زنگیان، علویان و عیاران، از مکتب "شهادت" درس آموخته‌اند. و پیوسته یادآوران نقشی مهم در زنده نگه داشتن این یاد و این آموزش بزرگ چند بعدی و همه جانبه داشته‌اند.

ط - زنده نگه داشتن دین اسلام؛
در طول پنجاه سال پس از پیامبر(ع)، بنی امیه و همدستانشان، کوشیدند تا اسلام را، پله پله و به تدریج، از محتوا تهی کنند و به صورت مجموعه‌ای از شعائر عبادی، احساسات فردی، عقاید ذهنی و ظواهر و قالب‌هایی بی‌روح درآورند. آنان نمی‌توانستند آشکارا "شرک" را به صحنه بازگردانند، زیرا مردمی به "توحید" عادت کرده بودند و گروهی اندک نیز آن را دریافته، به پاسداری آن کمر بسته بودند و جهانیان نیز در آن شرایط از "شرک" بی‌زاری می‌جستند، پس چه باید کرد؟

◀ امام حسین(ع) از مدینه که بیرون آمد، به بانگ بلند اعلام کرد که هدف من از این رستاخیز نه برپا ساختن آشوبی اجتماعی است و نه ادعای قدرت و اکتسابی است؛ تنها هدف من: "امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح دین جدم" می‌باشد. اما نه امر به معروف و نهی از منکر بر فراز منبر، و مشغول ساختن ذهن مومنان ناتوان به مسائل فرعی و بی اثر و بازداشتن آنان از امور سیاسی و واقعیت‌های زندگی و ناآگاه ساختن آنان از عوامل اصلی فساد و رنگ و روغن زدن بر دیوارهای ساختمانی که از پای بست ویران است. و نه حتی "جهاد" با نداشتن نیروی لازم و فدا کردن خود بدون گذاشتن تأثیری شایسته بر مردم، بلکه در چنین شرایطی تنها وسیله و موثرترین شیوه و برنده‌ترین سلاح و آگاه سازنده ترین اقدام و رساترین موعظه و دلنشین ترین سخن و قاطع ترین اقدام: "شهادت" است! و حسین چنین کرد.

می‌توان اسلام را از محتوای توحید تهی ساخت و شرک را به نام توحید و در لباس آن، جاننشین کرد. چنین کردند و در طول پنجاه سال "مردم را به بند و بست‌های شخصی و توطئه‌های سیاسی و کشاکش‌های داخلی مشغول کرده‌اند ... رهبری و برابری! این دو باید از رسالت کنده شود، از دین بریده شود، از اسلام حذف شود. آنگاه اسلام منتهای رهبری مردم و برابری طبقات اسلامی که با قدرت و ثروت قریش ناسازگار نیست، برای قریش از شرک بهتر است. و اکنون، طرح پنجاه ساله قریش، به آخرین قله توفیقش رسیده است. تغییر رسمی رژیم حکومت! وراثت به جای وصایت و خلافت، تا سرنوشت امت برای خاندان اموی، نسلا بعد نسل، تضمین شود. میراث محمد(ص) که با انتخابات، از علی گرفته شد، اکنون با انتصاب، وقف بر اولاد ابوسفیان شود. "شریعتی، شهادت/۱۸۳). و با به خلافت رسیدن یزید به گفته امام حسین(ع) "علی الاسلام السّلام؛" باید فاتحه اسلام را خواند. تنها درمان این بیمار محتضر که زندگی‌اش با یک "اری" به پایان می‌رسد، "نه" است. "نه" حسین برای بیعت با یزید و به دنبال این "نه" عرضه "شهادت". و با این "شهادت" اسلامی که پس از پنجاه سال در حال مردن بود، برای قرن‌ها و قرن‌ها و تا هنگامی که "شهادت" هست و به عنوان یک "حکم" برگزیده می‌شود، زنده ماند.

ی - رهنمود درست دادن به انقلاب‌ها؛ نویسنده بزرگوار و دانشمند عالیقدر لبنانی، شیخ عبدالله علائی، در دهه ۱۹۳۰ برای تحصیل به قاهره می‌رود. در آن جا به مجالس روضه‌خوانی شیعیان در ماه محرم می‌رود و با اینکه لبنان بیشتر شیعه نشین و نسبت شیعیانش از مسلمانان سنی و مسیحیان بیشتر است، چون مصر در آن سال‌ها دوران انقلابی سختی را می‌گذرانید، مراسم محرم با شیوه‌ای بهتر و تأثیری بیشتر، در آن جا برگزار شده است، به طوری که شیخ علائی سخت تحت تأثیر واقع شده و کتابی تحت عنوان: "سُمُو المَعْنی فی سُمُو الذّات" نوشت و در سال‌های بعد دو جلد دیگر بر آن افزود که به وسیله نگارنده تحت عنوان "برترین هدف در برترین نهاد" ترجمه شده است. در آنجا قصیده‌ای دارد که خود بر عنوان آن نوشته است: "اشکی

از یک مسلمان سنی برای حسین(ع) " و در پاورقی می‌نویسد: " هر سال شیعیان مراسم عاشورا را برای یادآوری و پندگرفتن برپا می‌دارند؛ و آن یادای بس بزرگ است یادآور پندها و قهرمانی جهاد، و جان‌های بلند از یاد قهرمانان پرورش می‌یابند و ما همه مسلمانان! امروز بیشتر از همیشه در مرحله انقلابی خود به چنین یادآوری نیازمندیم." (ص ۱۳۸ ترجمه). این سخن را که این نویسنده روشن بین در ۷۵ سال پیش نوشته است، سخن هزار سال پیش (در سال ۳۵۲ هجری عضدالدوله، عزاداری حسینی را در بغداد و دیگر شهرهای عراق معمول داشت)، بوده است، سخن امروز نیز هست و سخن فردا نیز خواهد بود. و در پایان چند بیت از آن قصیده را برای حسن ختام در این جا می‌آورم:

بر آرامگاه به خون خفتگان لحظه‌ای درنگ کردم؛

همگی خواستار به سر رسانیدن پیمان بوده، با مرگ به مبارزه برخاسته بودند؛

می‌گفتند: انتقام خون ما گرفته نشده، به خواب رفته‌اند؛

ما خواستار انتقامی هستیم که تشنگی را با خون سیراب کند؛

پهلوهایی تشنه را به آبیاری پردازد و انتقام ما را بگیرد؛

جان‌های تشنه را سیراب کند و ما را سرافراز و والامرتبه سازد؛

گفتم: همان با شما هستم! شادابی‌ها و جوانی‌ها کجا رفتند؟

گفتند: پوسیدگی همه را در هم پیچید؛

گفتم: همان با شما هستم، به سر رسانیدن پیمان برای چیست؟

آیا در قبرها هم آهنگ انتقام وجود دارد؟

این خداست که داوری باید به پیشگاهش برد؛

و این خداست که دادگر دادرسی‌هاست.

همچنان که سرهای خود را به سوی من بر می‌گردانیدند، گفتند:

امت‌ها کارهای گران و سخت را با نگاهی به آتش کشند.

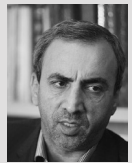


«حسین (ع) امام هدایت و آزادی»

اهل سنت و محبت امام حسین (ع)

دکتر جلال جلالی زاده

(استاد دانشگاه و نماینده سابق مردم سندج در مجلس)



فرمود: «أدبوا أولادكم على ثلاث خصال: حبّ نبيكم و حبّ أهل بيته و على قراءة القرآن» (تخریج دیلمی). یاران و شاگردان پیامبر (ص) به این وصیت عمل کردند و جز عده‌ای معدود از طایفه بنی امیه که با مخالفت با این خانواده و هتک حرمت آنان و شهادت شهسوار کربلا، ننگ ابدی را به جان خریدند؛ هیچ مسلمانی را نمی‌توان یافت که مدعی محبت و ولایت آنان نباشد. روایت شده است که عمر بن خطاب به زبیر بن عوام گفت: بیا به ملاقات حسن بن علی برویم، اما او اندکی تاخیر کرد، عمر گفت: آیا نمی‌دانی که عیادت بنی‌هاشم فریضه است و ملاقاتشان سنت است؟! (غالیة المواعظ، ص ۶۲۰). اهل بیت پیامبر دارای دو فضیلت اند: فضیلت خانوادگی و انتساب به سرور کائنات و فخر موجودات و فضیلت همنشینی و مصاحبت با خاتم پیامبران؛ که افتخاری بس بزرگ و منزلتی بس ارجمند در نهضت عظیم و جاودان اسلامی است و هیچ کتابی از

جای هیچ گونه تکلف و تردیدی نیست که اگر امام حسین (ع) را "امام هدایت و آزادی" بنامیم و از سیره و سیرتش قیساتی برای طی کردن مسیر زندگی پر از ناملایمات و انحرافات امروزی بگیریم و در پرتو حیات عالمانه و سعادت‌مندانانه ایشان روشی را برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های بلند انسانی در پیش بگیریم، چگونه از اخلاق و منش این امام بهرام بهره‌مند نشویم که از هر نظر، اسوه و الگویی برای مومنان و موحدان است و خودش از خاندانی بر خاسته است که به تائید و تاکید قرآن تا قام قیامت مشعل‌دار هدایت و نجات انسانیت می‌باشند و محبت و دوستیشان مایه مباحثات هر انسانی است، زیرا محبت آنان موجب رسیدن به محبوب حقیقی یعنی خداوند متعال است که پوشش دهنده همه محبت‌هاست. مسلمانان از زمان پیامبر (ص) تا امروز به این محبت و دوستی افتخار می‌کنند و به این وصیت پیامبر (ص) عمل می‌کنند که

کتب کلامی و عقیدتی اهل سنت را نمی‌یابی مگر اینکه بابی را به فضائل اهل بیت نبوت اختصاص داده و در این مورد قلم فرسائی نموده‌اند و حتی این تیمیه عقیده اهل سنت را در این باره در کتاب العقیده الواسطیه بیان نموده و گفته است: اهل سنت، اهل بیت پیامبر (ص) را دوست دارند و به وصیت پیامبر در باره آنان عمل می‌کنند: اذکرکم الله فی اهل بیته، اذکرکم الله فی اهل بیته، (صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة باب فضل علی، ج ۵ ص ۱۸۸). و هنگامی که اقبال لاهوری در باره حضرت فاطمه می‌گوید: مریم از یک نسبت عیسی عزیز از سه نسبت حضرت زهرا عزیز و اهل بیت که حضرت علی رمز و

◀ در باره لعن یزید،
شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته
است: هر کس امام حسین را
شهید نموده و یا در کشتنش
معاونت داشته و یا خرسند
بوده، لعنت خدا و فرشتگان
و مردم بر او باد.

نماد شخصیت معنوی آنان است پرورش یافته مکتب پیامبر از لحاظ علمی و روحی و آشنا به مقاصد دین والای اسلام و جان فدای استاد و مرشدش در همه لحظات عمرش بوده است. و چگونه امام حسین (ع) که عصاره فضائل این خانواده و تربیت یافته پاکترین و معصومترین خاندان موجود در کره زمین و منادی راه نمائی ثقلین می‌باشند مورد توجه جد بزرگوار و پیروان مخلصش قرار نگیرد و نمی‌توان خود را مسلمان دانست اما نسبت به ریحان بوستان نبوت بی اهمیت بود، و از عطر دل انگیز او خود را مست نکرد. رسول خدا در باره امام همام می‌فرماید: "حُسین منی و أنا من حسین، أحب الله من أحب حسینا، حسین سبط من الأسباط" (فضائل الصحابة، رقم، ۱۳۶۱) بنابراین با توجه به این فرموده گرانسنگ نبوی به طور قاطع باید گفت که محبت نبی و بغض امام حسین با هم قابل جمع نیستند و مطمئناً هر مسلمانی اگر به دنبال تحقق و اجابت دعای فرستاده خداوند باشد باید محبت فرزند و نوه‌اش را جزء عادات و عمل قلبی خود قرار دهد و ممکن نیست کسی ادعای محبت پیامبر (ص) را داشته باشد ولی از ایشان اطاعت نکند زیرا محبت اهل بیت از آثار عمل به سنت ایشان و اهتدا به هدایت رسول خاتم و توصیه به احترام و مراعات مکانت آنان است که از سوی بسیاری از محدثان، فقهیان و شاعران ذکر شده است. ذکر فضائل و کرامت‌های

آن شخصیت بزرگ از زبان صحابه و یاران پیامبر (ص) در کتاب‌های بسیاری روایت شده که ذکر نام هر یک از آنان به درازا می‌کشد کتاب‌های أسد الغابه (۴۹۶/۱)، کنز العمال (۲۶۱/۲)، البدایة والنهایه (۳۶/۸)، مشکاة المصابیح (۳۷۰/۳، ۳۷۷)، صحیح البخاری (۳۳/۵)، سنن الترمذی (۶۱۴/۵)، سنن ابن ماجه (۵۶/۱)، المعجم الکبیر (۲۰/۳)، صحیح مسلم (۱۳۰/۷)، و بسیاری از کتاب‌های مرجع و منبع

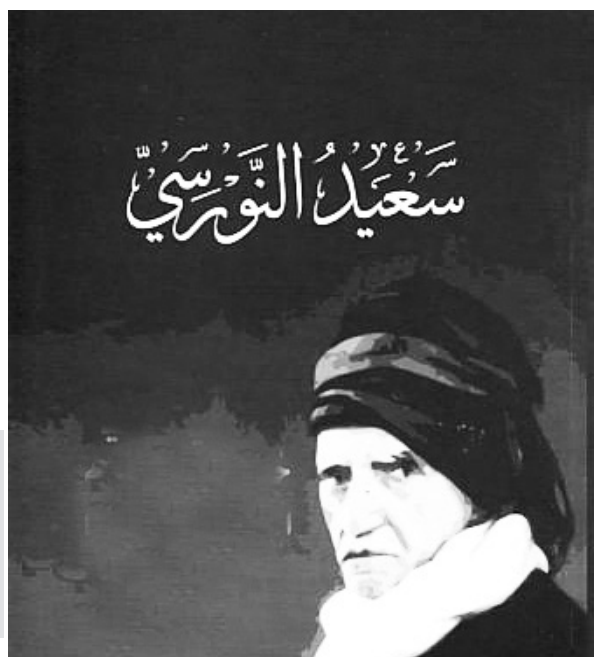
حدیثی و تفاسیر مملو از فضائل اهل بیت بویژه امام شهیدان امام حسین می‌باشد. ابو سعید خدری روایت کرده است که پیامبر (ص) در فضیلت حسنین (رض) فرمود: "الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة" و نیز فرمود: هر کس حرمت اسلام، من و خانواده ام را نگاه دارد دین و دنیايش را حفظ خواهد کرد، المعجم الکبیر (۱۲۶/۳).

ابوبکر صدیق گفته است: "أرقبوا محمدا (ص) فی أهل بیته" یعنی کسی که می‌خواهد خود را به پیامبر نزدیک کند باید خانواده اش را گرمی بدارد و بر خشنودی و آدای حقوق آنان اقدام نماید و در بردباری و فداکاری، وفا، علم و کرم و تمسک به قرآن و سنت به آنان تاسی جوید، (ریحانة النبى، ص ۳۵). داستان طواف خانه خدا از سوی امام زین العابدین و استقبال حجاج از ایشان و سؤال هشام بن عبدالملک که او چه کسی است؟ و پاسخ فرزندق خواندنی است:

هذا ابن خیر عبادالله کلهم
هذا التقى النقی الطاهر العلم
(الموسوعة الصوفیة، ص ۴۳۳)

امام شافعی در باره محبت اهل بیت می‌گوید:

یا آل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
یکفیکم من عظیم الذکر أنکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له
در باره لعن یزید، شیخ الاسلام ابن



◀ امام حسین مظهر اخلاق و ویژگی‌های والای انسانی است که عامل به علم خود و بدون هیچ گونه ملاحظه ای جان خود را فدای حق طلبی و حق گوئی نمود و مسئولیت سنگینی را متوجه همه پیروانش نمود و می‌توان گفت: تا زمانی که یزیدی در تاریخ باشد وجود حسین لازم است و باید حسین را همیشه الگوی خود قرار داد.

تیمیه گفته است: هر کس امام حسین را شهید نموده و یا در کشتنش معاونت داشته و یا خرسند بوده، لعنت خدا و فرشتگان و مردم بر او باد، (مجموع الفتاوی ج ۴ ص ۴۳۷)

آنچه که می‌توان از نوشته‌ها و بیانات عالمان اهل سنت در باره محبت اهل بیت استنباط نمود دوری از افراط و تفریط و دیدگاهی عاقلانه و عرفانی و با اسلوبی صحیح و معتدل است که موجب تقرب و وحدت مسلمین و تقویت روابط بین مسلمانان و زدودن شکوک و ابهامات است. محبتی که بدور از سوء استفاده و یا استثمار افراد ساده لوح و با جمع آوری مال و خدم و حشم می‌باشد بلکه بر عکس موجب فلاح و رستگاری و رسیدن به بهشت جاودان است. یعنی محبت آنان به سبب محبت خدا و رسولش که عبادت و فرمانبرداری است. محبتی که موجب معرفت کامل به ذات ذوالجلال و شناخت درست و صحیح پروردگار می‌باشد.

شیخ سعید نورسی (از علمای اهل سنت) امام حسن و امام حسین (ع) را دومه درخشان برای این سلسله مبارک و نورانی می‌داند که موجب ادامه نسل پیامبر و مشتعل نگه

نورسی: امام حسن و حسین دو ماه درخشانند برای مشتعل نگه داشتن خورشید نبوت



شیخ رضا طالبانی

سنیم سنی و لیکن حب آل مصطفی
دین و آئین من و آباء و اجداد من است

پس بنای لاله گردیده است
رمز قرآن از حسین آموختیم
ز آنش او شعله‌ها اندوختیم

نمی‌توان در یک مقاله یا در یک کتاب به خصوصیات یکی از انسان‌های ماورائی و کامل پرداخت و همه آن‌ها را ذکر کرد، شخصیتی که از غذای حقیقی قرآن تغذیه نموده و از آبشخور سنت نبوی سیراب شده و از نورانیت ایمان منور گشته و به شرف اسلام مشرف شده و به اوج کمالات رسیده و وارث خاندان نبوت و پدر معنوی همه عرفا و بزرگمردان جهان معنوی و روحی و زعیم و پیشوای آزادگان و مبارزان تاریخ بشریت است.

امام حسین مظهر اخلاق و ویژگی‌های والای انسانی است که عامل به علم خود و بدون هیچ گونه ملاحظه‌ای جان خود را فدای حق طلبی و حق گوئی نمود و مسئولیت سنگینی را متوجه همه پیروانش نمود و می‌توان گفت: تا زمانی که یزیدی در تاریخ باشد وجود حسین لازم است و باید حسین را همیشه الگوی خود قرار داد.

منابع:

- ۱- للمعات، دار سوزلر للنشر، استانبول، چ اول، ۱۹۹۲ م
- ۲- المکتوبات، دار سوزلر للنشر، استانبول، چ اول، ۱۹۹۲ م
- ۳- صحیح البخاری، أبو عبدالله محمد بن اسماعیل البخاری، دارالفکر، چ اول، ۱۹۹۱ م
- ۴- صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، دار احیاء التراث، بیروت، چ دوم، ۱۹۷۲ م
- ۵- ریحانة النبی، الحسین بن علی، دحامد محمد الخلیفه، دار القطفوف، عمان، چ اول، ۲۰۰۸ م
- ۶- سیمای حسنین از منظر اهل سنت، محمد برقی، چاپ خانه مهارت، چ اول، ۱۳۸۱ ش.
- ۷- شهسوار کربلا، عبدالرحمان سربازی، انتشارات صدیقی، ۱۳۷۲ ش

و یا غیر ایرانی اشعار زیبایی در وصف امام حسین سروده‌اند که از سنائی و عطار و مولانا و سعدی و جامی تا اقبال لاهوری و شیخ رضای طالبانی حق مطلب را به خوبی ادا کرده‌اند.

عطار نیشابوری:

کیست حق را و پیغمبر را ولی
آن حسن سیرت، حسین بن علی

شیخ رضای طالبانی:

لافت از عشق حسین است و سرت بر گردن
است

عشقبازی سر به میدان بلا افکندن است
سنیم سنی و لیکن حب آل مصطفی
دین و آئین من و آباء و اجداد من است
شیعه و سنی ندانم دوستم با هر که او
دوست باشد، دشمنم آن را که با او دشمن است

اقبال لاهوری:

آن امام عاشقان پور رسول
سرو آزادی زیستان رسول
چون خلافت رشته از قرآن گسیخت
حریت را زهر اندر کام ریخت
خاست آن سر جلوه خیر الامم
چون سحاب قبله باران در قدم
بر زمین کربلا بارید و رفت
لاله در ویران‌ها کارید و رفت
تا قیامت قطع استبداد کرد
موج خون او چمن ایجاد کرد
بهر حق در خاک و خون گردیده است

◀◀ بسیاری از عالمان اهل سنت معتقدند که پیامبر جهاد خارجی را به مسلمانان آموخت و امام حسین جهاد داخلی را و به همین دلیل هنگامی که فساد به ارکان حکومت اسلامی راه پیدا کرد خود را موظف دانست تا برای اصلاح دین جدش قیام نماید و جان خود و خانواده اش را فدای آرمان‌های بشری و دینی بنماید. شاعران اهل سنت چه ایرانی و یا غیر ایرانی اشعار زیبایی در وصف امام حسین سروده‌اند که از سنائی و عطار و مولانا و سعدی و جامی تا اقبال لاهوری و شیخ رضای طالبانی حق مطلب را به خوبی ادا کرده‌اند.

داشتن خورشید فروزان نبوت و سیره او می‌باشند. او انتساب به اهل بیت نبوت را مایه فخر و اعتزاز می‌داند و ارتباط آنان را با شجره نبوت سبب برتری بر دیگران می‌داند (المکتوبات ص ۵۶۸). و نیز ایشان می‌گویند: اهل بیت منبع عظیم سنت مطهر و مدافع آن و ملتزم و مکلف به آن هستند و مراد از آل بیت از حیث وظیفه رسالت پیروی از سنت پیامبر است و کسی که سنت شریف را رها می‌کند در حقیقت از آل بیت نیست و نمی‌تواند از هواداران راستین اهل بیت باشد، (اللمعات ص ۳۱). نورسی محبت فراوان و فوق العاده پیامبر را به حسنین (ع) در کودکی یک محبت و شفقت فطری نمی‌داند که از احساس دلسوزی پدرانه سرچشمه گرفته باشد بلکه آن را آغاز یک سلسله نورانی می‌داند که یکی از مهمترین وظایف بزرگ نبوت را انجام می‌دهد.

امام حسین یکی از صحابه بزرگوار و یکی از فقیهان و محدثان برجسته‌ای است که برخلاف صحابه‌ای مانند عبدالله بن عمر و دیگران سکوت و مماشات در مقابل حکومت جائر را جایز نمی‌دانست و عدم بیعت با یزید و دست رد زدن بر سینه معاویه و قیام بر ضد حکمران مستبد درسی تاریخی برای همه آزادی خواهانی است که زیر بار ظلم و زور ستمکاران نمی‌روند. داستان جهاد و مبارزه امام حسین به مسلمانان درس داد که مسلمان و مومن واقعی و پیرو راستین سنت پیامبر (ص) نباید در برابر استبداد، ستم و فسق و فجور سر تسلیم خم کند و نباید به خاطر قدرت و تجهیزات ظاهری و سطحی دشمنان اسلام به این بهانه که عده و عده اش کم است از حمایت حق و خدمت اسلام سر باز زند یا روش سیاسی منافقانه اختیار نماید، (شهسوار اسلام ص ۳۰). بسیاری از عالمان اهل سنت معتقدند که پیامبر جهاد خارجی را به مسلمانان آموخت و امام حسین جهاد داخلی را و به همین دلیل هنگامی که فساد به ارکان حکومت اسلامی راه پیدا کرد خود را موظف دانست تا برای اصلاح دین جدش قیام نماید و جان خود و خانواده اش را فدای آرمان‌های بشری و دینی بنماید. شاعران اهل سنت چه ایرانی



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۴۷



اشاره

بررسی قیام امام حسین(ع) تنها مورد توجه شیعیان قرار نگرفته، بلکه غیر شیعیان و حتی غیر مسلمانان نیز به این قیام، عمل، انگیزه‌ها و پی آمدهای آن توجه فراوان نشان داده‌اند. یکی از نویسندگان مسلمان غیر شیعه که بدون تعصب و با تعمق زیاد به بررسی قیام امام حسین(ع) پرداخته، «استاد توفیق ابوعلم» مصری است. ایشان رئیس هیات مدیره مسجد نفیسه در قاهره و معاون اول وزارت

دادگستری مصر بوده است. مسجد حضرت نفیسه از مراکز مهم زیارتی و فرهنگی مصر می‌باشد و مسلمانان مصر توجه بسیاری به آن دارند. استاد ابوعلم از نویسندگان بنام مصری می‌باشد و کتاب معروف ایشان به نام «اهل بیت» مورد توجه کم نظیر قرار گرفت به طوری که در کمتر از دو سال نسخه‌های آن نایاب شد. کتاب «اهل بیت» شرح حال اهل بیت رسول خدا(ص) یعنی حضرت زهرا(س)، امام علی(ع)، امام حسن(ع) و امام حسین(ع) و سیده نفیسه(س) است. این کتاب در سال ۱۳۹۰ هـ ق منتشر شد و در سال ۱۳۹۲ با نایاب شدن نسخه‌های آن، نویسنده تصمیم گرفت آن را در چند جلد به چاپ برساند و جلد اول آن به شرح حال حضرت زهرا(س) اختصاص یافت. کتاب شرح حال حضرت زهرا(س) توسط آقای علی اکبر رشاد ترجمه و در سال ۱۳۶۰ هـ ش توسط موسسه انتشارات اطلاعات منتشر گردید. ابو علم در مقدمه کتاب «فاطمه الزهرا» وعده می‌دهد که به زودی آثار دیگری در شرح حال حضرت زین العابدین(ع) و زینب کبری(س) بنگارد. این مقاله بررسی‌ای است که وی بعد از شرح حال امام حسین(ع) نگاشته و در این بررسی انگیزه‌های قیام امام را مورد توجه قرار داده و به مقایسه رفتار امام حسن(ع) و امام حسین(ع) توجه و علت تفاوت این دو رفتار را تبیین کرده است. نویسنده آراء مثبت و منفی علمای اسلام و مستشرقان در مورد قیام امام حسین(ع) را به اجمال ذکر کرده و نقد نموده است. البته خوانندگان محترم ارزیابی قیام سیدالشهداء(ع) را از نگاه یک عالم غیر شیعی می‌خوانند و طبیعی است که بر بعضی برداشت‌ها و ارزیابی‌های ایشان ملاحظاتی وجود دارد ولی ارائه عین ارزیابی ایشان بدون ملاحظات را پسندیده‌تر دانستیم.

ارزیابی حرکت امام حسین(ع) از دیدگاه توفیق ابوعلم

(رئیس اسبق هیات مدیره مسجد نفیسه در قاهره
و معاون اول وزارت دادگستری مصر)



(ترجمه: عبدالله امینی پور)

کشته شدن مسلم بن عقیل خبر دار شد، برنگشت؟ چرا حاضر شد با گروه اندکی به جنگ با لشکر عظیمی برود که از پشتیبانی و کمک بسیار برخوردار بود؟ چرا با دست خود، خویش را به هلاکت افکند؟ و پرسش آخر: چگونه می‌توان اقدام او را با آنچه برادرش، حسن انجام داد و خلافت را به معاویه واگذار کرد، سنجید و در یک راستا دانست؟

تاریخ‌نگاران به این پرسش‌ها این‌گونه پاسخ داده‌اند: هنگامی که امام حسین به کوفیان و بزرگان آن دیار نامه نوشت، در پی دستیابی به حق خویش بود و کوفیان داوطلبانه با وی عهد و پیمان بسته بودند که از ایشان پیروی کنند. و بر این مطلب اصرار داشتند و نشانه‌های پیروزی و ظفرمندی قیام دیده می‌شد. بیشتر اهالی کوفه با مسلم بن عقیل پیمان بسته، بیعت خود را اعلام کرده بودند. حتی برای مسلم فرصت آن پیش آمد که ابن زیاد را در خانه‌های بن عروه ترور کند، اما نکرد، زیرا معتقد بود اسلام ترور را روا نمی‌شمرد. نیز دیدیم وقتی ابن زیاد، هانی را زندانی کرد، مسلم بن عقیل با یارانش کاخ ابن زیاد را محاصره کرده، نزدیک بود بر وی چیره شوند، اما از بد روزگار کار بر عکس شد. اما وضعیت امام حسن گونه دیگری است. ایشان به پیمان شکنی یارانش پی برد و دانست که معاویه نوشته‌اند: حاضرند وی را بکشند یا به دست معاویه بفرستند، و از آن رو که برای وی جز یاران اندکی نمانده بود، تن به صلح داد تا جان خویش و اهل و عیال و پیروانش به سلامت مانند معاویه نیز پذیرفت پس از خودش، خلافت از آن امام حسن باشد و در آن زمان معاویه به یزید نمی‌اندیشید. موضع امام حسین هنگامی که حق خواهی می‌کرد، طبیعی و قاطع بود و گمان قوی داشت آنان که نامه نوشته و با ایشان پیمان بسته‌اند، او را یاری خواهند داد. امام حق طلبان را قدرتمند و یاران باطل را ضعیف می‌دید.

چرا امام حسین جنگید اما امام حسن صلح کرد؟

وضع امام حسین در برابر یزید، مانند امام حسن در مقابل معاویه نبود، زیرا معاویه با تربیت جاهلی قریش بار آمده بود که پر از سخت کوشی بود، چون اینان قومی بودند که در بیابان‌های خشک و بی آب و علف می‌زیستند و چاره‌ای جز جان سختی نداشتند، گرچه از تجارت سود بسیاری می‌بردند. معاویه در

پاسخ تاریخ‌نگاران به یک پرسش

گاه از دلیل قیام حسین(رضی الله عنه) با اهل و عیال و کوچ اینان به کوفه - به رغم آن که در دست دشمنان بود و امام می‌دانست کوفیان با پدر و برادرش چه کردند - می‌پرسند؛ افزون بر این که تمامی خیرخواهان ناصح به او توصیه می‌کردند بر ضد یزید قیام نکنند و وی را از کشته شدن بر حذر می‌داشتند، از جمله ابن عباس و ابن عمر و بسیاری دیگر از کسانی که میانه راه به امام برخوردند [سؤال‌های دیگر این که] چرا وقتی وی از



حال وی پوشیده می‌ماند و مردم معتقد می‌شدند یزید امام بر حق است، در نتیجه می‌توانست دین را تحریف کند. از این رو حسین، جان و اهل و عیالش را در راه دین جلدش نثار کرد. با شهادت امام بود که پایه‌های دولت اموی سست و نا استوار گشت. به رغم آن که نامه‌های رسیده برای امام که به بیعت با ایشان می‌خواند، بسیار بود، اما احتیاط کرد و عموزاده اش، مسلم بن عقیل را فرستاد تا از دل و دین عراقیان مطمئن شود. معلوم شد بیعت کوفیان با امام درست و راست است، از این رو امام به کوفه کوچید، زیرا عموزاده اش که امین و مورد وثوقش بود، بر این مطلب گواهی داده، به امام نوشته بود: «مردمان دور و برش را گرفته و با وی‌اند.» اما پیش از رسیدن به عراق، وقتی امام دانست مسلم را کشته و از اطراف وی پراکنده شده و شکستش داده‌اند، احتیاط را در پیش گرفت. شاید به فکر بازگشت افتاد، گرچه من این احتمال را باور ندارم، زیرا امام در پی کاری ثمربخش و نتیجه دار بود. وقتی امام رو به سوی کوفه نهاد، در پی دنیا و جاه یا تلاش برای دستیابی به خلافت به هدف خلافت نبود، بلکه می‌خواست احکام خدا را اجرا کند، اما به گونه ای که همگان بی هیچ تردید و شکی هدف امام را بدانند. از این رو امام به ندای ایمان و باور دین خود لبیک می‌گفت. امام حسین کسی نبود که به حکم این زیاد گردن نهد گرچه موجب ذلت و خواری شود - که این از ساحت امام به دور است - و این زیاد به سبب نفس شرورش پروا نداشت امام را با یارانش به شهادت برساند. امام بین این دو (ذلت و شهادت) مرگ با عزت را برگزید. در اینجا مطلب مهمی است که تاریخ نگاران در آن اختلاف نظر دارند، گفته شد امام به عمر بن سعد سه راه حل پیشنهاد داد: ۱. راه را برای امام باز بگذارد تا به حجاز (همان جایی که آمده بود) برگردد؛ ۲. به سوی یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و مانند سربازی سنگر نشین در برابر دشمن، به مرزداری بپردازد و مانند دیگر مرزداران

◀◀ **شهادت امام پایه‌های دولت بنی امیه را سست و ناپایدار کرد و سپس اساسش را از بین برد و امام حسین جاودانه ماند زیرا برای حق زیست و با حق بود و در راه حق به شهادت رسید. حرکت امام حسین از مکه به عراق، حرکتی است که به آسانی نمی‌توان با معیارهای حوادث عادی، آن را ارزیابی کرد و نسبت به آن حکم نمود، زیرا از نادرترین جنبش‌های دینی یا فراخوان سیاسی تاریخ است که هر روز تکرار نمی‌شود، و هر کس نمی‌تواند بدان قیام کند.**

پیرو مذاهب خوارج شد تا بدان، جنگ و مبارزه بر ضد علی و فرزندانش (ع) را توجیه کند اما قصد محاربه با معاویه و فرزندانش را نداشت. شمر کسی بود که دین را بهانه و ابزاری برای کینه ورزی قرار می‌داد، و حاضر بود به خاطر مال و ثروت، دین یا کینه اش را به فراموشی سپرد. (۱) یزید پیش از جانشینی پدر، به شدت لذت طلب بود و آشکارا بدین امر مبادرت می‌ورزید، به گونه ای که عیاشی‌های او ورد زبان مردمان شده بود. کار آن قدر بالا گرفت که «زیاد» به وی توصیه کرد اعتدال ورزیده، جانب احتیاط را نگه دارد وقتی پس از پدر، به حکومت رسید، سیاست شهوت ورزی بی قید و بند را ادامه داد. وی دست از خوش گذرانی‌های خود برداشت و همچنان به کارهای بیهوده و لهو و لعب خود ادامه می‌داد و این تفاوت پدر و پسر بود.

انگیزه دینی برای مبارزه با دین فروشان

می‌توانیم بگوییم که امام حسین نمی‌خواست با یزید بیعت کند حتی اگر منجر به کشته شدن او شود امکان نداشت چنان که امام حسن با معاویه پیمان بست، امام حسین با یزید بیعت کند، زیرا اوضاع فرق کرده و یزید همچون پدر نبود. اگر امام حسین با یزید بیعت می‌کرد، وضع

بزرگسالی اسلام آورد و پیامبر را دید و کاتب وی بود و از همنشینی با ایشان و مسلمانان نیکوکار تاثیر گرفت، چنان که کارگزار عمر بود و از وی کردار و رفتارش را آموخت. این عوامل در سیرت وی اثر داشت گرچه آن زمان که مردمانی گرد وی جمع شدند، لغزش‌ها و سرپیچی‌هایش از سنت والای مسلمانان زیاد شد؛ اما فرزندش یزید تربیتی دیگر داشت. وی در قصر شام زاده شد که نعمت و بردگان بسیار داشت. یزید بدویت و جاهلیت قبیله کلب را از مادرش به ارث برد و هوش و زیرکی قریش را از پدر آموخت، چنان که از این قبیله، حیل و فریب بسیار، مال دوستی، سلطه طلبی و چیرگی و لذت طلبی مفرط را در وقتی که اسباب آن فراهم بود فرا گرفت و جوانی قریشی شد که پایداری و سرسختی را نمی‌شناخت و برای گذران زندگی مجبور به کسب و کار نبود و در طول حیاتش مرارت و مشقتی نچشید و هیچ تلاشی جز در راه خوشگذرانی و عیاشی نداشت. یزید وقتی حاکم مسلمانان شد، رفتاری بسیار متفاوت با پدر داشت، چنان که کردارش با سنت و سیره پیامبر (ص) و خلفای راشدین به شدت فرق داشت. نیز یاران و اعوان معاویه و یزید تفاوت بسیاری داشتند. اطرفیان معاویه سیاست دان و طرف مشورت بودند اما یاران یزید، جلادها و سگ‌های شکاری بودند که در پی شکارهای بزرگ می‌دویدند. سرشت اینان به گونه مردمانی مسخ شده و پریشان بود که سینه‌ای پر از حقد و کینه از آدم‌ها داشتند، به خصوص از کسانی که بر عکس اینان، نیکوکار و درستکار بودند. از این رو یاران یزید کینه خود را سر دشمنان خالی می‌کردند، حتی اگر برایشان فایده و سودی نداشت اما اگر از این راه به بخشش و پاداشی می‌رسیدند، دیگر کینه و شرارتشان حد و مرزی نداشت. شریب‌ترین یاران یزید، شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه، عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد بودند. شمر به پیسی مبتلا و زشت رو و کره المنظر بود و



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



مزد و مواجب بگیرد و انجام وظیفه کند؛ ۳. امام را به شام نزد یزید برند و او را به دست یزید بسپارند [۱] گفته‌اند: عمر بن سعد راه حل‌ها را پذیرفته، آنچه را امام پیشنهاد داده بود، برای ابن زیاد نوشت، اما وی نپذیرفت و گفت: حسین چاره ای ندارد جز آن که به حکم ابن زیاد تن دهد. گفته‌اند: «حسین بر ضد یزید شورید و بیعت وی را رد کرد و به طرف کوفه رفت. می‌خواست مردم آن دیار را از پیروی یزید باز دارد و میان مردمان تفرقه افکند و مانند زمان پدرش بین مسلمانان جنگ به پا کند. بنابر این یزید و حاکم وی در عراق، شر و فتنه را آغاز و به پا نکردند، بلکه از حکومت خود دفاع کرده، وحدت امت را حفظ نمودند!» این ادعا در صورتی راست و درست است که بگوییم حسین مصمم بر جنگ بود و حاضر به سازش و مذاکره نبود و سر از نبرد بر نمی‌تافت، اما حسین سه راه حل پیشنهاد کرد که هر یک راه درست و خوبی بود و به سلامت می‌انجامید. اگر می‌گذاشتند به حجاز و مکه برگردد، امام به آنجا باز می‌گشت و دوست نداشت در آنجا خون‌ریزی شود، چرا که بلد حرام بود و جنگ در آن شهر روا نبود؛ فقط یک بار در آنجا جنگ روا شمرده شد، آن هم یک ساعت و در زمان رسول خدا به هنگام فتح مکه. اگر میان او و یزید مانع نمی‌شدند تا به او بپیوندند، ممکن بود به گونه‌ای یزید از او در گذرد، یا با حجتی که دیگر جای بحث و جدل باقی نماند، او را به تسلیم و پذیرش بیعت وا دارد. [۱] اگر می‌گذاشتند به طرف یکی

از مرزهای کشور اسلامی برود، مردی عادی مانند دیگران می‌شد که با دشمن می‌جنگد و شریک در فتح می‌شود، در نتیجه نه به احدی آسیب می‌رساند و نه کسی وی را اذیت می‌کرد. البته «عقاد» تردید دارد حسین به ابن زیاد، پیشنهاد پذیرش یکی از سه راه حل را داده باشد. وی معتقد است این گزارش از طرف ابن سعد، به حسین بسته شد و افترا بی‌بسی نبود، تا اولاً بهانه عمر برای جنگیدن با امام باشد، ثانیاً به شیعیان بگوید حسین قصد داشت بیعت کند.

قیامی خونین برای بیدار کردن وجدان‌های خفته و بیمار

دکتر احمد صبحی در کتابش (نظریه الامامه) معتقد است: «مانعی نیست بگوییم حسین این پیشنهاد را داده است نه بدین معنا که نمی‌خواست یا می‌خواست با یزید بیعت کند، بلکه چون گمان داشت دشمنانش عزم بر کشتن او را دارند تا از این راه پیش‌امیر عزیز شده، نزد یزید ارج و قرب یابند و می‌دانست اینان نمی‌گذارند امام زنده از دستشان در رود. از این رو خواست حجت را بر آنها تمام کند با این که قبل از آن هم همه راه‌های نجات دادن خود از دست زدن به قتلش را در اختیار آنان نهاده بود. امام بار دیگر نیز حجت را بر آنان تمام کرد آن‌گاه که دشمنان با آغاز جنگ، سه روز امام و خاندان و یارانش را از آب محروم کردند، سپس به وحشی‌گری در قتل و کشتار پرداختند و حتی به کودکان رحم نکردند و حرمت اهل بیت را پاس نداشتند، امام بار دیگر به اتمام حجت پرداخت و اینان را از جنگ در ماه حرام بر حذر داشت اما دشمنان به مخالفت سرسختانه با دین برخاستند و هتک حرمت کردند، به رغم آن که می‌بایست انجام این کار بسیار بر آنان خطا باشد و آن را بزرگ‌ترین گناه بشمرند و به احدی از اهل بیت پیامبر آسیبی نرسانند.» اما این اثر در الکامل نمی‌پذیرد که امام راه حل‌های پیش‌گفته را بر عمر بن سعد عرضه کرده باشد. وی می‌گوید: «عقبه بن سمعان نقل کرده: از مدینه تا مکه و تا از مکه تا عراق همراه حسین بودم و تا

زمان کشته شدنش، از وی جدا نشدم. تمامی صحبت‌هایش با مردم را تا روز شهادتش شنیدم. به خدا سوگند به رغم آن چه میان مردم شایع بود حاضر نشد دست در دست یزید بنهد یا او را به مرز و گوشه‌ای از کشور اسلامی گسیل دارند.» امام بر قیام پا می‌فشرد و خود را آماده کشته شدن کرده بود و به دلایل زیر می‌دانست یا گمان می‌برد در این سفر کشته خواهد شد:



دکتر احمد صبحی: امام حسین برای چندمین بار با اصحاب یزید اتمام حجت کرد.

۱. چه پیش از خروج از مکه و چه پس از آن هر که به او توصیه و سفارش می‌کرد قیام نکند و از شهر خارج نشود، نمی‌پذیرفت. بیشتر دیدیم کسانی به او توصیه کردند پا از سرزمین حجاز بیرون نگذارند، از جمله: عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، ابن زبیر و محمد بن حنفیه. نیز پس از آن که از مکه بیرون رفت، در میانه راه برخی به امام گفتند برگردد، از جمله: عبدالله بن مطیع، اباهره ازدی (که در ثعلبیه امام را دید)، عبدالله بن سلیم، مذری بن مشعل و فرزندق که پس از بازگشت از حج، در منطقه «زباله» امام را زیارت کرد.

۲. وقتی تصمیم گرفت رو به سوی عراق نهد، چنین خطبه خواند: «مرگ در کمین آدمی‌زاد است و...» که بیشترین قسمت‌های این خطبه، اشاره به آگاهی امام از کشته شدن دارد.

۳. عبدالرحمان بن حارث بن هشام در مکه، امام را از رفتن باز داشت. و چنین دلیل آورد: «به شهری می‌روی که کارگزاران و امیران یزید در آنجا هستند و بیت المال را در دست دارند، و مردم هم بنده و برده مال و درهم‌اند.



◀ داور در باره درستی یا نادرستی قیام حسینی، بسته به دو امر است که با اوضاع مختلف زمان و حکومت داران دگرگون نمی‌شود. این دو امر، یکی: انگیزه‌های درونی است که بسته به طبیعت ثابت آدمی است، دوم: دستاوردهای قابل مشاهده است که همگان آن را می‌پذیرند. اگر جنبش حسینی بر ضد یزید را با این دو معیار بسنجیم، خواهیم گفت او به راه درست رفته است.

گفت تا با پرودگارم دیدار کنم.» این روایت آنچه را در درون امام بود و جز خدا نمی‌دانست تأیید بلکه تأکید می‌کند. خداوند به آنچه می‌باید رخ دهد، حکم خواهد کرد و کارها در دست خداست. ۹. وقتی خبر شهادت مسلم وهانی و عبدالله بن یقطر را برای امام آوردند امام به یارانش فرمود: «شیعیان ما، یاری ما را وانهادند، هر کس از شما می‌خواهد، برود.» و پس از جدایی بسیاری از همراهان، امام با کسانی که از مدینه همراهش بودند و عده کمی دیگر، تنها ماند. عمرو بن بوذان به ایشان توصیه کرد برگردد و عرض کرد: «به خدا سوگند! جز با نیزه‌ها و شمشیرها رو به رو نخواهی شد.» عمرو امام را از رفتن باز داشت، چون آنان که به ایشان نامه نوشته بودند، دیگر متعهد نبودند در جنگ و نبرد، امام را یاری کنند. امام فرمود: «وضع برای من آشکار است، اما کسی نمی‌تواند بر خواست خدا چیره شود. به خدا سوگند! مرا رها نخواهند کرد تا اینکه قلبم را از درونم بیرون کشند. به خدا قسم! حتی اگر در پناهگاه جنبه ای باشم مرا بیرون خواهند کشید تا بکشند!» ۱۰. وقتی به عراق می‌رفت، در نامه ای به بنی‌هاشم نوشت: «هر که به من بپیوندد، شهید خواهد شد و هر که از من جا بماند [و عقب افتد] به رستگاری و موفقیت نخواهد رسید.»

و قدرت پاسخ داد: «دیگر کار از کار گذشته است» (۲) ۵. وقتی محمد بن حنفیه توصیه کرد به عراق نرود، امام فرمود در این باره خواهد اندیشید، اما سپیده دم کوچید. ابن حنفیه سبب را پرسید، امام فرمود: «پس از آن که از تو جدا شدم، رسول خدا را در خواب دیدم که به من فرمود: ای حسین! بیرون رو که خدا خواسته تو را کشته راه خود بیند.» ابن حنفیه پرسید: پس چرا زنان را همراه می‌بری؟! فرمود: «خدا خواسته آنان به اسارت روند.» ۶. ابن عمر امام را از رفتن نهی کرد و گفت: اگر بروی، کشته خواهی شد. زیرا نشانه‌ها و ظاهر حال گویای سرانجام امام بود. قطعا آنچه را ابن عمر می‌فهمید، بر امام پوشیده نبود. ۷. فرزدق بدو گفت: دل‌های مردم با توست اما شمشیرهایشان بر توست. ۸. بشر بن غالب عرض کرد: دل‌ها با توست و شمشیرها با بنی امیه، عبدالله بن جعفر نیز امام را بازداشت و گفت: مشفقانه می‌گوییم در این راه هلاک تو و درماندگی اهل بیت است. امام حسین (ع) بدو فرمود: «رسول خدا را در خواب دیدم و به آن چه اکنون انجام می‌دهم، فرمانم داد.» ابن عباس گفت: پدر و مادرم فدایت باد! رسول خدا چه فرمود؟ امام همان پاسخ پیش را داد. ابن عباس پرسید: ثمره‌اش چیست؟ امام فرمود: «به من فرمان و ماموریتی داده‌اند و در آن باره با تو سخنی نخواهم

از این رو معلوم نیست آن که به تو وعده یاری داده، بر ضدت نشورد و با تو نجنجد یا به رغم این که تو را بیشتر دوست دارد، اما به خاطر مال و منال با تو به نبرد و مخالفت بر نخیزد.» با این که امام سخن وی را قبول داشت، اما حاضر به پذیرش آن نشد. [۴]. ابن عباس نیز امام را از رفتن باز داشت و دلیل آورد: آنان که را دعوت کرده‌اند، با امیر خود نجنجیده‌اند و دشمن را نرانده‌اند و شهر و دیار را به دست خود نگرفته‌اند، بلکه امام را در حالی دعوت می‌کنند که امیرشان بر آنان چیره و حاکم است و کارگزارانش مالیات شهرها را گرد می‌آورند. با این وضع گویا امام را به جنگ فراخوانده‌اند و اطمینانی نیست از امام پشتیبانی و حمایت کنند، بلکه از مخالف‌ترین مردم بر ضد امام نشوند! ابن عباس بار دیگر امام را از رفتن برحذر داشت و این گونه سخنان را دوباره گفت و به امام توصیه کرد به یمن رود، زیرا دژها و دره‌ها دارد و زمینی گسترده و پهناور است. ابن عباس افزود: «پدرت در آنجا شیعیان و پیروانی دارد و تو دور از مردمان خواهی بود. می‌توانی برایشان نامه بنویسی و پیک و فرستادگانت را بفرستی و جایگاهت را سفت و محکم کنی. در این صورت امیدی هست یار و یاورانی که دوست داری، با خیر و خوشی نزد تو آیند.» امام با اطمینان



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



۱۱. به هنگام ارفتن از مدینه و [و دواع، قبر جدش را زیارت کرد و گفت: «دست از زندگی شستم و عزم عمل به فرمان خدا را دارم و مرگ مراقب من است، مبدا از آن بگریزم.» سپس به خواهرش زینب فرمود: «خواهرم! اگر مرغ سنگخوار را به حال خود وا گذارند، شب در جای خود خواهد خوابید اما چه کنم که دست از من بر نمی‌دارند.» نیز پیش از نبرد، با خود می‌خواند: «ای روزگار! اف بر تو که چه دوست بدی هستی!» چنان که به هنگام بیرون رفتن از مکه فرمود: «مرگ بر بنی آدم حق و رواست.» بنابراین به سبب حکمتی که خدای سبحان می‌دانست، اراده الهی چنین شد که امام حسین، جان خود و خاندان و یارانش را برای دین خدا - که جدش بدان خاطر بر انگیزته شده بود - فدا کند.

حکمت و انگیزه قیام

شهادت امام پایه‌های دولت بنی امیه را سست و ناپایدار کرد و سپس اساسش را از بین برد و امام حسین جاودانه ماند زیرا برای حق زیست و با حق بود و در راه حق به شهادت رسید. حرکت امام حسین از مکه به عراق، حرکتی است که به آسانی نمی‌توان با معیارهای حوادث عادی، آن را ارزیابی کرد و نسبت به آن حکم نمود، زیرا از نادرترین جنبش‌های دینی یا فراخوان سیاسی تاریخ است که هر روز تکرار

نمی‌شود، و هر کس نمی‌تواند بدان قیام کند، [....] دیدگاهی که رهبر نهضت به آن ایمان دارد و می‌داند آن مردمان آن راه را باور ندارند. اما به هر رو او به قیام و عمل خود ایمان دارد، چه مردم بپذیرند، چه نپذیرند. برای او کشته شدن در راه هدف با مردن طبیعی برابر است و چه بسا به کشته شدن رغبت بیشتر داشته باشد.

بنابر این قضاوت در باره درست یا نادرست بودن نهضت حسینی نمی‌تواند توسط مزدوران چاپلوسی انجام شود که از شمشیر حکومت می‌هراسند و در پی عطا و بخشش آن هستند، چنان که دیگر مزد بگیران که از چیزهای دیگر جز تیغه حکومت می‌ترسند یا برخوردار از پاداش و بخشش غیر درباری‌اند، حق قضاوت و داوری ندارند. داوری در باره درستی یا نادرستی قیام حسینی، بسته به دو امر است که با اوضاع مختلف زمان و حکومت داران دگرگون نمی‌شود. این دو امر، یکی: انگیزه‌های درونی است که بسته به طبیعت ثابت آدمی است، دوم: دستاوردهای قابل مشاهده است که همگان آن را می‌پذیرند. اگر جنبش حسینی بر ضد یزید را با این دو معیار بسنجیم، خواهیم گفت او به راه درست رفته است. این انگیزه‌هایی است که امام را به کاری وا داشت که انجام داد. دیگران نیز اگر این انگیزه‌ها را داشتند، جز به راه امام نمی‌رفتند. برای آدمی‌زاده

هزاران بار بهتر است که کرداری مانند حسین داشته باشد که یزیدین معاویه را به خشم آورد، تا این که بر خلق و خوبی باشد که موجب خشنودی یزید شود. نخستین مطلبی که شایسته است برای درک انگیزه‌های درونی امام در آن وضع محنت بار و دردناک بدانیم، این است که بیعت با یزید نمی‌توانست پا بر جا بماند یا ادامه یابد، زیرا هر حاکم و خلیفه ای می‌باید خردمند باشد و خلق و خوبی درست داشته، از سلامت تدبیر بر خوردار باشد، که یزید چنین نبود. وی آنچه را که هر دولتی به شدت بدان نیازمند بود، به شوخی می‌گرفت، و امیدی به صلاح و اصلاح وی نبود. گزینش وی برای ولایت عهدی، معامله‌ای آشکار بود که هر کس بدان راضی شده، بها و پاداش موافقت و همراهی خود را گرفته و هر که به یاری یزید برخاسته یا کارگزار و مزد بگیر او شده، آشکارا مال و منال ستانده بود. بسیار شگفت خواهد بود از حسین بن علی بخواهند با چنین کسی بیعت کند و نزد مسلمانان درستکارش بخواند. حسین یا می‌بایست بیعت و یاری یزید را بپذیرد یا خروج و قیام کند، زیرا نمی‌گذاشتند خود را کنار بکشند، چه به سودش باشد و چه بر ضررش. برخی مورخان شرق شناس و شرقیان کج فهم، حقیقت فوق را فراموش می‌کنند و به هنگام ارزیابی نهضت حسینی، بهای



وقتی می‌خواست برای فرزندش یزید از مردم حجاز بیعت بستاند، اعلان کرد: انتخاب وی برای خلافت، قضا و قدر بوده، مردم در انتخاب رهبران و حاکمان خود، اختیاری ندارند. اندک اندک ذهن مسلمانان بدین سو می‌رفت که هر چه خلیفه دستور دهد، حتی اگر بر خلافت طاعت الهی باشد، قضای خداست که برای بندگان نوشته و خواسته است!

قیام دینی

ماربین، شرق شناس آلمانی، قیام حسین را فقط جنگی آمیان دو قبیله بنی‌هاشم و بنی‌امیه نمی‌داند، به رغم آن که برخی شرق شناسان در این باره حکم و قضاوتی سطحی کرده‌اند؛ وی معتقد است: امام از آغاز تدبیر داشت و هنگام ثمربخشی قیام را می‌دانست. بنابر این جنبش حسین بر ضد یزید، تصمیم راسخ انسانی دریا دل بود که بر وی مشکل بود تن به سازش دهد. چنان که به دنبال پیروزی عاجل و کوتاه مدت نبود. وی با اهل و عیالش قیام کرد تا پس از مرگش به پیروزی پایدار و دراز مدت دست یابد و ارزش‌هایی را زنده کند که جز با قیام و شهادت احیا نمی‌شدند. گویا (۴) حسین جز قیام، راهی برای خود نمی‌دید و به توصیه و صلاحدید دیگران بی‌اعتنا بود. او به یمن نرفت تا جنگ به درازا نکشد و خون ریزی نشود، مبادا وی را به فتنه انگیزی و شکستن طاعت و وحدت متهم کنند، در نتیجه درستی حرکت و اقدامش مخدوش گردد، چنان که با یاران حجازی اش، در آن جا قیام نکرد، مبادا آنان که مشروعیت قیامش را [به دلیل هتک حرمت حرم] نمی‌پذیرفتند، با وی به نبرد برخیزند و در نتیجه امام به هدفش نرسد.

به همراه بردن زن و فرزند

نیز اهل و عیالش را با خود برد تا مردمان کردار و برخورد نامشروع و غیر انسانی دشمنانش را ببینند، در نتیجه خون به ناحق ریخته‌اش در صحرای کربلا پایمال نشود، چنان که می‌بایست گواهان عادل در کربلا باشند و آنچه را بین او و دشمنانش رخ داد ببینند، تا دشمن نتواند بر او تهمت و افترا زند.

رسید، زیرا نهضتی فراتر از افراد است و نسل‌ها را فرا خواهد گرفت. شهید چه کسی است جز انسانی که می‌خواهد خلق و خوی زشت روزگار را دگرگون کند و گواه وجود خیر در طبیعت انسانی است، در وقتی که خیر و خوبی، نایافت‌ترین چیز در دنیا است؟! امام (ع) در زمانی در پی خلافت راشدین [!] بود که دیگر نام و نشانی از خلافت راشدین نمانده بود. درگیری میان حسین (ع) و یزید، نخستین تجربه از نوع خود، پس از زمان پیامبر و خلفای بعد از وی است؛ که حسین در این نبرد، جان

لازم را به وضعی که امام با آن رو در رو بود نمی‌دهند. شایسته بود اینان به یاد می‌داشتند مسئله عقیده دینی از نظر حسین، شوخی یا معامله بردار نیست. او مردی بود که به شدت به احکام اسلام ایمان داشت و باور بسیار داشت که اجرا نکردن حدود دینی، بزرگ‌ترین بلا برای دین و دینداران و برای همه امت عربی در حال و آینده است. امام مسلمان و زاده محمد (ص) بود و اگر اسلام کسی هدایت درونی باشد، هدایت حسین، درونی و به سبب آن بود که از خاندانی والا می‌باشد.

◀ **نخستین مطلبی که شایسته است برای درک انگیزه‌های درونی امام در آن وضع محنت بار و دردناک بدانیم، این است که بیعت با یزید نمی‌توانست پا بر جا بماند یا ادامه یابد، زیرا هر حاکم و خلیفه ای می‌باید خردمند باشد و خلق و خوئی درست داشته، از سلامت تدبیر بر خوردار باشد، که یزید چنین نبود. وی آنچه را که هر دولتی به شدت بدان نیازمند بود، به شوخی می‌گرفت، و امیدوی به صلاح و اصلاح وی نبود. گزینش وی برای ولایت عهدی، معامله‌ای آشکار بود که هر کس بدان راضی شده، بها و پاداش موافقت و همراهی خود را گرفته و هر که به یاری یزید برخاسته یا کارگزار و مزد بگیر او شده، آشکارا مال و منال ستانده بود. بسیار شگفت خواهد بود از حسین بن علی بخواهند با چنین کسی بیعت کند و نزد مسلمانان در ستکارش بخواند.**

دستاوردهای حرکت

در مورد دستاوردهای جنبش - اگر نگاهی فراگیر بدان بیفکنیم - خواهیم فهمید بیش از نتایج و ثمره‌های بیعت است. امام در همان سال که قیام کرد، کشته شد و یزید در کمتر از چهار سال بعد مرد. شش سال از قتل امام نگذشته بود که قاتلان کربلا به سزای عمل خود رسیدند و دولت بنی‌امیه پس از این حتی به اندازه عمر یک انسان پایدار نماند و بیش از شصت و اندی سال نپایید. قتل حسین، درد کشنده‌ای بود که بر پیکره دولت اموی نشست تا آن را از پا در آورد و پیام حسینی، ندا و نوای هر دولتی شد که به دل‌ها و جسم‌ها راه داشت.

فشرده سخن آن که: خروج حسین، از حجاز به عراق جنبش توانمندی بود و انگیزه‌هایی داشت (که هر کس را به قیام و می‌داشت) اما به آسانی نمی‌توان این انگیزه‌ها را نگاشت یا آن‌ها را بر شمرد. این جنبش به نتایج تاثیرگذار خود

خود را نثار کرد، چون شهادت، از جان گذشته‌گی است، با هدف دست یابی بر آنچه از زندگی پایدارتر است. وی پدر شهیدان و سرچشمه شهادت است که هنوز می‌جوشد و در تاریخ بشر، کسی با او برابری نخواهد کرد.

انگیزه عقیدتی

بی تردید قیام حسین (ع) با عقیده بیشتر پیوند دارد تا با سیاست و جنگ، زیرا پس از آن که در زمان خلافت معاویه، ارزش‌ها و ضد ارزش‌ها مسخ و دگرگون شد، امام در پی آن بود که بسیاری از مسائل عقیدتی را اصلاح کند. معاویه سلطنت خود را فقط با زور و قدرت حفظ و پشتیبانی نمی‌کرد؛ وی از ایدئولوژی مدد می‌گرفت که در عمق عقیده مسلمانان ریشه کرده بود. معاویه به مردم می‌گفت: او و علی (ع) در این که چه کسی شایسته خلافت است، داوری را به خدا واگذار کردند و خدا به نفع او و بر ضد علی (ع) رای داد! (۳) چنان که



خانم دکتر بنت الشاطلی می‌گوید: «زینب، خواهر حسین، لذت پیروزی را بر این زیاد و بنی امیه حرام کرد و در جام پیروزمندان، زهر کشنده ریخت. باعث و بانی تمامی رخدادهای سیاسی بعدی، یعنی قیام مختار، شورش ابن زبیر، سقوط دولت اموی، ظهور دولت عباسی و ریشه دواندن مذهب شیعه، زینب بود».

عملیات شهادت طلبانه؟

بدون تردید حسین(ع) دست به عمل انتحاری نزد تا بگویند خود را به هلاکت انداخت، بلکه حجت را بر دشمن تمام کرد و جای عذر و بهانه‌ای برایشان نگذاشت که بدان خونش را ریزند، چون وی جنگ را آغاز نکرد و اندکی پیش از شروع جنگ، میان دشمن ایستاد و برایشان سخن گفت و مجالی برای مردم فریبی و مکر دشمن

باقی نگذاشت. از آنان پرسید که به چه سبب با او می‌جنگند، در حالی که خونی طلب ندارند و مالی از آنان را غصب نکرده است. بعد افزود که آیا در این که وی پسر دختر پیامبرشان است تردید دارند و اگر قیام و خروج کرده، مگر جز به سبب نامه‌ها و درخواست‌های عراقیان است که امام را فرخوانده و دعوت کردند؟ اینبار آنچه گفتیم، تمامی اقدامات حسین، نقشه و تدبیر حساب شده و مدبرانه‌ای بود تا به اهداف بلند مدت دست یابد. شاید این صحیح‌ترین دیدگاه است، تا این که بگوییم جنبش، جنگی [بین‌هاشمیان و امویان] بود. اگر وی در پی پیروزی نظامی و قبیله‌ای بود، با یاران حجازی‌اش، در همان جا قیام می‌کرد، چنان که بعید است بگوییم حسین پیروزی را بر مرگ ترجیح می‌داد، زیرا حتی برای پدرش به رغم آن که خلیفه‌ای شجاع و دلاور بود، پیروزی [در برخی جنگها مثل صفین] سخت و مشکل بود، چنان که برای برادرش، در زمانی که خلیفه بود و یارانش بسیار و گرداگرد وی بودند، پیروزی مشکل می‌نمود. نیز معقول نیست بگوییم در حالی که مکر و فریب اهالی عراق را می‌دانست، به اینان اعتماد کرده باشد. این چنین جنبش سیاسی - عقیدتی حسینی، انگیزه‌های قیام را می‌نمایاند، گر چه در هنگامی که امام با توصیه و سفارش دیگران (به عدم قیام) مخالفت می‌کرد، اهداف نهضت روشن نبود. قیام بر ضد یزید، گریزناپذیر بود، زیرا بیعت با وی گناهی بود که عذری نداشت و به بهانه تقیه نمی‌شد دست در دست یزید نهاد.

نظریات شرق شناسان

شرق شناسان، جنبش حسین(رضی‌الله‌عنه) را به انگیزه سیاسی یا نظامی می‌دانند و انگیزه‌های دینی و دستاوردهای بلند آن را در نظر نمی‌گیرند، اما باید گفت اگر شورشی نظامی باشد و شکست خورد، نمی‌بایست تاثیری بر جا بگذارد، چه در زمینه سیاسی و چه عقیدتی، در حالی که جنبش حسین چنین پیامد تاثیرگذاری داشت. نیز تاریخ سراغ ندارد پیروزمندان جنگ، انگشت پشیمانی و ندامت همانند آنان که در کربلا جنگ را بردند

◀◀ شرق شناسان، جنبش حسین(رضی‌الله‌عنه) را به انگیزه سیاسی یا نظامی می‌دانند و انگیزه‌های دینی و دستاوردهای بلند آن را در نظر نمی‌گیرند، اما باید گفت اگر شورشی نظامی باشد و شکست خورد، نمی‌بایست تاثیری بر جا بگذارد، چه در زمینه سیاسی و چه عقیدتی، در حالی که جنبش حسین چنین پیامد تاثیرگذاری داشت. نیز تاریخ سراغ ندارد پیروزمندان جنگ، انگشت پشیمانی و ندامت همانند آنان که در کربلا جنگ را بردند بگزیند.

بگزیند. برخی مستشرقان حکم ناجوانمردانه و بی رحمانه‌ای در باره حسین(رضی‌الله‌عنه) دارند و او را متهم می‌کنند از درک و فهم انگیزه‌های جنبش خود ناتوان و عاجز بود [و حرکتی کور نمود] و سوء تدبیر و ارزیابی نادرست وی باعث شد شاهد کشته شدن فرزندان و خاندانش باشد، در حالی که می‌دانست ناگزیر همگان کشته خواهند شد [اما می‌توانست با اقدام به موقع، از کشته شدن خود و همراهانش جلوگیری کند]. نمونه‌ای از آنچه این مستشرقان می‌گویند، گفته فلوزن آلمانی در کتاب «خوارج و شیعه» است. وی می‌نویسد: «حسین بلند پروازی کرد به مانند کودکان که دست دراز می‌کنند تا ماه را به چنگ آورند. حسین بزرگ‌ترین ادعاها را داشت، اما حتی برای دست یابی به کوچک‌ترین هدف تلاش نکرد و کار را به دیگران واگذار نمود تا به خاطر او همه

کار بکنند و در نخستین هم‌اورد شکست خورد و خواست عقب نشینی بکند اما دیگر دیر بود. در نتیجه بدین بسنده کرد که شاهد و ناظر کشته شدن یارانش در جنگ به خاطر خویش باشد، اما او تا لحظه آخر جان خود را حفظ کند. قتل عثمان تراژدی بود اما قتل حسین، نمایشی منفعلانه بود». «گولد زیهر» [یهودی!] معتقد است: «حسین در پی شیعیان بی‌خرد و کوتاه بین افتاد. اینان حسین را درگیر نزاع خونینی با غاصبان اموی کردند». «سر ویلیام مور» مانند سرلشکری امور را تحلیل می‌کند که هر انقلاب و قیامی را فتنه می‌داند [..]. تمامی این مطالب تهمت و افتراست و گروهی از مستشرقان، ما را عادت داده‌اند که کاملاً به دور از حقیقت، به ارزیابی مسائل بپردازند. در فصل‌های گذشته [کتاب] دیدیم که «لامنس» هم به همین روش پناه می‌برد و ما تهمت‌های مکررش در باره اهل بیت را بویژه رد و نقض کرده‌ایم. اما در خصوص امام حسین(ع) دیدیم که وی مصمم بر قیام بود و شکستش، دور از ذهن وی نبود. نیز دیدیم مخلص‌ترین افراد، از جمله ابن عباس، ابن عمر، عموزاده‌اش (عبدالله بن جعفر) به وی توصیه کردند خروج ننمایند یا اگر مصمم بر خروج است، به یمن برو، زیرا پدرش در آن جا شیعیانی دارد، افزون بر این، دور از مقر خلافت(دمشق) است، اما او نپذیرفت. نیز از وی خواستند اهل بیتش را در حجاز بگذارند، اما سر باز زد. امام پیش از بیرون رفتن از مدینه، بر قبر رسول خدا ایستاد و گفت: «چگونه پیروانم را فراموش کنم؟ من جان خود را برای آنان فدا خواهم کرد». سپس از قبر کناره گرفت و به خود گفت: «در پس حجاب تن، شهادت را که دیر زمانی است مشتاق آنم، می‌بینم و اکنون هنگام رهایی است. من دست از زندگی شسته‌ام و تصمیم دارم به آنچه خدا خواسته است، عمل کنم».

حسین به هنگام خروج و قیام، آن قدر که به مرگ می‌اندیشید، در فکر پیروزی و ظفر نبود. وقتی ابن عمر با امام وداع می‌نمود، عرض کرد: «تو را به خدا می‌سپارم و می‌دانم کشته خواهی شد».





فرزند و عیال و خانمان را چه کند؟

حسین (رضی الله عنه) با اهل بیت و زنان بیرون آمد. آیا درست آن نبود که به تنهایی خروج کند، نه با زنان و فرزندان؟ پیشتر پاسخ دادیم: به همراه بردن اهل و عیال بدان خاطر بود که شاهدانی بر رفتار نامشروع و غیر انسانی دشمن وجود داشته باشند «عقاد» می گوید: متاخران نمی توانند با عقل و عادات [و سنت‌های] خود در باره موضوعی همانند این داوری کنند، زیرا این مسأله ای است که باید با خرد و عادات قبایل عرب در این گونه رخدادها قضاوت کرد. به همراه بردن زنان و فرزندان، سنتی عربی بود و اینان همراه نیروهای تحت فرماندهی، به جنگ فرستاده می شدند، نیز همراهی با نیروهایی که ممکن بود بجنگند یا کارشان به صلح بیانجامد. جنگجویان ذی قار زنان خود را همراه داشتند و پیش از شروع جنگ، بند کجاوه شترها را بریدند [تا زنان و ناموس آنان وسیله فرار نداشته، جنگجویان برای حفظ اینان بر سر غیرت آیند]. مسلمانان و مشرکان زنان خود را در جنگ‌های زمان پیامبر (ص) همراه داشتند. در جنگ روم، مسلمانان، زنان برگزیده قریش را با خود بردند و رسول خدا (ص) یک یا چند تن از همسرانش را در جنگ‌ها و غزوات همراه داشت. این سنتی ریشه دار در عرب بود که بدین وسیله می خواستند بر عزم راسخ و نیت راستین خود در آنچه پیش رو داشتند، گواه گیرند. در معلقه ابن کلثوم اشاره ای اجمالی بدین عادت عربی از زمان‌های کهن است. وی می گوید: «همراه ما دختران زیبا رویند که دغدغه آن داریم نصیب دشمن و موجب خواری ما شوند. زنان برای اسب‌های ما علوفه تهیه می کردند و می گفتند شوهران ما نیستید اگر از حریم ما دفاع و پاسداری نکنید:

علی آثارنا بیض حسان/ نحاذر آن تقسم او تهونا

یقتن جیادنا و یقلن لستم/ بعولتنا اذا لم تمنعونا»

امام حسین (رضی الله عنه) مردم را به جهادی فرا می خواند که اگر جنگ بر آنان قطعی می شد، بیم آن نداشتند چه بر سرشان یا فرزند و اموالشان آید، زیرا اینان با جهاد در پی ارزش‌هایی والاتر و گرامی‌تر از جان و فرزند و مال بودند. شرط مردانگی نبود که وی مردم را به کاری بخواند، اما خود پیشاپیش اینان در انجام کار نباشد. حسین (ع) که می خواست قیام کند، می بایست قویترین دلیل و حجت را داشته باشد تا بر دشمن، اتمام حجت کرده، اگر بر امام چیره می شدند و سعی و تلاش امام به ثمر نمی نشست، حجت و دلیلی بر ضد آنان باشد. در این صورت دشمن پیروزمند به همان اندازه که ظفر یافته بود، مورد بغض و خشم قرار می گرفت، آن اندازه که وضع غالب و مغلوب بر عکس می شد. در این صورت وی گر چه به ظاهر شکست خورده بود، اما پیروز و غالب بود و دشمنان منفورترین مردمان می گشتند. مسلمانی که به خاطر اصل و نسب شریف حسین، ایشان را یاری می کرد، حال که وی با اهل و عیالش است، بیشتر او را یاری می دهد و گرنه به هیچ وجه یار و یاور او به شمار نخواهد آمد. استاد ملطاوی معتقد است: حسین (رضی الله عنه) اهل بیتش را با خود برد، زیرا می ترسید مورد اهانت یا ستم قرار گیرند و از حمایت وی دور باشند و او راهی به آنان نداشته باشد.

پی نوشت‌ها:

(۱) ابوالشهداء، عقاد.

(۲) امام ابن مثل عربی را آورد که «سبق السیف العذل» یعنی پیش از آن که بتوان کار را اصلاح کرد، از دست رفته است.

(۳) الامامة و السياسة، ابن قتیبه



روش‌های مبارزه مسالمت‌آمیز امام حسین(ع)

محمد طهماسبی

(کارشناس ارشد در امور تربیتی)

مقدمه

«زمام غیرت، تیزی خشم، یورش دست و تندی زبان خود را در اختیار داشته باش و خود را از همه این رفتارها با پرهیز از تندروی و قدرت‌نمایی حراست کن تا خشم فرو نشسته و عقل به تو بازگردد.»

در این مقاله سعی بر آن است که اسلام رحمانی از اسلام خشونت‌طلب بی‌رحم بازشناخته شود تا کوچک‌ترین تردیدی در حقانیت امام حسین(ع) و عدم استفاده وی از خشونت و بی‌رحمی حتی در مراحل پایانی مبارزه قهرآمیز باقی نماند و افراد خشن و بی‌رحم نتوانند خود را منتسب به اسلام رحمانی کنند. به‌خصوص در این زمانه و در فضای آزاد اطلاعات که افراد خشونت‌طلب، در واقع نه به فرمان قرآن مجید که تحت تأثیر فیلسوفان و نظریه‌پردازان خشونت‌پسند و اغلب متوسل به آیه‌ای از قرآن مجید(نه تمامی قرآن) یا روایتی - صحیح / ضعیف - از بین مجموعه روایات نیازمند اجتهاد می‌شوند. در واقع این افراد معتقدند که فرمانروا یا شاه باید دارای قدرتی نامحدود باشد(به طور خلاصه باید مستبد باشد)، زیرا انسان گرگ انسان است. (توماس هابز، ۱۶۷۹-۱۵۸۸ م.) و معتقدند که توده مردم باید مورد بهره‌برداری طبقات قرار بگیرند و جمعی از مردم باید نابود شوند تا یک ابرمرد به وجود بیاید. (فردریک ویلهلم نیچه، ۱۹۰۰-۱۸۴۴ م.)؛ درحالی‌که سیدالشهدا(ع) به قیمت خون خود و عزیزانش و اسارت خاندان خود، برای همواره تاریخ، بر استبداد دینی خط بطلان کشید و آن را رسوا نمود و حتی در جهت نفی خشونت، هرگز دست به خشونت نزد و تا توانست از روش‌های مسالمت‌آمیز مبارزه استفاده کرد. جهت تفهیم این مدعا و معرفی روش‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سیدالشهدا(ع)، در ابتدا نگاهی گذرا به شرایط تاریخی صدر اسلام انداخته می‌شود تا مشخص گردد گذراندن حدود هفت سال در سایه پرمهر و محبت رحمۀ للعالمین(ص) و مادر عزیزش فاطمۀ زهرا(سلام الله علیها) و حدود سی سال در کنار پدر گرامی‌اش امیرالمؤمنین(ع) و حدود ده سال در جوار برادر از جان بهترش حضرت امام حسن مجتبی(ع)، حاصلی جز واجد نفس مطمئننه شدن، رسیدن به مقام رضای الهی، سروری آزادگان جهان و سالاری شهیدان تاریخ نداشته است و فضای سیاسی غم‌بارترین دوره تاریخ اسلام نیز قدری آشکار شود. آنگاه روش‌های تدریجی مبارزه با ستم از قرآن کریم - به عنوان مرجع هر مسلمان تسلیم حق - اخذ و معرفی شده و به دنبال آن روش‌ها و فنون مبارزه امام حسین(ع) - که دقیقاً منبعث از همین روش‌های مبارزه قرآنی است - با توجه به فرمایشات مستند خود حضرت آورده

می‌شود و در پایان تبیین خواهد شد که در نزد سیدالشهدا(ع) جنگ اصالت نداشته و روش قهرآمیز مبارزه را به عنوان یک اضطراب پذیرفته‌اند.

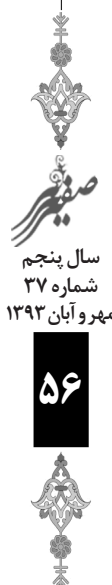
شرایط تاریخی

در «مجتمع اسلامی» زمان پیامبر(ص)، صف کفر و ایمان کاملاً متمایز بود. در یک سو مهاجرین و انصار(مسلمانان و مؤمنان) و در مقابل، مشرکین و کفار قرار داشتند و البته منافقینی که به‌سرعت چهره نموده و رسوا می‌شدند. و به‌هرحال هیچ‌گاه پیامبر رحمت مجبور نشد با خود مسلمانان درگیر شود؛ اما پس از ایشان سه جبهه داخلی از مسلمانان در مقابل حضرت علی(ع) صف کشیدند و سر حلقه جریان باطل تاریخ اسلام گشتند؛ و علی(ع) به دلایل عقلی و نقلی، محور و مدار حق بین مسلمان‌های طول تاریخ و عرض جغرافیا قرار گرفت، اولاً از نظر عقلی نسب هیچ فرقه مذهبی جز تشیع به صحابه بزرگوار پیامبر نمی‌رسد و هیچ یک از خلفای نخستین قابل مقایسه با حضرت از حیث معنویت، عدالت و عقلانیت(ملاک مقایسه مذاهب) نیستند و ثانیاً از نظر نقلی، گذشته از آیات تطهیر، مودت، ولایت، اصطفاء، وراثت الکتاب، اهل الذکر، الراسخون فی العلم و سوره هل اتی و...؛ اهل سنت و جماعت از قول پیامبر(ص) نقل کرده‌اند که: "من شهر علمم و علی در آن شهر است؛ هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست؛ علی با حق است و حق با علی است؛ هر جا علی باشد، حق دور او می‌گردد؛ نسبت علی به من نسبت‌ها را به موسی است؛ علی با قرآن و قرآن با علی است و هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند؛" اما با تأسف:

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

و مردم تعقل نکردند تا قرآن ناطق را بر قرآن بی‌روح بر فراز نیزه‌ها فراتر برند و کار به جایی رسید که معاویه جرأت کرد و نوشت: «تو یغی بر خلفا کردی» و انتظار داشت حضرت از او عذرخواهی کند؛ و امام پاسخ داد: «اگر چنین هم باشد از معاویه نباید عذرخواهی کرد، به علاوه او یغی نشده؛ اما به برخی از اعمال آنها انتقاد کرده و در این باره از هیچ‌کس عذرخواهی نخواهد کرد.» و مردمی بی‌تعقل نخواستند علامت راهنمای جاده صلاح را بر تبلیغات جاده‌ای و هوس‌انگیز امثال معاویه ترجیح دهند، یا دسته‌ای دیگر معتقد شدند حال که بی‌واسطه با باری تعالی راز و نیاز می‌کنیم، چرا حکم خداوند را بی‌واسطه و



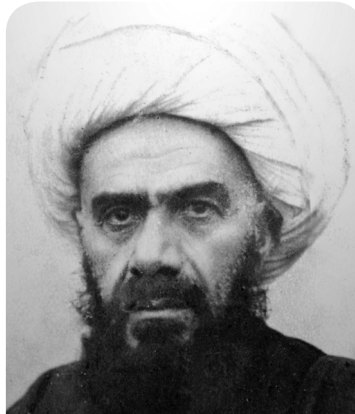
غیرمسلمانان کسانی که معروف به طرفداری از این رویه شده‌اند، یکی پیامبر هندی، یعنی بودا است و دیگر حضرت مسیح (ع) است و سوم ادیب روسی یعنی تولستوی و همچنین زعیم و رهبر روحی هند، گاندی است.

سوم- قیام مسلحانه و جنگ است که اسلام این روش را نیز پیشنهاد و در مواردی دستورش را صادر کرده است.

بنابراین، اسلام هر سه روش را (هرکدام را در جای خود و به موقع خودش) صحیح دانسته و به تدریج به کار بسته است، روش اول: «موعظه حسنه و دعوت سالم» است، اگر دشمن از این راه تسلیم نشد و دست از ستم کاری خود برداشت و همچنان به فساد انگیزی و استبداد خود ادامه داد،

طریقه دوم را به کار می‌گیرد، یعنی: «قطع رابطه»، آن هم به دو روش، یا به‌طور: ۱- «مسالمت‌آمیز» و یا به‌نحو: ۲- «قهر و همکاری نکردن با دشمن» و دشمن را به رفتار خود واگذار نمودن، اگر از این راه به زانو درآمد و حاضر شد دست از ظلم و خیره‌سری خود بردارد که هیچ و اگر حاضر نشد، نوبت به طریق سوم می‌رسد که عبارت است از «قیام مسلحانه»، چرا که خداوند به هیچ وجه به ظلم ظالم رضایت نمی‌دهد و کسانی

روش‌های تدریجی مبارزه با ستم
مرحوم شیخ «محمدحسین کاشف الغطا» در کتاب «المثل العلیا فی الاسلام» فرموده است: «وسایلی که تاکنون برای اصلاح جامعه و محقق ساختن عدالت و از بین بردن ستم و مقاومت در برابر شر و فساد» به کار رفته، منحصر در سه نوع است:



مرحوم کاشف الغطاء

اول- دعوت و ارشاد؛ یعنی ایراد خطبه‌ها و مواعظ و نوشتن مقالات و تألیفات و جراید که خود روش بسیار پسندیده و شریفی است و خدای تعالی به این روش اشاره نموده و فرموده: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن». و نیز فرمود: «ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم» و این طریقه‌ای است که اسلام آن را در اول بعثت انتخاب نموده و به کار گرفته است.

دوم- مقاومت مسالمت‌آمیز و سلبی؛ نظیر متحد شدن علیه فساد و دوری جستن از مفسدین و قطع روابط اقتصادی با آنان و همکاری نکردن با ستم‌کاران و شرکت نمودن در اعمال و حکومت آنان، طرفداران این نظریه توسل به زور و انتخاب جنگ و قتال را جایز نمی‌دانند، قرآن کریم هم در برهه‌ای از زمان این طریقه را پیموده است، آیات «و لا تکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» و «لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء»، به این طریقه اشاره دارد که البته در قرآن کریم از این نوع آیات بسیار است و در میان

مستقیم دریافت و اجرا نکنیم؟! (لا حکم الا لله)؛ یا گروه ناکثین برخلاف آن همه سفارش پیامبر (ص) به امام (ع) گفتند: «ما اهلّیت ترا برای خلافت بیش از خود نمی‌دانیم.» و با اینکه محققین شیعه و سنی اتفاق نظر دارند به اینکه رسول خدا (ص) فرمود: «اُئمه پس از من دوازده نفرند و همه آنها از قریش‌اند.» اما متأسفانه برای بقیه ائمه (ع) نیز به طریق اولی محلی از اعراب قاتل نشده و آنها را تنها گذاشتند. از جمله در زمان امام حسن (ع) نیز اسلام صداقت، پاکی و حافظ ارزش‌ها، گرفتار اسلام دروغ، دغل و حافظ نظام استبدادی گردید و فرماندهان حضرت نیز سکه و سمت در حکومت معاویه و دنیا را بر آخرت ترجیح دادند تا چه رسد به مردمی که بنده دنیا خوانده شده‌اند: «به راستی که مردم بنده دنیا هستند و دین لقلقه زبان آنهاست، مادامی که زندگی آنان در پرتو دین و روبه‌راه است از آن حمایت می‌کنند؛ ولی آن روز که با حوادث سختی آزموده شوند، دین‌داران اندک‌اند.» شرایط حتی از قبل بدتر هم شده بود، تا جایی که امام حسن مجتبی (ع) با معاویه نجنگید و از در صلح درآمد و چرایی آن را در نامه به معاویه با صراحت بیان فرمود: «ما به سبب ترسی که از منافقان و احزاب داشتیم، تحمل کردیم و چیزی ابراز نکردیم؛ تا اینکه امروز گرفتار تو شده‌ایم، کسی که هیچ سابقه‌ای در دین ندارد و پدرش بدترین دشمن رسول خدا (ص) و کتاب او بوده است.» (جعفریان، ۱۳۰: ۱۳۷۷) و البته خیانتی که مردم دنیاطلب ظاهرالصلاح به سیدالشهدا (ع) کردند، به مراتب زیان‌بارتر از خیانت مردم سی‌الی‌چهل سال پیش از آن بود، زیرا به تدریج نسل انقلابی از صحنه خارج شده بود و فرصت‌طلبانی چند به جای انقلابیون جولان می‌دادند. از خلیفه‌ای چون یزید نیز جز اعمال خشونت و خاموش کردن نور الهی انتظاری نبود؛ اما در این میان نقش علمای فاسد- که حضرت را فتنه‌گر خوانده و تنه‌پوش گذاشتند- در بین اقشار مردم از همه پررنگ‌تر بود و متهم اصلی شکست سیدالشهدا (ع) و یارانش از نظر نظامی آنان به شمار می‌روند.

◀◀ **خیانتی که مردم دنیاطلب ظاهرالصلاح به سیدالشهدا (ع) کردند، به مراتب زیان‌بارتر از خیانت مردم سی‌الی‌چهل سال پیش از آن بود، زیرا به تدریج نسل انقلابی از صحنه خارج شده بود و فرصت‌طلبانی چند به جای انقلابیون جولان می‌دادند. از خلیفه‌ای چون یزید نیز جز اعمال خشونت و خاموش کردن نور الهی انتظاری نبود؛ اما در این میان نقش علمای فاسد- که حضرت را فتنه‌گر خوانده و تنه‌پوش گذاشتند- در بین اقشار مردم از همه پررنگ‌تر بود و متهم اصلی شکست سیدالشهدا (ع) و یارانش از نظر نظامی آنان به شمار می‌روند.**



که در برابر ظلم او ساکت می‌نشینند، شریک ظلم او هستند. لازم به ذکر است که روش‌های مزبور از حیث مسالمت تا قهرآمیز بودن دسته‌بندی شده و در یک طیف قرار می‌گیرند؛ ابتدا باید از مرحله اول شروع کرد و بر آن اصرار نمود و اگر دشمن متوجه این‌گونه لطف و مدارا نشد، مجوزی است که به مرحله بعدی مبارزه رفته و با اطمینان از پشتیبانی حتمی‌خدای عزیز و حکیم به شرایط دشوارتر پا گذاشت؛ اما تدریجی بودن روش‌ها، منافاتی با برگشت‌پذیری آنها ندارد. بدین معنی که در هر مرحله می‌توان به مرحله قبل نیز برگشت و از آن روش نیز سود جست. به عنوان مثال چه بسا در همان مرحله قهرآمیز مبارزه، لازم شود که مردم فریب‌خورده در صف دشمن را آگاه نموده و به جای سخن گفتن از قهر انقلابی، به نرمی و لطف و مدارا روی آورد.

روش‌های مبارزه امام حسین (ع) ۱- دعوت و ارشاد؛

خداوند در قرآن مجید دعوت به خیر را- که همگان بدان رغبت دارند- بر امر به معروف و نهی از منکر مقدم می‌دارد: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». امام حسین (ع) نیز در جای جای حرکت اصلاحی خویش حجت را بر همگان تمام کرد و به دفاع عقلانی از مکتب پرداخت و با زبانی نرم و لئین‌وجدان و فطرت انسان‌ها را مخاطب ساخت و لغزش و خطاهای دوست و دشمن را با بزرگواری نادیده انگاشت و با این بزرگترین حماسه تاریخ، ارزش‌های عالی انسانی را در تمام طول تاریخ و در تمام عرض جغرافیا ساری و جاری ساخت و در عمل نشان داد که حفظ ارزش‌ها (و نه حفظ قدرت سیاسی به هر قیمت) هدف اوست. همچنان که گفته‌اند: «خواست امامان معصوم (ع) فقط آن نبود که به حکومت برسند، بلکه دارای هدفی بزرگتر بودند که آن ساختن امت اسلام و آماده کردن آن برای بقا و گسترش اسلام بود.» (مدرسی، ۸۰: ۱۳۶۹)

«اسلام سه روش را در مبارزه صحیح دانسته و به تدریج به کار بسته است، روش اول: «موعظه حسنه و دعوت سالم» است، اگر دشمن از این راه تسلیم نشد و دست از ستم‌کاری خود برداشت و همچنان به فساد انگیزی و استبداد خود ادامه داد، طریقه دوم را به کار می‌گیرد، یعنی: «قطع رابطه»، آن هم به دو روش، یا به‌طور: ۱- «مسالمت‌آمیز» و یا به نحو: ۲- «قهر و همکاری نکردن با دشمن» و دشمن را به رفتار خود واگذار نمودن، اگر از این راه به زانو در آمد و حاضر شد دست از ظلم و خیره‌سری خود بردارد که هیچ و اگر حاضر نشد، نوبت به طریق سوم می‌رسد که عبارت است از «قیام مسلحانه»، چرا که خداوند به هیچ وجه به ظلم ظالم رضایت نمی‌دهد و کسانی که در برابر ظلم او ساکت می‌نشینند، شریک ظلم او هستند.

فرستاده‌شده بود رسانده بود. ما خاندان، یاوران، اوصیاء، وارثان و سزاوارترین مردم هستیم برای دست یافتن به مقام او در میان مردم؛ اما قوم ما این مقام را از ما گرفتند و به خود اختصاص دادند و ما هم بدین امر تن دادیم و از تفرقه تنفر و عافیت را خوش داشتیم و این در حالی است که می‌دانیم ما به این حق که حق ماست، سزاوارتر از کسانی هستیم که آن را در اختیار گرفته‌اند.»

از همین رو به اصحاب خود اجازه نداد در این مرحله از مبارزه وارد کارزار شوند: «هریک از شما تا زمانی که این مرد (معاویه) زنده است خانه‌نشین در خانه خودش باشد (یعنی حرکتی نکند) پس وقتی که او به هلاکت رسید و شما زنده بودید، امید است که خداوند رشد و رستگاری را برای ما برگزیند و ما را به خودمان وامگذارد، همان‌طور که در قرآن وعده فرموده است: خدا با کسانی است که تقوا پیشه کنند و کار نیکو انجام دهند (نحل: ۱۲۸).»

بلکه آن امام همام بیش و پیش از هر چیز در پی جهاد با نفس بودند که جهاد اکبر است و هرگز راضی نشدند خود و اصحاب گرانقدرشان دارای رذایل اخلاقی باشند؛ شیعیان و پیروان ما آن کسانی هستند که افکار و درون آنها از هرگونه حيله و نیرنگ و عوام‌فریبی سلامت و تهی باشد. و این‌گونه مردماند که از خشونت و بی‌رحمی‌بری بوده و اهل گذشت و مروت با دوست و مدارای با دشمن خواهند بود: «چنانچه با گوش خود بشنوم که شخصی مرا دشنام می‌دهد و سپس معذرت‌خواهی

حضرت با کمال تعجب در روز عاشورا از دعوت به خیر دست نشست و صرفاً از خشم انقلابی و خدای قاصم جبار سخن نگفت: «من پسر علی هستم که برگزیده خاندان‌هاشم است * هنگام به خود بالیدن، مرا همین افتخار کافی است. نیای من پیامبر اکرم است که بهترین خلق خداست * و ما چراغ خداییم که در زمین می‌درخشد و فاطمه، مادر من است که از سلاله احمد است * و عموی من جعفر که دارنده دو بال نامیده می‌شود. کتاب خدا در میان ما به حق نازل شد * و هدایت در میان ماست و وحی از ما به نیکی یاد می‌کند. ما امان خداییم برای همه خلایق * و این را در میان مردم، پنهان و پیدا می‌گوییم. ما بی‌عهد داران حوض کوثر که دوستان خود را سیراب می‌کنیم * با جامی از رسول خدا و این چیزی است که هرگز انکار نمی‌شود. شیعه و طرفداران ما در میان مردم بهترین طرفداران هستند * و بدخواه ما در روز رستاخیز زیان می‌کند.»

البته در این مرحله چنین نبود که حضرت مماشات کرده و از حق خود گذشته باشند، بلکه میوه کال را نچیدند و منتظر بیداری و آگاهی و تعقل مردم بوده و این حق را به صراحت بیان می‌فرمودند: «خداوند، محمد (ص) را برای خلقتش برگزید و با پیامبری گرمی‌اش داشت و او را برای رسالت خود برگزید. سپس خداوند، او را در حالی نزد خود برد که محمد صلی الله علیه و آله برای بندگان خدا خیر خواسته بود و آنچه را که برای آن



همان دشمنان دین رسول الله‌اند و انگیزه دشمنی آنها نیز دقیقاً انتقام از رسول الله و علی(ع) است. این شعار یزید ملعون پس از حادثه عاشورا است: «ای کاش پدرانم که در بدر به دست یاران پیامبر کشته شدند، شاهد بودند و ناله‌ها و جزع اینان را از شمشیرها می‌شنیدند. پس شادباش می‌گفتند و شاد و خوشحال می‌شدند و می‌گفتند ای یزید دست‌م‌ریزاد. اینقدر از بزرگان و سادات این قوم کشتیم تا با کشته‌شدگانمان در بدر برابر شدند. بنی‌هاشم با ملک و پادشاهی بازی کردند و الا نه خبری آمد و نه وحی الهی در کار بود. من از خندق نیستم، اگر کینه‌ام را از آن پیامبر اسلام نگیرم؛ از آنچه که انجام داده بود.» یادآور می‌شود که در این مرحله شناخت معروف و منکر و رعایت اولویت آنها از هر چیز مهم‌تر است.

۲-۲- قهر و همکاری نکردن بادشمن
خطر از آنجا آغاز شد که معاویه به سال ۵۹ هجری تصمیم گرفت پرسش یزید را به‌عنوان خلیفه پس از خود تعیین کند و برای اطمینان از وقوع چنین امری بر آن شد که در زمان حیات خود از مردم برای او بیعت بگیرد. معاویه خود نخستین کسی شد که با پرسش یزید دست بیعت داد. (مروج الذهب ۳/۳۶ و ۳۷)، آنگاه یزید با ارسال نامه‌ای به حاکم مدینه نوشت: مردم را فراخوان و از آنان بیعت گیر و از بزرگان قریش آغاز کن و نخستین آنان حسین بن علی باشد. (تراثنا، ش ۱۰/۱۶۴)؛ چون حاکم مدینه از امام حسین(ع) بیعت خواست، حضرتش در پاسخ گفت:

در این راستا برخلاف رهبران دنیاجو خود را محور و ملاک حق و باطل نمی‌خواند، بلکه ملاک دوستی و دشمنی را موافقت و مخالفت با رسول الله(ص) معرفی می‌کند که تمامی مسلمین بر آن متفق‌القول‌اند. در این زمینه می‌فرماید: «هر که ما را دوست بدارد و پیرو ما باشد، پس دوستی و محبتش به جهت جدم رسول خدا(ص) است و هرکس با ما دشمن و کینه‌توز باشد، پس دشمنی و مخالفت او به جهت جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) خواهد بود.» و بنابراین تفسیر معروف و منکر دارای ملاکی مشخص و مورد اتفاق گردید و دیگر هیچ مسلمانی نمی‌توانست در مقابل نص دست به اجتهاد بزند و مثلاً مسائل اجتماعی در اولویت اول برای پیامبر اعظم(ص) - مبارزه با گناهان کبیره مستکبران چون شرک، کفر، نفاق، ظلم، استبداد و ... - را به فراموشی سپرده و مسائل ظاهری و پیش‌پا افتاده فردی - مبارزه با گناهان صغیره فردی و ظواهر رهبران - را عمده نماید و یا به نام دفاع از اسلام در پی سرنگونی نظام حاکم بوده تا خود به قدرت برسد. همچنین هیچ گروه و جریانی نمی‌تواند واسطه اعظم بین خدا و خلق را حذف کند و در مبارزه(چه در اختلاف بر سر تنزیل و چه در اختلاف بر سر تأویل قرآن) بی‌اذن پیامبر(ص) و رهنمودهای جاودانه‌اش از خود اجتهاد کند و از دروازه مدینه علم وارد نشود که رسول خدا(ص) فرمودند: «من شهر علمم و علی در آن شهر است.» و اینک در عصر سیدالشهدا(ع) نیز دشمنان،

او را بفهمم، از او می‌پذیرم و گذشت می‌نمایم، چونکه پدرم امیرالمؤمنین علی(ع) از جدم رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) روایت نمود: کسی که یوزش و عذرخواهی دیگران را نپذیرد، بر حوض کوثر وارد نخواهد شد.» و این‌گونه یاوران نادره در تاریخ‌اند که ظلم نسبت به مردم را بر نمی‌تابند و فرمان یزدان را چو فرمان شاه نمی‌خوانند؛ زیرا سیدالشهدا(ع) برای همواره تاریخ بدان‌ها فرموده‌اند: «بپرهیز از ظلم و آزار رساندن نسبت به کسی که یآوری غیر از خداوند متعال نمی‌یابد.» و در این مرحله است که نیروهای انقلابی باید بیاموزند تا مسائل را اصلی - فرعی نموده و حساب دوست(بالقوه و بالفعل) را از دشمن(بالقوه و بالفعل) و افراد بی تفاوت(بالقوه و بالفعل) جدا کنند و به اندک اختلافی دست به تسویه حساب نزنند و قدرت ارتباطی خود را تضعیف نکنند. حضرت در این زمینه فرموده‌اند: «چنانچه دو نفر با یکدیگر نزاع و اختلاف نمایند و یکی از آن دو نفر، در صلح و آشتی پیشقدم شود، همان شخص سبقت گیرنده، جلوتر از دیگری به بهشت وارد می‌شود.»

۱-۲- مقاومت مسالمت‌آمیز و

سلبی

امام حسین(ع) نیز همان روش و سیره برادر بزرگوارش را در مواجهه با معاویه ادامه داد. چه با مجاهدت‌های امام حسن(ع) حق و باطل برای مسلمانان شناخته بود و اصل اسلام در خطر جدی قرار نداشت و هنوز حفظ ارزش‌ها اوجب واجبات بود. در این مرحله تنها دعوت به خیر کارگر نبود و امر به معروف و نهی از منکر ضروری می‌نمود؛ در این مقام است که امام حسین(ع) می‌فرمایند: «برای مؤمن شایسته نیست که ببیند کسی خدا را معصیت می‌کند و از آن جلوگیری و نهی نکند و به نتیجه مطلوب نرساند: «بر هیچ چشم مؤمنی روا نیست که ببیند خدا نافرمانی می‌شود و چشم خود را فروبندد، مگر آنکه آن وضع را تغییر دهد.»

نکته بسیار مهم در این مرحله شناخت معروف و منکر است و حضرت



بازستانند، با ستمگر به مخالفت برخیزد، غنیمت‌ها و بیت‌المال را قسمت کند، زکات را از آنجا که باید بگیرد و بدان‌جا که باید صرف کند.»

آنگاه امام(ع) به همین علمای ربانی، معروفی را که فرو گذارده و منکری را که مرتکب می‌شوند یادآور می‌شود، اما با احترام و ذکر توانایی‌های آنها در شروع سخن: «شما کسانی هستید که به علم شهره‌اید، نامتان به نیکی بر سر زبانها است، به نصیحت و خیرخواهی معروفید، به خدا در نظر مردم مهابت دارید؛ اشراف از شما حساب می‌برند، ضعیفان احترامتان می‌کنند، کسانی شما را بر خود ترجیح می‌دهند که احسانی به آنها نکرده‌اید و حق نعمتی بر آنها ندارید. آنجا که حاجت‌ها برآورده نشود، شما وساطت می‌کنید و پذیرفته می‌شود. در راه با هیبت سلاطین و عزت بزرگان حرکت می‌کنید؛ مگر این همه احترام برای این نیست که انتظار دارند شما وظیفه الهی را انجام دهید و حقوق الهی را به پا دارید؟ پس چرا در بیشتر وظایف کوتاهی می‌کنید، حق امامان را سبک می‌شمارید، حق طبقه زیردست و ضعیف را پای مال می‌نمایید؛ ولی حقوق خود را -که به خیال خودتان دارید- مطالبه می‌کنید؟»

سپس حضرت ملاک‌های قرآنی عالم عامل را برمی‌شمرد تا آنها را به خود آرد: «شما که نه مالی در راه خدا داده‌اید، نه جانی در راه جان‌آفرین نثار کرده‌اید، نه با قوم و قبیله‌ای برای خدا درافتاده‌اید؛ چگونه آرزوی بهشت و همنشین پیامبران و امان از عذاب دارید؟» و پس از نهي آنها از تکیه بر آرزو به جای عمل، خلاف‌های غیرقابل‌انکار قدرتمندان را برای آنها برمی‌شمرد: «می‌بینید که عهد و پیمان‌های الهی(به دست قدرتمندان) شکسته شده و هیچ‌باک ندارید، اما اگر میثاق پدرانتان را زیر پا نهند هراسان می‌شوید؛ تعهدها و قراردادهای پیامبر نقض شده؛ کوران، لال‌ها و زمین‌گیران در شهرها نه سرپرستی دارند نه پناهی؛ نه به آنها که کاری می‌کنند، توجهی دارید. با بند و بست و سازشکاری با ستمکاران خود را آلوده کرده‌اید. همه



و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] از آن روی بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می‌کردند؛ بدین جهت خدا بر آنان خرده و خطا گرفت که از ستم‌گرانی که در برابرشان بودند، اعمال ناروا و تبه‌کاری می‌دیدند و منع نمی‌کردند؛ چون جیره‌خوار و طمع‌کار بودند و از عواقب اعتراض‌ها بیم داشتند(هدایا و مزایا می‌گرفتند و به اسم تقیه و حفظ جان و مصلحت، لب فرومی‌بستند)؛ با اینکه خداوند فرموده: "از مردم نترسید، از من بترسید." و فرموده: "مردان و زنان مؤمن دوست و یاور یکدیگرند، به نیکی امر و از بدی جلوگیری می‌کنند، نماز می‌گذارند...!" خداوند نخست امر به معروف و نهي از منکر را به عنوان یک واجب ذکر کرده، چه او آگاه است که اگر این وظیفه انجام گیرد و اجرا شود؛ وظایف دیگر همه چه سخت و چه آسان روبه‌راه گردد؛ زیرا امر به معروف به اسلام دعوت کند، حقوق ستم‌دیدگان را

«ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و یزید فاسق می‌گسار و آدمکش است و مثل من با مثل او بیعت نکند و در سخنی دیگر فرمود: و اسلام را باید وداع گفت، آنگاه که این امت به حاکمی چون یزید مبتلا شود و...». حضرت در این مرحله از مبارزه در آخرین دیدارش از مکه، از موقعیت کنگره حج استفاده نمود، شخصیت‌های علمی را که در آن سرزمین گرد آمده بودند، فراهم ساخت تا مسئولیت آنها را در دفاع و مبارزه با باطل گوشزد فرماید، ابتدا وظیفه امر به معروف و نهي از منکر را متذکر شده و به قرآن احتجاج فرمود: «مردم از آن نکوهش‌ها که خداوند به منظور پند دوستانش از علمای یهود کرده؛ عبرت بگیرید که می‌فرماید: چرا عالمان ربانی و دانشمندان آنان را از سخنان گناه‌آلود و حرام‌خواریشان باز نمی‌دارند؟ راستی که بد کاری می‌کنند. و باز می‌فرماید: «از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود



شده‌اند و در خاموش کردن نور پیامبرتان (ص) کوشیده‌اند. خدا ما را بس است، توکل ما بر اوست، به درگاهش بازگشته و بازگشت همه به سوی اوست.» ملاحظه می‌شود که در این مرحله، منکری بالاتر از خیانت و ستم بر مردم و باج‌گیری از آنها و حکومت بی‌رحم و بی‌انصاف نیست و به جای نهبی مردم ضعیف از منکرات دست چندم، ابتدا باید علما را از تنها گذاردن مردم و هزینه ندادن برای مبارزه نهبی کرد.

۳- مبارزه مسلحانه

امام حسین (ع) تا جایی که یزید جسارت نکرد و از حضرت بیعت نخواست، حتی در مرحله تحمیلی مبارزه قهرآمیز حاضر نشد به مبارزه مسلحانه پردازد و این را در خطبه خود خطاب به کسانی که برای محاصره او به کربلا آمده بودند، فرمود: «اما بعد، ای مردم! اگر شما تقوا در پیش گیرید و حق را برای اهلش شناسید، خدا از شما خشنودتر خواهد گشت و ما خاندان محمد به داشتن ولایت این امر بر شما شایسته‌تر هستیم از این مدعیانی که از آن بی‌بهره‌اند و در میان شما به ظلم و تجاوز می‌گردند و اگر ما را خوش نمی‌دارید و این حق را برای ما نمی‌شناسید، که در این صورت این نظر شما جز آن چیزی است که نامه‌های شما به من می‌گوید و پیک‌های شما به من گفته‌اند، پس من از نزد شما برمی‌گردم.»

اما آنگاه که مردم در این حادثه سخت از آزمایش سرافکننده بیرون آمده و حضرت را در کربلا تنها گذاردند؛ یزید و مشاورانش پیروزی نظامی خود را مسجل می‌دیدند و جز به خونریزی قانع نشده و جنگ و رویاروی با حضرت و زن و بچه و یاران اندکش را غنیمت شمردند. در این مقام است که روح حماسی سیدالشهدا (ع) به خلجان آمده و شعار آزادگان همواره تاریخ در همه نهضت‌ها و انقلاب‌ها را سر داده و روز عاشورا فرمودند: «مرگ با عزت از زندگی ذلیلانه برتر است. مرگ برتر از همراه شدن با عار و خواری است و خواری از ورود در آتش برتر است.» و با عمل خود و این سخنان جاودانه به دشمنانش نشان داد که نه دین دارند و نه حر و آزاد هستند: «وای بر شما ای پیروان آل سفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید، پس حداقل در دنیای خودتان آزادمرد باشید.» و از این رو دیگر زندگی با آنها را جز ننگی برای خود ندانست و به هر قیمتی به جنگ و عدم سازش با آنها رضایت داد و فرمود: «به درستی که من از مرگ نمی‌هراسم و آن را جز سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران و ظالمان را عار و ننگ می‌شناسم.»؛ اما در روز عاشورا نیز هرگز از جاده صلاح و سداد بیرون نرفته، آرامش خود را از کف نداده و با تسلط بر اعصاب خود به جای کینه‌جویی و انتقام‌کشی مردم جاهل را به خیر دعوت کردند تا شاید حتی یک نفر از هلاکت در دنیا و آخرت رهایی یابد.

اصالت نداشتن جنگ و خشونت

از آنچه که گذشت و آنچه خواهد آمد به‌خوبی مشخص

این رفتارها همان منکراتی است که خدا دستور داده از آنها جلوگیری کنید، ولی شما غافلید، مصیبت شما از همه مردم بیشتر است؛ زیرا بر مسند علم تکیه زده‌اید و ای کاش حس و حرکتی داشتید. این مصیبت‌ها بدان جهت است که جریان کارها و احکام باید به دست دانشمندان خداشناس باشد که بر حلال و حرام خدا امین‌اند، اما این مقام را از دست شما رفته‌اند. آنگاه حضرت برای آنکه راه هرگونه توجیه را ببندد، راز این بی‌عملی علما را برملا می‌کند: «این عقب‌نشینی هیچ موجب و باعنی ندارد، جز تفرقه و کناره‌گیری شما از حق و اختلاف کلمه در سنت پیامبر (ص) با وجود دلیل‌های آشکار و واضح. اگر شما مردمی بودید که در برابر اذیت و آزار مقاومت داشتید و در راه خدا از مال دریغ نمی‌کردید، کارهای خدا به دست شما بود و منشأ و مرجع هر کار شما بودید؛ اما افسوس که ستمگران بر مقام خود مسلط کرده و امور الهی را به دست آنها سپرده‌اید تا بر اساس شبهه کار کرده و در طریق شهوت‌رانی گام

نهند. آنچه جباران را بر مقام شما مسلط ساخته این است که شما از مرگ گریزانید و به این زندگی ناپایدار دلخوش هستید.» و چقدر زیبا حضرت عامل و باعث انحرافات اجتماعی را نه مردم بی‌دفاع که علمای آنها معرفی می‌کند: «خلق ضعیف را تسلیم آنها کرده‌اید، جمعی برده‌وار بی‌اراده و مقهورند و گروهی گرسنه و مغلوب. ستمگران به دلخواه در امور مملکت تصرف می‌کنند، با هوسرانی رسوایی‌ها به بار آورند، سیرت اشرار پیش گیرند و بر خدای جبار دلیری کنند.» و در اثر این کوتاهی علما، نقش

تبلیغات یکسویه دشمن را گوشزد می‌فرماید: «در هر شهر گوینده‌ای بر فراز منبر دارند. همه مملکت را قبضه کرده‌اند، دستشان همه‌جا باز است؛ مردم چون برده در برابرشان نیروی دفاع ندارند. این بیدادگران برخی جبار و سرکش‌اند و برخی با کمال سخت‌گیری همه قدرتشان را به رخ ناتوانان می‌کشند و فرمانروا به مبدأ و معاد ایمان ندارد.» و بعد پرده ریا از چهره ستمگران برمی‌کشد و ویژگی ناهمخوان آنها را با دینداری هویدا ساخته تا با تکیه بر ظواهر اسلام بر مردم حکم نرانند: «شگفتا و چگونه در شگفت نباشم که سرزمین اسلام قبضه کسانی است که یا خائن و ستمکارند، یا باج‌گیر و نابکار و یا حکمرانی بی‌رحم و بی‌انصاف. میان ما و شما در آنچه کشمکش داریم، داور خداست و قاضی اختلافات‌مان هم اوست.» و در پایان برای رفع هرگونه شبهه نسبت به قدرت‌طلبی، هدف اصلاحی خود را برمی‌شمرد: «خداوند! تو آگاهی که آنچه به دست ما صورت گرفت، نه به طمع جاه و قدرت بود، نه در طلب ثروت و مال. ما خواستیم نشانه‌های دینت را ارائه دهیم و در شهرهای تو دست به اصلاح بزنیم. باشد که بندگان مظلوم تو روی آسایش و امنیت ببینند و آسوده‌خاطر به طاعت تو برخیزند. ما می‌خواهیم واجبات تو و سنت‌های پیامبر (ص) و احکام ترا اجرا کنیم.» و انتظار خود از علمای ساکت را گوشزد می‌فرماید: «شما باید به کمک ما برخیزید، در حق ما انصاف دهید که ستمگران بر شما مسلط

◀◀ نیروهای انقلابی باید
بیاموزند تا مسائل را اصلی
- فرعی نموده و حساب
دوست (بالقوه و بالفعل) را از
دشمن (بالقوه و بالفعل) و افراد
بی تفاوت (بالقوه و بالفعل) جدا
کنند و به اندک اختلافی دست
به تسویه حساب نزنند و قدرت
ارتباطی خود را تضعیف نکنند.



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳





می‌شود که علیرغم تبلیغات طرفداران خشونت و درگیری، حضرت به جنگ اصالت نداده و از شر و طعم نفرت‌انگیزش می‌گوید و البته هم‌زمان فرمان می‌دهد که جنگ آمادگی می‌خواهد و نباید از شر دشمن غافل بود: «بدانید که جنگ، شرتش شتابنده است و طعمش زشت و نفرت‌انگیز؛ پس هر کس که خود را برای آن آماده کند و ساز و برگش را فراهم آورد و پیش از فرارسیدن هنگامه جنگ، پیکر خود را از زخم‌های آن دردمند نکند جنگ را برده است؛ اما آنکه پیش از رسیدن فرصت و زمان جنگ و آگاه شدن از توانایی جنگی خود به آن مبادرت ورزد، مستحق آن است که سپاهیان خود را سودی نرساند و خوبش را نیز به نابودی اندازد.» و نباید در حال اضطراب از جنگ رویگردان شد، چنانکه در روز عاشورا به دشمنی که از او بیعت می‌خواست تا مردم را بفریب فرمودند: به خدا سوگند، نه دست ذلت و خواری به شما میدهم و نه چونان بردگان می‌گریزم. و حضرت دلیل ناگزیر شدن کارزار عاشورا را هم چنین می‌فرماید: «هان! این حرامزاده پسر حرامزاده مرا میان دو چیز مختیر کرده است، میان شمشیر و تن دادن به خواری و هیبهات که ما تن به ذلت و خواری دهیم. خدا و رسول او و مؤمنان و دامن‌های پاک و مطهری - که ما در آن پرورش یافته‌ایم - و دل‌های غیرتمند و جان‌های بزرگ‌منش، این را از ما نمی‌پذیرند که فرمانبری از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه ترجیح دهیم.» اما با این همه هیچ حرص و ولعی برای شروع جنگ نداشته، بلکه بیش از آن به معنویت خود و اصحاب خود و نجات مردم بی‌خرد در جناح مقابل می‌اندیشد و شب عاشورا - که لشکر عمر سعد خواست حمله را آغاز کند - به برادرش بوفضائل (ع) فرمود: «به‌طرف آنها برو، اگر توانستی آن را تا فردا تأخیر بینداز و حمله آنها را امشب از ما دفع کن تا اینکه امشب برای پروردگاران نماز بخوانیم و دعا کنیم و استغفار کنیم، زیرا خدا می‌داند که نماز برای او و تلاوت قرآن و دعای زیاد و استغفار را دوست دارم.» جنگ‌طلبان دنیا بدانند سیدالشهدا (ع) اگرچه به غیرت‌ورزی و نه‌راسیدن از دشمن امر می‌کند، به همان اندازه از قساوت نسبت به مردم ضعیف نهی می‌فرماید: «بدترین خصلت پادشاهان عبارت است از ترس در مقابل دشمنان، قساوت در مورد ضعیفان و بخل ورزیدن هنگام بخشش.» و این ملاک سنجش دینداری رهبران نهضت و انقلاب‌های اسلامی است که در مقابل دشمن چه احساسی دارند و در مقابل مردم خود چه خلق و خویی از خود بروز می‌دهند؟ اگر خشم و غضب و غیرت‌ورزی خوب است، بیش و پیش از همه به کار مبارزه با دشمن و نه‌راسیدن از او می‌آید و نباید هرگز این نیروی دفع ضرر، به قساوت قلب تبدیل شده و در جهت تعدی به حقوق مردم ضعیف خود به کار گرفته شود. مسعودی درباره رفتار یزید با رعیت می‌گوید: «فرعون در کار رعیت از او عادل‌تر و در کار خاصه و عامه مردم خویش منصف‌تر بود!» (مروج الذهب، ۳/۷۷ و ۷۸). بنابراین آنها که در سرتاسر تاریخ تشیع و در عرض جغرافیای کنونی خود را ابن‌الحیدر می‌خوانند و گاه شلیک خشم و خشونت خود را متوجه مردم بی‌دفاع می‌کنند و به جای ایجاد رعب و وحشت در دل مستکبران، ترس در دل مردمان خود می‌نشانند، بدانند

که امام حسین (ع) اسوه شجاعت (نترسیدن در عین خردمندی) بوده و از کشته شدن با عزت به دست دشمن نمی‌هراسید: «جایگاه من جایگاه کسی که از مرگ بترسد نیست. مرگ در راه عزت و احیای حق چقدر پیش من آسان است، مرگ در راه عزت چیزی جز حیات جاودانه نیست و زندگی با ذلت جز مرگ و نیستی - که هیچ حیاتی همراه ندارد - نیست، آیا مرا با مرگ می‌ترسانید. آیا بیش از کشتن من می‌توانید؟ آفرین به مرگ در راه خدا، ولی شما نمی‌توانید شکوه مرا نابود کرده و عزت و شرافتم را از بین ببرید.» صف سالار شهیدان از صف افراد متهور و بی‌باک (اما بی‌خرد) که هرگونه خشونت روانی و فیزیکی (بی‌ادبی و دروغ و مکر و فریب و تهمت و افترا و ظلم بر خود و زن و فرزند افراد مبارز و...) را برای رسیدن به قدرت و یا ماندگاری در آن مجاز می‌دانند، جداست. روش مکتبی حسین بن علی (ع) باید به تربیت آزادگان بری از هرگونه رنگ تعلق بینجامد، کسانی که اولویت اول مبارزه را فراموش نکنند و به ظواهر دنیا مشغول نگردند. چنین اسلامی ادامه دین حنیف ابراهیم (ع) بوده و هر موحد صاحب کتابی چون بولس سلامه مسیحی نیز بدان اقتدا نموده و خواهد سرود: «هرگاه از امام حسین (ع) به عنوان شهید یاد شود، روزگار آزادمردانی را می‌پرورد که ندا می‌دهند: دولت ستم نباید باشد» و ما این شعار شعورآفرین را از قول امام حسین (ع) سر داده‌ایم که: «هر مستبد ستمگر یا باید بمیرد و یا از صحنه تاریخ محو شود.» اما نه به هر قیمتی، بلکه با اصالت دادن به صلح و مبارزات مسالمت‌آمیز و البته هم‌زمان، داشتن آمادگی جهت دادن هرگونه هزینه اضطراری در مقابل جنگ‌طلبان و تلاش جهت رسیدن به جهانی بدون استبداد و خشونت.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- آمدی، عبدالواحد (۵۱۰ ه.ق.). غررالحکم، ترجمه محمدعلی انصاری (۱۳۸۲)، قم: امام عصر "عج"، چاپ دوم
- ۳- جعفری، محمدتقی (۱۳۸۱). امام حسین «ع»، تهران: موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چاپ دوم
- ۴- جعفریان، رسول (۱۳۷۷). حیات فکری و سیاسی امامان شیعه «ع»، قم: انصاریان، چاپ دوم
- ۵- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- ۶- الحرائی، ابو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه (۱۳۵۴). تحف العقول. ترجمه احمد جنتی عطایی، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة
- ۷- مدرسی، محمدتقی (۱۳۶۹). امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آریز، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، چاپ دوم
- ۱- <http://www.hadithlib.com>
- ۲- <http://publicrelations.tums.ac.ir>
- ۳- <http://arabic.bayynat.org>
- ۴- <http://www.hadithlib.com>

و امر آنان واجب باشد، بلکه باید هشیار شوند و متوجه گردند و هشدار لازم است و به همین جهت اگر هم جایی خطا و اشتباهی مرتکب شوند، با اندک هشدار متوجه شده و جبران اشتباه کرده و به صراط عدالت باز می‌گردند و از این که به آنان هشدار داده شود و خطای آنان نمایانده گردد و به راه راست سوق داده شوند، نه تنها ناراحت نمی‌شوند بلکه بسیار شادمان و سپاسگزار هشدار دهنده خواهند بود. (۱) گاهی هم ممکن است آنان بر حق و عدل باشند و از دید ما مرتکب ناصوابی شده یا وظیفه‌ای را ترک کرده‌اند و به نظر ما هشدارشان لازم است که در این صورت هم هشدار دهنده را گرامی داشته و با آگاهی دادن از وجه کار خود قانع و همراه می‌سازند از این رو نسبت به امامان و قدرتمندان حق مدار و عادل جامعه از عبارت "النصیحه لائمہ المسلمین" (۲) استفاده شده تا آگاهی دهد که این حاکمان و قدرتمندان به خیرخواهی شما محتاج‌اند تا به اشتباه و خطا نیفتند و اگر خطایی از آنان سر زد، زود متوجه شده و جبران کنند و این حقی است که آنان بر عهده شما دارند و باید ادا شود. اما امر و نهی قدرتمندان، رهبران و حاکمان ستمگر، خودکامه و دیکتاتور یا متمایل و منحرف شده به سوی خودکامگی و دیکتاتوری (در رتبه‌های مختلف حکومت) کاری است سخت و همراه با خوف و خطر که جرأت، ایمان و جانبازی لازم دارد و به همین جهت چنین امر و نهی‌ای "افضل الجهاد؛ بزرگترین جهاد" خوانده شده است. رسول خدا فرمود: "افضل الجهاد کلمه عدل عند امام جائز؛ (۳) برترین جهاد گفتن سخن حق به سردمدار ستمگر است." امر به معروف و نهی از منکر حاکمان، رهبرانی که از صراط حق لغزیده و به گناه و ستم میل کرده و می‌روند تا در دامن آن سقوط کنند، ارزشمندترین امر به معروف و نهی از منکر است که آنان را از درافتادن به دامن این‌هاویه سوزان حفظ می‌کند و می‌رهاند و به سعادت می‌رساند و جامعه را از سوختن به آتش ستم آنان حفظ می‌کند.

۲- قدرت و مسؤولیت بیشتر عالمان

امر به معروف و نهی از منکر بر کسانی واجب است که عالم به معروف و منکر بوده و سخنشان نفوذ و تأثیر داشته باشد. امام صادق (ع) فرمود: "إنما هو علی القوی المطاع، العالم بالمعروف من المنکر؛ (۴) امر به معروف و نهی از منکر بر عهده عالمان قدرتمندی است که در جامعه مورد نظر و اطاعت هستند." عالمان جامعه از مقام و مکانت اجتماعی والایی برخوردارند و امر و نهی آنها بی‌شک تأثیر گذار بوده و هست و به همین جهت این وظیفه و تکلیف بر آنها مؤکدتر بوده و ترک این وظیفه از جانب آنان ویرانگرتر است و قرآن هم عالمان را بر ترک این واجب به شدت مذمت کرده است. علمای اعلام بیشتر از بقیه افراد مکلف به این تکلیف می‌باشند و در قیامت مورد مؤاخذه شدیدتر قرار خواهند گرفت که آیا به وظیفه خود قیام کردند یا به هزاران دلیل سست و غیر قابل قبول در دادگاه عدل، از زیر بار این تکلیف شانه خالی کردند. با توجه به این دو نکته است که امام حسین بن علی (ع) در دوران امامتش و



خطابه نو بیخ آمیز امام حسین (ع)

خطاب علما و فقیهان زمان

احمد حیدری

(پژوهشگر علوم و معارف دینی)



آنچه جامعه اسلامی را در طریق هدایت نگه می‌دارد و ضامن اجرای دین در جامعه بوده و زمینه رشد و تعالی انسان‌ها را فراهم می‌کند، دو فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر است که در قرآن و روایات مورد تأکید بسیار قرار گرفته‌اند. این دو فریضه از دو جهت مورد عنایت خاص می‌باشند:

۱- افضل الجهاد

امر به معروف و نهی از منکر همه کسانی که معرفی می‌شوند، آگاهانه و به اختیار ترک می‌کنند یا مرتکب منکری می‌گردند، واجب است و طبیعی است که امر و نهی کسانی که ضعیف و زیر دست یا هم‌ردیف ما می‌باشند، کار شاقی نیست و خطری ندارد و منفعتی را تهدید نمی‌کند اما امر و نهی قدرتمندان و حاکمان هم خطر دارد و هم تهدیدی علیه منافع امر و نهی‌کننده است و کسی که می‌خواهد حاکمان و قدرتمندان را امر و نهی کند، باید خود را برای مرگ، زندان، تبعید، محرومیت از حقوق و... آماده کند. طبیعی است که حاکمان و قدرتمندان عادل و مؤمن را (در هر مرتبه‌ای از هرم قدرت که باشند) امر و نهی نمی‌کنند و نیاز به امر و نهی آنان نیست زیرا ایمان و عدالت آنان مانع از ترک واجبات و ارتکاب ظلم و ستم و حرام و گناه؛ و سوق دهنده به سوی انجام واجبات و تعهدات آنان نسبت به خدا، دین، جامعه و مردم می‌باشد و بر میثاق و پیمانی که با خدا و مردم بسته‌اند، وفادارند. بلکه ممکن است حاکمان و قدرتمندان عادل و با تقوا به خطا و اشتباه مرتکب ظلم و ناصوابی شده یا وظیفه‌ای را نادانسته و نهند ولی چون علم و عمد ندارند، کارشان ارتکاب حرام و ترک واجب نیست تا نهی



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۶۳



بعد از شهادت برادر بزرگوارش علمای اعلام زمانش را در منا جمع کرد و خطابه مفصل و توبیخ آمیزی را خطاب به آنان خواند. در ماه محرم و در دهه ارزشمند امر به معروف و نهی از منکر به عنوان عرض ارادت به این امام همام بر آن شدیم تا خطبه ارزشمند حضرتش خطاب به عالمان و فقیهان زمانش و عالمان و فقیهان همه تاریخ را بازخوانی کنیم، بدان امید که گوش‌های بیشتری برای شنیدن این سخن آمادگی داشته و به اجابت دستور امام، امر به معروف و نهی از منکر حاکمان و رهبران و قدرتمندان بیش از پیش سرلوحه عمل علمای اعلام زمانمان قرار گیرد و نابسامانی‌ها به سامان ختم گردد. ان شاء الله.

تاریخ ایراد این خطبه توبیخ آمیز به درستی معلوم نیست ولی از قراین بر می‌آید این خطبه را امام حسین (ع) بعد از شهادت برادرش امام مجتبی (ع) و در دوران حکومت معاویه بن ابی سفیان ایراد کرده است. از عالمان شیعه این شعبه حرانی این خطبه را نقل کرده (۵) و بقیه از او نقل نموده‌اند. از علمای اهل سنت نیز ابو جعفر اسکافی این حدیث را با عباراتی مفصل‌تر نقل نموده است (۶). بنابر نقل اسکافی خطبه این گونه شروع می‌شود:

«أوصيكم عبادالله بتقوى الله وأحذركم الدنيا وما فيها من الغضارة والبهاء والكرامة والبهجة التي ليست بخلف مما زين الله به العلماء و بما أعطوا من العقبى الدائمة والكرامة الباقية، ذلك بأن العاقبة للمتقين والحسرة والندامة والويل الطويل على الظالمين. فاعتبروا بما وعظ الله به أوليائه من سوء ثنائهم على الأخبار إذ يقول: "لولا ينهاهم..."; ای بندگان خدا شما را به تقوای خدا سفارش می‌کنم و از دنیا و گرایش به نعمت‌های خیال‌انگیز و مقام و موقعیت نشاط‌زای آن که ارزش جایگزینی برای آنچه خدا به عنوان زینت برای (شما) عالمان پسندیده و کرامت و نعمت‌های آخرت که به (شما) عالمان عطا خواهد کرد، ندارد؛ حذر می‌دهم چه این که آخرت برای با تقویان است و حسرت، پشیمانی و عذاب طولانی برای

◀◀ اگر عالمان و فقیهان صرفاً برای رضای خدا و انجام وظیفه و بدون هیچ چشمداشت مادی و غیر مادی به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند و این بی‌غرضی مادی را به جامعه بباورانند و اگر عموم باور کنند که نزاع قدرت نیست و انتقادات و اعتراض‌ها نه برای رسیدن به سهم بیشتر بلکه صرفاً برای دفاع از حقوق بندگان خدا و جلب رضای خداست، بدون شک به پشتیبانی از امر و نهی کنندگان رو می‌آورند و اقبال عمومی متوجه آنان می‌شود اما وقتی عالمان پیشگام در امر به معروف و نهی از منکر نباشند و امر به معروف و نهی از منکرها هم به اغراض مادی آلوده باشد، به طور طبیعی مردم از عالمان رومی گردانند و امر و نهی آنها هم تأثیر گذار نبوده و حاکمان را به گوش دادن و انمی دارد.

ستمگران؛ پس از نصیحت‌های خدا به اولیایش در قالب سرزنش از مجتهدان یهود و نصارا عبرت بگیرید آنجا که می‌فرماید: چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه‌آمیز و خوردن مال حرام، نهی نمی‌کنند؟! چه زشت است عملی که انجام می‌دادند! (۷) کافران بنی اسرائیل، بر زبان داوود و عیسی بن مریم، لعن (و نفرین) شدند!... آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند، یکدیگر را نهی نمی‌کردند چه بدکاری انجام می‌دادند! (۸)

نکته مهم

مخاطب امام، فقیهان و علمای زمان هستند و غالب آنان در غایت زهد و فقر زندگی می‌کردند و از دنیا و مقام دنیایی و... بهره‌ای نداشتند با این وجود امام در همان ابتدا و به عنوان مهمترین هشدار آنها را از دنیاگرایی منع می‌کند و به آخرت گرایی سوق می‌دهد!! واعجباً! این دنیا گرایی کدام است و چگونه می‌باشد؟ آنان که از صاحب منصبان حکومت نبودند و مقرری کلان نداشتند و... آنان که در کمال فقر زندگی می‌کردند و به

تعلیم و تعلم قرآن، فقه، کلام و دیگر علوم اهل بیت مشغول بودند و در عبادت و اطاعت و فقیر نوازی و... غرق بودند، پس چرا امام آنان را از دنیاگرایی برحذر می‌دارد و به آخرت گرایی می‌خواند؟ دنیاگرایی آنها همان حفظ جان و مقام و موقعیت معنویشان بود که آنان را به سکوت و ندیدن و نشنیدن واداشته بود. جلوی چشم آنان حدود خدا زیر پا نهاده می‌شد، حقوق بندگان خدا چپاول می‌شد، بی‌گناهان به حبس کشیده می‌شدند و خوششان به ناحق ریخته می‌شد، عهد و پیمانها نقض می‌گشت و...؛ و آنان گویا ندیده و نشنیده، به درس و بحث و عبادت و اطاعت خود مشغول بودند و و صدای اعتراضی از آنان بر نمی‌خاست؛ این بود که خداوند آنان را به شدت توبیخ می‌کند. آنان از اعوان و یاران حاکمان ستمگر نبودند بلکه بر ستم حاکمان چشم پوشیده و گوش بسته و باری و فریادری خود را از محرومان و مظلومان و ضعیفان دریغ داشته بودند.

امام دنیاگرایی آنان و بی‌رغبتیشان به آخرت را این گونه تصویر می‌کند: «و إنما عاب الله ذلك عليهم لأنهم كانوا يرون من الظلمة الذين بين أظهرهم الأمر المنكر من الفساد في بلادهم فلا ينهون عن ذلك رغبة فيما كانوا ينالون منهم ورهبة مما كانوا يحذرون»؛ خداوند فقط بدین دلیل بر آنان عیب می‌گیرد که می‌بینند حاکمان ستم می‌کنند و مرتکب منکر و زشتی می‌گردند و در کشور فساد می‌نمایند ولی آنان را نهی نمی‌کنند خود را به ندیدن و نشنیدن می‌زنند و نمی‌خواهند ببینند و بشنوند، تا تکلیفی بر دوششان نیاید در حالی که باید گوش‌ها را برای شنیدن تیز و چشم‌ها را برای دیدن باز کنند و پی جویی نمایند و اطلاع بگیرند و استیضاح و نهی کنند و مخالفت خود را آشکار سازند و... از نگاه امام (ع) آنچه آنان را به ندیدن و نشنیدن می‌زند، دل‌بستگی به کمک‌هایی است که از طرف حاکمان به سوی آنان سرازیر است و ترس از قدرت و سطوتی است که حاکمان از خود به نمایش گذاشته‌اند. در حالی که



نمی‌گیرید و با عملتان به یاری آنان بر نمی‌خیزید و با مسامحه و سازشکاری نزد ستمگران، امنیت خود تضمین می‌کنید! خدا به شما امر کرده در همه موارد فوق به نهی و جلوگیری برخیزید و شما خود را به غفلت زده‌اید!

علمای مصیبت زده!

بعد از این که امام حسین(ع) عالمان دین و فقیهان امت را به وظیفه فراموش شده امر به معروف و نهی از منکر یادآور شده و مقام و منزلت خدایی آنان در بین امت را یادآور گردید و نتایج زینبار سستی و کوتاهی‌شان در انجام امر به معروف و نهی از منکر را تصویر کرد؛ آنان را مصیبت زده‌ترین گروه معرفی نمود. اگر عالمان و فقیهان امت به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل می‌کردند و اگر چشم امید به کمک‌های حاکمان قدرتمند نداشتند و ترس جان و مال و فرزند آنان را از امر و نهی باز نداشته بود، روز به روز بر قدرت، مکان و هیبتشان افزوده می‌شد و حاکمان و قدرتمندان خود را موظف می‌دیدند در همه امور به آنها مراجعه کنند و مشورت و هدایت بگیرند و نظر و رأیشان با حرمت تمام، شنیده و رعایت می‌شد اما این طمع و ترس شجاعتشان را گرفت و حاکمان ستم پیشه را بر آنان جسور ساخت و هیبت آنان را فرو ریخت، دیگر نه از آنان نظر و مشورت می‌طلبند و نه به رضایت و خشمشان اهمیتی می‌دهند و می‌دانند که بین عموم جامعه جایگاهی ندارند که از آن ترسیده شود.

◀ اگر به تحمل آزار و اذیتی که به طور طبیعی متوجه امر به معروف و نهی از منکر کنندگان است، کمر همت ببندید و سختی‌های حق‌گویی و حق‌طلبی و یاری حق را به جان بخرید، دوباره سررشته امور به دستتان می‌گردد. اما فعلاً شما خود ستم‌پیشگان را بر مصدر نشانده و امور را به آنان واگذارده‌اید.

ترجیح می‌دهند! ای گروهی که اگر کسی حاجتی برآورده نشده از دیگری داشته باشد، شما را به شفاعت می‌برد! ای پیماینده راه‌ها به هیبت پادشاهان و بزرگان! آیا، جز به خاطر امید به قیامتان به انجام وظایف و دفاعتان از حق و عدل (به همان اندازه که انجام داده اید) بوده که به این نعمت‌ها و کرامت‌ها رسیده‌اید؟ با این که شما فقط به بعضی از وظایف قیام کرده و از حق و عدل تا حدودی دفاع کرده‌اید (و با این اقدام محدود شما، چنین انتظاری در اذهان شکل گرفته و به شما چنین امیدی بسته‌اند و بدین جهت شما را گرامی می‌دارند و امرتان را اطاعت می‌کنند) و بسیاری از مواقع قصور و تقصیر داشته‌اید. چه بسیار از حقوق ضعیفان که ضایع کرده و از حقوقی که برای خود گمان داشتید، دفاع نمودید! شما به این مقام و مرتبه در نزد خلاق رسیده اید بدون این که مالی صرف نمایید یا جانی به خطر اندازید یا با عشیره و قومی به خاطر خدا دشمنی نمایید.

توبیخ شدید امام(ع)

"ای آرزومندان بهشت و همسایگی رسولان! ای خواستاران امان از عذاب خدا! من بر شما آرزومندان بیمناکم که مبدا عذاب کوبنده خدا بر شما فرود آید! شما منزلتی خدایی یافته‌اید و به خاطر انتساب به خدا و دین خدا، نزد خلاق صاحب جاه و مقام و کرامت شده‌اید ولی کرامت خلاق و خدانشناسان را مراعات نمی‌کنید! می‌بینید که پیمان‌های خدایی (حدود و قانون‌های خدا و عهد و میثاق‌هایی که با خدا و خلق خدا بسته شده) شکسته می‌شود و نقض می‌گردد اما بی‌تاب نمی‌شوید و از کوره به در نمی‌روید در حالی که اگر به پیمان‌هایی که پدران‌تان بسته‌اند، کوچکترین تعرضی شود، بر می‌آشوبید! ذمه و امان و قانون پیامبر(ص) کوچک شمرده می‌شود، کوران، گنگان و زمینگیران در شهرها رها و سرگردانند (و حمایت و سرپرستی و اداره نمی‌شوند) و رحمت و دلسوزی از شما بروز نمی‌کند! از مقام منزلتی که دارید برای دفاع از آنها بهره

خداوند به همه و به این عالمان اعلام کرده که دهنده فقط خداست و فقط اوست که می‌تواند بگیرد و غیر او، هیچ قدرتی ندارد مگر به اذن و اراده او، پس سزاوار است که فقط از خدا ترسیده شود و از غیر خدا از جمله حاکمان و قدرتمداران ستم پیشه خوف و هراسی به دل راه نیابد: از مردم نهراسید! و از من بترسید! (۹)

نتایج مبارک امر به معروف و نهی از منکر

امام در ادامه خطبه، آیه ۷۱ توبه: ﴿الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾ را تلاوت فرموده و می‌گوید: "خداوند در این آیه در توصیف زنان و مردان مؤمن، ابتدا از عمل آنها به واجب امر به معروف و نهی از منکر شروع می‌کند زیرا می‌داند که اگر این واجب به درستی و در سطح گسترده بخصوص نسبت به قدرتمندان و صاحبان قدرت و مال، اقامه شود و حقش ادا گردد، بقیه واجبات هم از آسان تا سخت، اقامه می‌شوند چه این که این دو واجب دعوت‌کننده به تسلیم در برابر دین و حق بوده و علاوه، به دادن حقوق ستمدیدگان، مخالفت با ستمگران، تقسیم صحیح اموال عمومی و غنیمت‌ها، گرفتن مالیات‌ها و رساندنش به مستحقان سوق می‌دهد."

نعمت و بخشش‌های خدا بر عالمان دین

آن‌گاه امام(ع)، عالمان و فقیهان را مخاطب ساخته و می‌فرماید: "ای جماعت! ای جماعتی که به عالم بودن مشهور، به نیکی نامدار و به خیرخواهی جماعتی که در نزد مردم هیبت و مقام دارید (و به همین جهت، امرتان به سرعت شنیده و اجرا می‌شود) و صاحبان جاه و مقام از شما می‌ترسند و ضعیفان و زیردستان جامعه شما را گرامی می‌دارند و به شما امیدوارند؛ ای کسانی که دیگران بدون این که به شما بدهی‌ای داشته باشند و خیری از شما بدانان رسیده باشد، شما و خواست شما را بر خود و خواست خود



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۶۵



امام خطاب به عالمان و فقیهان می‌فرماید:

"مصیبت و ماتم شما در این شرایط از همه بیشتر است زیرا اگر بدانید! جایگاه شما را گرفته‌اند(هدایتگران و رهبران جامعه باید شما باشید و همه باید به دست و دهان شما بنگرند) سر رشته امور باید در دست شما باشد و حکم‌ها را باید به واقع شما صادر کنید(یعنی حاکمان با

مشورت و نظر خواهی از شما و عمل به رأی و نظراتان حکم صادر کنند و امر و نهی نمایند و در واقع آنان مجری علم و فقه شما باشند) که عالم به دین و حلال و حرام خدا هستید ولی این منزلت و جایگاه از شما گرفته شده است(و حاکمان در تصرفات و رفتارهای حکومتی خود، از علم و فقه شما کمک نمی‌خواهند و به رأی خود عمل می‌کنند) زیرا می‌دانند شما متفرقید و ید واحد نیستید و خودتان همدیگر را خنثی می‌کنید." شما با اختلاف‌های ناحق در سنت و دین با وجود وضوح حق، دیگر جماعت و قدرتی ندارید تا برایتان حرمتی قائل شوند.

راه چاره و نجات

"اگر به تحمل آزار و اذیتی که به طور طبیعی متوجه امر به معروف و نهی از منکر کنندگان است، کمر همت

◀◀ **مصیبت و ماتم شما در این شرایط از همه بیشتر است زیرا اگر بدانید! جایگاه شما را گرفته‌اند سر رشته امور باید در دست شما باشد و حکم‌ها را باید به واقع شما صادر کنید که عالم به دین و حلال و حرام خدا هستید ولی این منزلت و جایگاه از شما گرفته شده است زیرا می‌دانند شما متفرقید و ید واحد نیستید و خودتان همدیگر را خنثی می‌کنید.**

ببندید و سختی‌های حق‌گویی و حق‌طلبی و یاری حق را به جان بخرید، دوباره سر رشته امور به دستان شما باز می‌گردد(و مردم که "دست خدایند" (۱۰)، دوباره به شما امیدوار می‌شوند و متوجه شما می‌گردند و شما را بالا می‌کشند و بر رأس می‌نهند) و به واقع امر و نهی‌های حکومت از فکر و نظر شما نشأت خواهد گرفت). اما فعلا شما خود ستم‌پیشگان را بر مصدر نشانده و امور را به آنان واگذارده اید."

تصویر حکومت ظالمان

با توجه به سکوت ناشی از طمع و ترس جان که عالمان و بالطبع جامعه را فرا گرفته "حاکمان با گمان و شبهه حکومت‌داری می‌کنند و به خواست و میلشان رفتار می‌نمایند. این فرار شمال(عالمان) از مرگ در راه حق‌گویی، امر به معروف و نهی از منکر، و دلدادگی شما به زندگی موقت و گذرای دنیا است که سلطه آنان را پایدار ساخته است. (پس تا زمانی که ترس از مرگ شما را به سکوت و سازش کشانده باشد، سلطه آنان پایدار خواهد بود) ضعیفان و مردم بی‌پناه و بیچاره را در دست آنان وانهاده‌اید تا به تبعیدگاه روانه کنند یا به گرسنگی بکشند! به رأی و فکر خود(نه فکر و نظر عمومی و حاصل از مشورت) حکومت‌داری می‌کنند و با اقتدای به ستمگران گذشته و با رفتار بر طبق میل و فکر خود و جرات بر خدای سختگیر و غالب، خواری و ذلت را به خلائق بچشانند! در هر شهر و دیار سخنگویان وابسته به توجیه اعمال حاکمان، فریادکننده‌اند(و همه تربیون‌ها در دست سخنگویان حکومتی است تا اعمال و رفتار رهبران و حاکمان

خودکامه را توجیه کنند و مشروع جلوه دهند و مردم را قانع سازند و صدای مخالفی را اجازه انتشار نمی‌دهند) کشور در قبضه قدرتشان است و کسی نمانده که به حمایت از مردم ستم‌دیده برخیزد و دستشان در جان و مال مردم تصرف تام دارد و باز است و خود را اختیاردار مطلق می‌دانند و می‌خواهند و مردم هم به سان‌بندگان، مطیع محض و تسلیم مطلق در برابر آنها شده‌اند و دست چپاول آنها را رد نمی‌کنند و هر چه از آنان بخواهند، به ارادت تسلیم می‌نمایند. این چنین است که حاکمان یا ستمگرانی عنود و لجاج‌اند یا مسلطانی سخت‌گیر بر زیردستان ناتوان و بیچاره! اطاعت شونده‌گانی که خدای آغازکننده و اعاده‌کننده را نمی‌شناسند! چه تعجب آور است و چگونه تعجب نکنیم! از حاکمان حيله‌گر و متقلب، تصدیق‌کنندگان و حامیان ستم‌پیشه و عوامل حکومتی‌ای که بر مردمان رحمی ندارند! فقط خداست که باید در این نزاع بین ما(پيروان حق و قیام‌کنندگان به واجب با حاکمان ستم‌پیشه) حکم و قضاوت کند(که دیگر غیر او حاکم و قضاوت‌کننده به حقی سراغ نداریم)."

در فراز بالا امام(ع) به زیبایی تمام، نشانه‌های حکومت ستم‌پیشگان را معلوم می‌کند:

۱. خودرأیی حاکمان(یتقلبون فی الملک بآرائهم)؛ حاکم ستم‌پیشه فقط کسی نیست که به ظلم و هوا و هوس حکومت کند بلکه حکومت بر طبق رأی و نظر و برداشت خود، حکومتی ستمگرانه است. طبیعی است که حاکمان هم می‌توانند صاحب نظر



در خطبه‌ای از خطبه‌های خود نشانه حکومت سفیهان و فاجران را همین به بردگی گرفتن مردم و غارت اموال آنها می‌شمارد و می‌فرماید: « لکننی آسی أن یلی أمر هذه الأمة سفهاؤها وفجارها فیتخذوا مال الله دولا وعباده خولا والصالحین حربا والفسقین حزبا » (۱۳) و من متأسفم از این که سفیهان و فاجران این امت متولی امر این امت شده و مال خدا را بین خود می‌چرخانند و بندگان خدا را به بندگی گرفته‌اند و با صالحان می‌جنگند و فاسقان را در گروه خود پذیرفته‌اند. اینها علامت‌های اصلی حاکمیت ستم است که در بیان امام حسین (ع) هم تکرار شده‌اند.

تعیین آرمان و هدف قیام عالمان

تا اینجا امام (ع)، عالمان و فقیهان امت را بر دل‌دادگی به دنیا و ترس از مرگ که آنان را از قیام به امر به معروف و نهی از منکر بازداشته و بر زمین نشانده بود، توبیخ کرده و به قیام به امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از دین و مردم فرا خواند و حالا به تبیین آرمان و هدف خود و کسانی که می‌خواهند در اقتدای او به امر به معروف و نهی از منکر حاکمان ستمگر و دفاع از حقوق مردم ستم‌دیده قیام کنند، می‌پردازد و می‌فرماید: « اللهم إنک تعلم أنه لم یکن ما کان من تنافسا فی سلطان و لا التماسا من فضول الحطام ولكن لئری المعالم من دینک و نظهر الإصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و احکامک » (۱۴)؛ خدایا تو که بر ضمیرها، درون سینه‌ها، نیت‌ها و غایات پنهان در زوایای قلوب بندگان آگاهی داری، می‌دانی که مخالفت ما با حاکمان جور و ستم پیشه نه به خاطر مسابقه برای سلطنت و حکومت یافتن و نه به طلب و تقاضای متاع ناپایدار دنیا (از منصب و قدرت و مال و...) است. ما به امر به معروف و نهی از منکر قیام کردیم تا نشانه‌های دینت را بنمایانیم و در مملکت اصلاح کنیم (فسادها و رخنه‌هایی که در بنیان دین و حکومت رخنه یافته را بزدااییم)

الطین فاجعل لی صرحاً لعلی أطلع إلی إله موسى و انی لأظننه من الکاذبین» (۱۱)؛ فرعون گفت: «ای جمعیت اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (اما برای تحقیق بیشتر) ای‌هامان، برایم آتشی بر گل بیفروز (و آجرهای محکم بساز)، و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم هر چند من گمان می‌کنم او از دروغگویان است! « یا هامان ابن لی صرحاً لعلی أبلغ الأسباب أسباب السماوات فأطلع إلی إله موسى و انی لأظننه کاذبا » (۱۲)؛ «ای‌هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید به وسایلی دست یابم، وسایل (صعود به) آسمانها تا از خدای موسی آگاه شوم هر چند

باشند و از دین و قرآن و سنت پیامبر و سیاست و اقتصاد و... برداشت‌هایی داشته باشند ولی به طور طبیعی آنها هم در معرض خطا و اشتباه هستند پس نباید آراء و برداشت‌های خود را محور قرار دهند و اجرا کنند بلکه باید نظرهای خود را ارائه دهند و اجازه دهند آراء و نظریه‌های دیگر هم آزادانه مطرح شود و همه آنها مورد نقد و بررسی واقع شود و در نهایت نظری که مورد توجه عموم یا اکثریت واقع می‌شود، اجرا گردد. بنابراین، حاکمان نباید فقط نظر خود را محور و معیار قرار دهند و بر مبنای فهم و رأی خود عمل کنند که این خودکامگی و ظلم است. علاوه این که نظر حاکمان حتی در مواقعی که

می‌بینید که پیمان‌های خدایی شکسته می‌شود و نقض می‌گردد اما بی‌تاب نمی‌شوید و از کوره به در نمی‌روید در حالی که اگر به پیمان‌هایی که پدران‌تان بسته‌اند، کوچکترین تعرضی شود، بر می‌آشوبید! ذمه و امان و قانون پیامبر (ص) کوچک شمرده می‌شود، کوران، گنگان و زمینگیران در شهرها رها و سرگردانند و رحمت و دلسوزی از شما بروز نمی‌کند! از مقام منزلتی که دارید برای دفاع از آنها بهره نمی‌گیرید و با عملتان به یاری آنان بر نمی‌خیزید و با مسامحه و سازشکاری نزد ستمگران، امنیت خود تضمین می‌کنید! خدا به شما امر کرده در همه موارد فوق به نهی و جلوگیری برخیزید و شما خود را به غفلت زده اید!

گمان می‌کنم او دروغگو باشد." این آیات صراحت دارند که فرعون اهل مملکت خود را اعم از همکاران خودش در حکومت و دیگران را اهل علم و درک و فهم نمی‌داند و همین که او موسی را دروغگو می‌داند و خدای موسی را نمی‌شناسد کافی است که موسی دروغگو و خدایش باطل شمرده شده و نهایت هم کافی است که خود فرعون تحقیق و بازنگری‌ای کند و حرف‌نهایی را بزند. امام حسین (ع) هم در این خطبه همین تک صدایی و تکرار سخن حاکمان از طریق سخنگویان و تریبون‌ها را، نشانه حکومت ستم پیشه معرفی می‌کند.

۳. مردم در حکومت ستم، برده و رام و مطیع باید باشند که به هیچ وجه دست حاکمان را رد نکنند و اعتراضی از آنان برنخیزد: (والناس لهم خول لا یدفعون ید لامس)؛ امام علی (ع) هم

به یقین بر حق است، نباید بر مردم تحمیل شود و تحمیل جدای از این که محتوایش حق باشد یا باطل، خود ظلم است و ستم پیشگی است.

۲. فقط رأی و نظر حاکمان تبلیغ و ترویج می‌شود و دست حاکمان باز است و همه تریبون‌ها در انحصار حاکمان و تایید کنندگان آنها است (فی کل بلد منهم علی منبره خطیب یصقع فالأرض لهم شاعره و أیدیهم فیها مبسوطه). تک صدایی نشانه حکومت فرعونی است و باید حاکمانی که به تک صدایی میل کرده‌اند مورد نهی عالمان واقع شوند. این فرعون است که فقط خود را اهل فهم و درک می‌داند و وقتی موسی خدای خالق آسمان و زمین را به عنوان خدای خود معرفی می‌کند، به صدر اعظمش هامان می‌گوید: « یا أیها الملأ ما علمت لکم من إله غیرى فأوقد لی یا هامان علی



نهی از منکر حاکمان و قدرتمندان ستم پیشه، قد علم کرد و همه دست در دست هم فریاد به امر و نهی برکشند که در این صورت ستم پیشگان در هر درجه از قدرت، مجبور می‌شوند از تخت ستم فرود آیند و گردن به حق گذارند و به دستورات دین و ادای حقوق مردم اقدام کنند و اما اگر همچنان سکوت و سازش را ادامه دهند و حاکمیت طمع و ترس بر خود را واگذارند، حاکمان ستم پیشه قوی‌تر می‌گردند و رفتارشان به خاموش کردن نور حق و دیانت پیامبر(ص) می‌انجامد.

این خطبه امام حسین(ع) در دهه پنجاه هجری خطاب به عالمان و فقیهانی است که خلافت اموی را تاب آورده و در برابر رفتارهای باطل و ظالمانه حکومت شبه دینی(حکومتی که خود را ناشی از دین و حامی دین جلوه می‌داد) سکوت پیشه کرده بودند. این فریاد از آن به بعد همچنان در فضای جامعه اسلامی طنین انداز است و در دوره‌هایی که حکومت اسلامی شکل گرفته، طنین اندازتر تا مبادا در اثر سهل انگاری و سکوت عالمان، خرقة قدرت و متاع چرب و شیرین حکومت حاکمان را از عدالت منحرف ساخته و به ظلم و باطل سوق دهد که دین را به خدمت دنیای خود بگیرند و اموی‌وار بر مردم حکومت کنند و آنان را بنده وار مطیع و رام بخواهند. امید است همه عالمان دین در همه جوامع نسبت به رفتارهای حاکمان حساسیت ویژه داشته و طمع دنیا و ترس جان، آنان را به سکوت و سکون نکشاند. بر فقیهان و عالمان امت است که در هر ماه محرم خود را مخاطب صاحب این ماه سازند و این خطبه را به گوش جان بشنوند و در کارنامه خود بنگرند و عمل خود به این خطبه را بسنجند و نمره دهند و اگر خدای نکرده در پیش وجدان خویش نمره منفی یا کم گرفته‌اند، تا دیر نشده و فرصت نگذشته، به جبران برخیزند تا امام حسین خدای امام حسین فردای محشر از آنان راضی باشد و آنان

تا بندگان ستم‌دیده ات از ستم دیدن در امان شوند و با خیال راحت و در آزادی کامل به واجبات و وظایف شرعی و انسانی خود عمل کنند."

آری اگر عالمان و فقیهان صرفاً برای رضای خدا و انجام وظیفه و بدون هیچ چشمداشت مادی و غیر مادی به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند و این بی‌غرضی مادی را به جامعه بیاوراند و اگر عموم باور کنند که نزاع قدرت نیست و انتقادات و اعتراض‌ها نه برای رسیدن به سهم بیشتر بلکه صرفاً برای دفاع از حقوق بندگان خدا و جلب رضای خداست، بدون شک به پشتیبانی از امر و نهی کنندگان رو می‌آورند و اقبال عمومی متوجه آنان می‌شود اما وقتی عالمان پیشگام در امر به معروف و نهی از منکر نباشند و امر به معروف و نهی از منکرها هم به اغراض مادی آلوده باشد، به طور طبیعی مردم از عالمان رو می‌گردانند و امر و ونهی آنها هم تاثیرگذار نبوده و حاکمان را به گوش دادن وانمی‌دارد. راه این است که عالمان در امر به معروف و نهی از منکر حاکمان و قدرتمندان پیشگام شوند و با اخلاص تمام به صحنه بیایند که در این صورت در اندک مدتی خداوند اخلاص آنان را به مردم می‌باوراند و اعتماد عمومی متوجه آنان می‌شود و آنان اوج می‌گیرند و اقتدار می‌یابند و حاکمان و قدرتمندان مجبور می‌شوند متواضعانه به درگاه آنها رو کرده و آنان را بر مسند عزت نشاندند و مطیع آنان شوند و قدرت و اقتدار گم شده، پیدا می‌گردد.

یاری طلبی نهایی امام از عالمان

البته طبیعی است که تا باز یافتن این اعتماد و اقتدار، مدتی صبر و تحمل لازم است پس باید با امید به خدا و با عزم بر صبر و تحمل پیامدهای سخت و سنگین امر به معروف و

(محمد عبده، خطب الامام علی (نهج البلاغه) قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۲۰۱). ۲- رسول خدا(ص) فرمود: "ثلاث لا یغل علیهن قلب امرئ مسلم: إخلاص العمل لله والنصيحة لائمة المسلمين والزموم لجماعتهم = قلب مسلمان در سه جا با غل و مکر و خودداری همراه نیست: خالص کردن کار برای خدا، خیرخواهی برای پیشوایان مسلمین، همراهی با جماعت مسلمانان. (مجلسی، بحارالانوار، بیروت، الوفا، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۱۳۸). ۳- کلینی، کافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۳ش، ج ۵، ص ۶۰. ۴- کلینی، همان، ص ۵۹. ۵- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق، ۲۳۷-۲۳۹. ۶- اسکافی، المعیار و الموازنه، - ۱۴۰۲ق، ص ۲۷۶. ۷- مائده (۵) آیه ۶۳. ۸- همان، آیه ۷۹-۷۸. ۹- مائده (۵) آیه ۴۴. ۱۰- هادی نجفی، موسوعه احادیث اهل البیت، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳، ج ۸، ص ۳۹۶. ۱۱- قصص (۲۸) آیه ۳۸. ۱۲- غافر (۴۰) آیه ۳۷ - ۳۶. ۱۳- محمد عبده، خطب الامام علی (نهج البلاغه)، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۲۰. ۱۴- ابن قولویه، کامل الزیارات، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق، ص ۳۸۳.

را در قافله امر به معروف و نهی از منکر کنندگان که قافله سالارانش جد و پدر و برادر و خود امام حسین و یاران شهیدش می‌باشند، بپذیرد.

عالمان ما قرن‌ها است که در زیارت خطاب به امام حسین(ع) عرض کرده‌اند:

«یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما»؛ "کاش با شما بودم و در کنار شما به رستگاری عظیم می‌رسیدم". این خطبه در حقیقت دعوتنامه‌ای از امام به همه عالمان توانمند است تا با قیام به امر به معروف و نهی از منکر بخصوص نسبت به حاکمان و قدرتمندان، از حاکمیت دین دفاع کنند و اجازه ندهند موربانه نفاق، ریا و خودکامگی این بنیان مقدس را از درون تهی کند و جز پوسته‌ای بی‌مغز از آن باقی نگذارد.

پانویست:

۱- مقصود چنین حاکمان و قدرتمندانی است که امام علی(ع) فرمود: "فلاتکلمونی بما تکلم به الجبابة ولا تحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة. ولا تخالطونی بالمصانعة ولا تظنوا بی استثقلا فی حق قیل لی ولا التماس إعظام لِنفسی. فإنه من استثقل الحق أن یقال له أو العدل أن یرض علیه کان العمل بهما أثقل علیه فلا تکفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل = بدان گونه که با جباران سخن گویند، با من سخن مگویید و آن گونه که از ستمگران حریم گیرند، از من حریم مگیرید و با مداهنه و سازشکاری با من رفتار نکنید و گمان نکنید که شنیدن سخن حق بر من گران است و عظمت خویش را می‌طلبم که هر کس شنیدن سخن حق بر او گران باشد، عمل به حق بر او گرانتر است پس مرا از سخن حق و مشورت عدل محروم نکنید".



طوفان اسرارد قصرشام! گزارش از نشانه‌روی

تحقیق شامیان توسط اسرای کربلا

زهرا افروغ

(پژوهشگر علوم دینی)

شهامت و شجاعتی بی نظیر می‌طلبید و اسیران اهل بیت به این جهاد عظیم همت کردند و این غایت در صدر اهدافشان بود.

آیت جهل شامیان

جهالت این مردم نسبت به قرابت و خویشاوندی اسیران با پیامبر(ع) به حدی بود که هنگام ورود به شام، پیرمردی مؤمن، مقید به نماز و روزه و دین، قاری قرآن و متعهد به اسلام بر درگاه مسجد، خود را به اسیران اهل بیت رساند و شاکرانه دست به آسمان بلند کرد و گفت: "خداوندی را سپاس که مردان شما را کشت و نابود کرد و کشور را از شرّ آنان ایمنی بخشید و امیر مؤمنان یزید بن معاویه را بر شما تسلط داد!" امام سجاد(ع) که نور ایمان و ظلمت جهل را در ناصیه او می‌دید، خطاب به او فرمود: ای پیرمرد آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: آری! آیا آیه "قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى" (شوری (۴۲) آیه ۲۳) را خوانده‌ای؟ گفت: بلی آن را خوانده‌ام - (ولی مگر مصداقش خلیفه و خاندانش نیست؟) امام: ما خویشاوندانی هستیم که محبتشان بر شما واجب شده است! آیا آیه خمس "واعلموا انما غنمتم من شئ فان لله خمس و للرسول ولذی القربى" (که دادن خمس غنایم و... را به خویشاوندان پیامبر واجب کرده)

اشاره

شام از دیر باز تحت سیطره امویان بود. یزید بن ابی‌سفیان از طرف خلیفه اول به ولایت شام گمارده شد تا این‌که در سال هجدهم هجری در اثر طاعون از دنیا رفت. خلیفه دوم بعد از مرگ یزید بن ابی‌سفیان، برادرش معاویه را به حکومت شام گمارد (ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۴۰۶). این امارت تا دروان خلافت علی بن ابی‌طالب(ع) ادامه داشت. با به خلافت رسیدن امام علی(ع)، معاویه از بیعت شانه خالی کرد و به بهانه خونخواهی عثمان علم مبارزه با امام را برافراشت و بالاخره در حکمیت، با گول خوردن ابوموسی اشعری، عمروعاص، معاویه را به عنوان خلیفه اعلام کرد. امام علی(ع) با توجه به فتنه‌انگیزی خوارج و نهایتاً به شهادت رسیدن به دست آنان، فرصت نیافت معاویه را سرکوب کند. بعد از شهادت امام علی و با توجه به نامردمی یاران امام حسن، ایشان مجبور شد با معاویه صلح کند و خلافت را به او واگذارد. از آن زمان به بعد شام مرکز خلافت اموی شد. امویان، شامیان را آن‌چنان که خود می‌خواستند، تربیت کردند و اجازه ندادند آنان نسبت به اهل بیت(ع) و مرامشان آگاهی یابند و خود را به عنوان تنها خویشاوندان و وارثان پیامبر معرفی کردند و شامیان هم جز آنان خویشاوندی برای رسول خدا نمی‌شناختند. پس از کارزار جانسوز کربلا، اسیران اهل بیت را برای مانور قدرت و نشان دادن فتح امویان و شکست خروج کنندگان بر خلیفه، به کوفه و سپس به شام بردند. کوفیان، اسیران و خویشاوندی نزدیک آنان با پیامبر(ص) را می‌دانستند و آگاه بودند که آنان فرزند زادگان رسول خدا هستند، و خلیفه و خاندانش را قرابتی با پیامبر نیست اما شامیان از قرابت این اسیران و بزرگ شهیدشان با پیامبر آگاه نبودند و خلیفه و خاندانش را تنها خویشاوندان پیامبر می‌شناختند و شکستن این خفقان و آگاهی دادن به آن جامعه جاهل و تحت حاکمیت جهل،



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



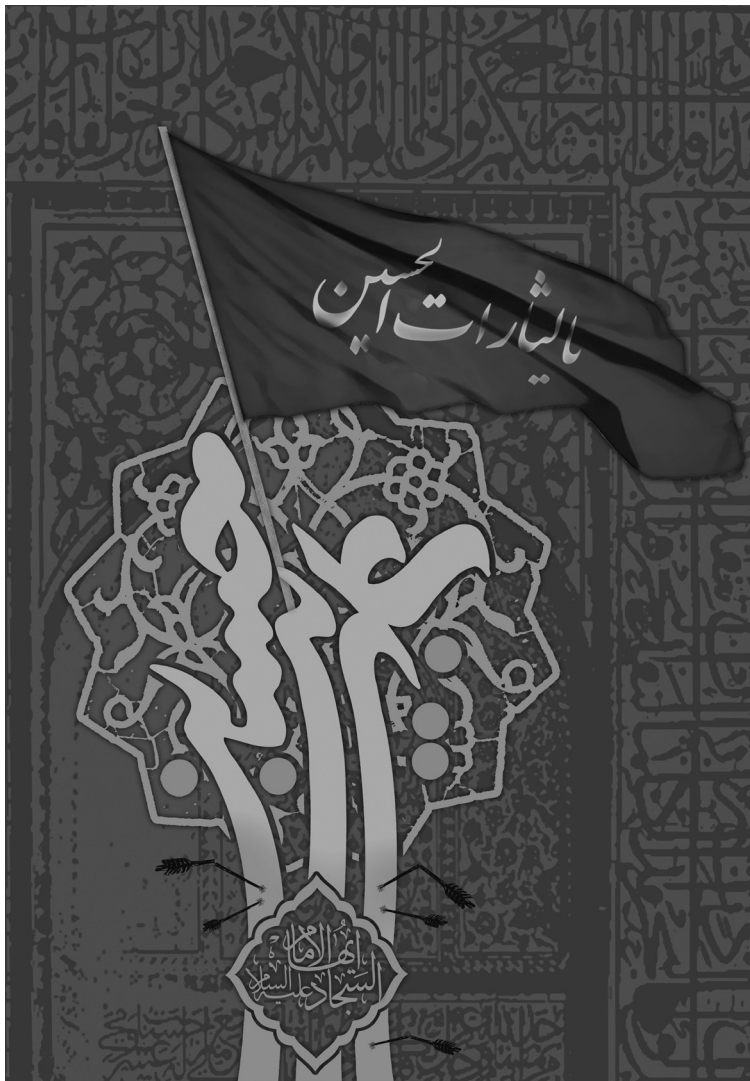
مانور قصر شام

بعد از چراغانی شهر و گرداندن اسیران با سرهای بریده در شام و هلهله و شادی شامیان از پیروزی امیر المؤمنین! و شکست خروج کنندگان بر خلیفه رسول خدا، اینک نوبت مانور قدرت و فتح در قصر شام است. یزید بار عام داد. همه اعیان، اشراف، سفیران، بزرگان قبایل، فرماندهان نظامی و... را فراخوانده شدند و به امر او اسیران مرد و زن، در غل و زنجیر و با ریسمان به هم بسته شده، در کناری از قصر مقابل تخت او به صف گشتند. (همان، ص ۱۳۲) امام سجاد(ع) خلیفه را خطاب کرد:

"أنشدك الله يا يزيد ما ظنك برسول الله لو رأنا على هذه الحالة؟! ای یزید تو را به خدا قسم، به گمانت اگر رسول خدا ما را کتف بسته و در غل و زنجیر ببیند، چه حالتی خواهد داشت؟" و فاطمه دختر بزرگ امام حسین گفت: "یا یزید! بنات رسول الله سبایا؟! ای یزید آیا دختران رسول خدا را به اسیری می گیری؟! یزید نتوانست جوابی دهد و خویشاوندی آنان با پیامبر را انکار کند و جمعی از حاضران که حقیقت را می دانستند و از ترس، کتمانش

را خوانده‌ای؟ گفت: آری! امام: این "قربی" ما هستیم. آیا آیه تطهیر! "نما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً" را خوانده‌ای؟ ما اهل بیت هستیم و آیه تطهیر فقط در شأن ما است. پیرمرد که با شنیدن این سخنان در نهایت بهت و پشیمانی فرورفته بود، متعجبانه پرسید: شما را به خدا قسم، آیا به واقع شما مصداق‌های این آیات هستید؟! امام فرمود: آری، بدون شک و تردید و به حق جدمان رسول خدا، ما تنها خویشاوندان و اهل بیتهای هستیم که این آیات در شأنشان نازل شده است. پیرمرد که گویی تازه از خواب سنگین غفلت بیدار شده بود، فریاد ناله سر داد و عمامه بر زمین کوبید و دست‌ها به آسمان بلند کرد و عرض کرد: خدایا! از دشمنان انسانی و جنی خاندان رسول به پیشگاه تو ابراز انزجار می‌کنم، آیا مرا راهی برای توبه هست؟ امام فرمود: آری، اگر توبه کنی، خدای توبه پذیر توبه ات را می‌پذیرد و با ما خواهی بود. پیرمرد فریاد به توبه و پشیمانی بلند کرد و مأموران یزید خیر را به او رساندند و او فرمان کشتنش را صادر کرد و به سرعت او را کشتند تا مبادا جریان پخش شود و موج آگاهی

گسترده گردد، (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹). این واقعه به خوبی اوج جهل حاکم بر شام و تبلیغات وارونه شامیان را نشان می‌دهد و این جامع ظلمت زده و آگاه کردن مردم نسبت به جایگاه کسانی که دستگاه حاکم آنان را خروج کنندگان بر خلیفه رسول خدا معرفی کرده، تا چه اندازه مهم، کارساز و کوبنده است. اصولاً حکومت‌های خودکامه و ستم پیشه، بنیان خود را بر جهل و تحمیق استوار می‌دارند و حکومت اموی سالهاست شامیان را تحمیق کرده و حقیقت را از آنها کتمان نموده و باطل را در جامه حقیقت به آنان عرضه داشته است و انقلاب حسینی "انقلاب کلام" علیه این جهل و تحمیق است. امام حسین(ع) تا زنده بود، از هر فرصتی برای تزریق آگاهی به جامعه جهل زده اموی بهره گرفت و حالا نوبت اسیران اهل بیت است که نهضت کلام و آگاهی بخشی را در مرکز جهل و ناآگاهی و تحمیق ادامه دهند. با توجه به همین نکته، امام سجاد(ع) و بقیه اسیران از هر اتفاقی برای معرفی خود و تبیین نسبتی که با پیامبر دارند، استفاده می‌کردند.



کرده بودند، به ناگهان اختیار از کف دادند و فریاد گریه و زاری سر دادند و بقیه نیز مبهوت و متعجب که اینان چه می‌گویند؟ یزید مجبور شد دستور دهد ریسمان و غل و زنجیر از دست و پای اسیران بگیرند.

قدرت، ثروت و حکومت، معیار فضیلت!

یزید در صدد برآمد نقطه افتخار اهل بیت و قرابت نسبی و معنوی اسیران با پیامبر(ص) را که توسط امام سجاد(ع)، فاطمه بنت الحسین و بعضی از حاضران مجلس یادآوری شده بود، کمرنگ کند و از اهمیت بیندازد از این رو با اشاره چوب به سر و دندان اباعبدالله(ع) خطاب به حاضران گفت: "انّ هذا کان یفخر علیّ و یقول: اُبی خیر من اُبی یزید، و اُمی خیر من اُمّه، و جدی خیر من جده، و انا خیر منه فهذا الذی قتلّه؛ فأما قوله بأن اُبی خیر من اُبی یزید، فلقد حاج اُبی اُباه ففضی الله لأبی علی اُبیّه، و اُما قوله بأن اُمی خیر من اُم یزید، فلعمری لقد صدق إن فاطمة بنت رسول الله خیر من اُمی، و اُما قوله جدی خیر من جده، فلیس لأحد یؤمن بالله والیوم الآخر یقول بأنه خیر من محمد، و اُما قوله بأنه خیر منی فلعله لم یقرء هذه الآیة " قل اللهم مالک الملک...! این فرد همیشه بر من افتخار می‌کرد که از من برتر است و می‌گفت: پدرم از پدر یزید، مادرم از مادر یزید، جدم از جد یزید و خودم از خود یزید برتریم و همین خودبرتربینی اش او را به کشتن داد! این که پدرش(علی بن ابی طالب) را از پدر من(معاویه) برتر می‌شمرد، درست نبود زیرا پدرم با پدرش به مخالفت برخاست و خداوند به سود پدرم و علیه پدرش حکم کرد؛ این که می‌گفت مادرش از مادر من بهتر است، راست می‌گفت زیرا فاطمه دختر رسول خدا از مادر من برتر بود؛ و اما این که می‌گفت جدش از جد من برتر است، راست بود زیرا کسی را که به خدا و قیامت ایمان دارد، سزاوار نیست که بگوید دیگری از رسول خدا برتر است و اما این که خود را برتر از من می‌شمرد شاید بدین خاطر بود که این آیه قرآن را نخوانده که: "خدا تو مالک ملک و عزت هستی و ملک و عزت را به هر کس بخواهی، می‌بخشی و از هر کس بخواهی می‌گیری و ذلیلش می‌کنی" (آل عمران(۳) آیه ۲۶).

در اینجا باز هم یزید به تحمیق رو می‌آورد و در این مجلس که با افشاگری اسیران اهل بیت روزنه آگاهی باز شده، ضمن اعتراف به رابطه نسبی آنان با پیامبر سعی می‌کند رابطه معنوی آنان را انکار کند و خودش را برتر از اهل بیت(ع) معرفی نماید از این رو به برتری رسول خدا و فاطمه زهرا(س) بر جد و مادرش اعتراف کرده ولی برتری امام علی و امام حسین بر پدرش معاویه و خودش را نه تنها

◀ امام سجاد(ع): ای یزید تو را به خدا قسم، به گمانت اگر رسول خدا ما را کتف بسته و در غل و زنجیر ببیند، چه حالتی خواهد داشت؟

فاطمه دختر بزرگ امام حسین: یا یزید! بنات رسول الله سبایا! ای یزید آیا دختران رسول خدا را به اسیری می‌گیری؟!

یزید: این فرد [امام سجاد] همیشه بر من افتخارش این بود که از من برتر است و می‌گفت: پدرم از پدر یزید، مادرم از مادر یزید، جدم از جد یزید و خودم از خود یزید برتریم و همین خودبرتربینی اش او را به کشتن داد! این که پدرش را از پدر من برتر می‌شمرد، درست نبود زیرا پدرم با پدرش به مخالفت برخاست و خداوند به سود پدرم و علیه پدرش حکم کرد؛ این که می‌گفت مادرش از مادر من بهتر است، راست می‌گفت زیرا فاطمه دختر رسول خدا از مادر من برتر بود و اما این که می‌گفت جدش از جد من برتر است، راست بود زیرا کسی را که به خدا و قیامت ایمان دارد، سزاوار نیست که بگوید دیگری از رسول خدا برتر است و اما این که خود را برتر از من می‌شمرد شاید بدین خاطر بود که این آیه قرآن را نخوانده که: "خدا تا مالک ملک و عزت هستی و ملک و عزت را به هر کس بخواهی، می‌بخشی و از هر کس بخواهی می‌گیری و ذلیلش می‌کنی"

زینب(س): عجب است که حزب نجیبان خدایی به دست حزب آزادشدگان شیطانی کشته می‌شوند... ای یزید آیا گمانت بر این است که تنگ کردن آفاق آسمان و زمین بر ما به گونه‌ای که همچون اسیران به سوی تو آورده شویم، نشانه این است که تو را در نزد خدا کرامت و ما را ذلت و خواری است؟ و این معیار جایگاه بلند معنوی توست؟

امام سجاد(ع) "به خاندان ما علم، حلم، سماحت (گشاده دستی)، سخنوری، شجاعت و محبوب قلوب بودن عطا شده است و با پیامبر برگزیده، صدیق این امت(علی)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا(حمزه) و دو سبط و فرزند پیامبر این امت، از بقیه خاندانها برتر شده‌ایم. ای مردم! آن که مرا می‌شناسد که جایگاهم را می‌داند و آن که نمی‌شناسد، خود را معرفی می‌کنم تا بدانند. ای مردم من فرزند مکه و منا و فرزند زمزم و صفایم، فرزند کسی هستم که حجر الاسود را در عبایش حمل کرد... من فرزند محمد، برگزیده خدا هستم. من فرزند علی مرتضایم، فرزند کسی که خرطوم خلیق را کوبید تا به یگانگی خدا و نبوت پیامبر شهادت دادند، آن که با دو شمشیر و دو نیزه در رکاب پیامبر جنگید، دو هجرت کرد، در دو بیعت حضور داشت فرزند صالح مومنان، وارث پیامبران، کوبنده ملحدان، شیر دین، نور مجاهدین، زینت عابدان، تاج گریه‌کنندگان، صبورترین صبر کنندگان و برترین قیام کنندگان از آل رسول خدا هستم. من فرزند



فضیلت بود تا جامعه جهل زده یزیدی متنبه شود و بداند که قدرت و حکومت نشانه حقانیت نیست و حقانیت را باید در عبودیت و ایمان و تقوا یافت. این کلام زینب باطل کننده همه سحر یزید بود که فرمود: "أظننت یا یزید حیث أخذت علینا أقطار الأرض وأفاق السماء، فأصبحنا نساق کما تساق الأسارى أن بنا علی الله هوانا و بک علیه کرامة؟ وأن ذلک لعظم خطرک عنده؟... ألا فالعجب کل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشیطان الطلقاء... (مجلسی، همان، ص ۱۳۳)؛ ای یزید آیا گمانت بر این است که تنگ کردن آفاق آسمان و زمین بر ما به گونه‌ای که همچون اسیران به سوی تو آورده شویم، نشانه این است که تو را در نزد خدا کرامت و ما را ذلت و خواری است؟ و این معیار جایگاه بلند معنوی توست؟... عجب است که حزب نجیبان خدایی به دست حزب آزادشدگان شیطانی کشته می شوند!..."

و امام سجاد ضمن معرفی پیشینیان پرافتخار یزید، فرمود: ای فرزند معاویه و هند(جگر خوار) و صخر (جد معاویه که به ردالت شناخته شده بود)، پیوسته نبوت و فرماندهی از آن پدران و اجداد من بوده قبل از آن که تو به دنیا آیی و جدم علی بن ابی طالب در بدر، احد و احزاب پرچم دار پیامبر بود در حالی که پدر و جد تو (معاویه و ابوسفیان) پرچم دار کافران بودند. (همان، ص ۱۳۵-۱۳۶)

با مجاهدت بی نظیر زینب کبرا و امام سجاد و دیگر اسیران اهل بیت(ع) روزنه‌های آگاهی بر مجلس مانور یزید گشوده شد و نور علم و هدایت نشأت گرفته از این اسطوانه‌های هدایت، ظلمت جهل یزیدی را از هم درید و یزید را در این مانور قدرت و فتح ناکام گذارد و به تدبیرهای بعد دلیسته کرد.

"منبر هدایت" یا چوب‌هایی برای نشستن؟!

در مانور کاخ، فقط اعیان و اشراف و سفیران و... بودند و حالا یزید در صدد است با استناد به ملاک و میزان فرعونی حقانیت، مجلس مانور عمومی و گسترده ترتیب دهد و مسجد اموی شام بهترین مکان برای این مانور است. در مسجد بزرگ شام و با حضور انبوه فشرده جمعیت به امر یزید سخنوری از سخنگویان چاپلوس حکومت بر منبر رفت و در مذمت و بدگویی از امام علی و امام حسین و مدح و منقبت معاویه و یزید هر چه توانست تراشید و گفت و عیوبی برای امام علی و امام حسین برشمرد که در آنان مفقود و در یزیدیان مشهود بود و مناقبی برای معاویه و یزید بر شمرد که مزین بودن اهل بیت به این مناقب شهره همگان و دوری یزیدیان از این مناقب به عیانی آفتاب نیمروز بود. امام سجاد با شنیدن این سخنان دردآور از خطیب، فریاد برآورد که ای سخنگو! رضایت خلیفه و مخلوق خدا را به قیمت خشم خدای خالق خریدی و جایگاه خود را در

تایید شده به جبرئیل و یاری شده به میکائیل هستیم. من فرزند مدافع حرم مسلمانان، کشنده مارقان، ناکثان و ستمگران، جهاد کننده با دشمنان عداوت پیشه و با افتخارترین رونده بر زمین از قریش، اولین اجابت کننده خدا و پیامبرش از بین مؤمنان، اولین سبقت گیرندگان به اسلام، زبان حکمت عبادت کنندگان، یاور دین خدا، ولی امر خدا، بستان حکمت خدا و ظرف علم خدا هستیم که گشاده دست، بخشنده، نورانی، عاقل، پاک، اهل بطحاء مورد رضای خدا، جلودار اهل حق، صبر پیشه، بسیار روزه گیر، اهل تهذیب، قیام کننده به عبادت، قطع کننده صلب مشرکان و پراکنده ساز دسته‌های دشمنان بود. آن که همیشه عنانش بر کف، جانش با ثبات، عزمش استوار، شکیمه و شوکتش ظاهر، شیر حمله ور، میدان دار بدر و احد، سردسته بیعت شجره و هجرت کننده به مدینه، سید و آقای عرب و شیر پیشه حجاز و وارث اهل مشعر و پدر دو سبط این امت: حسن و حسین، و او نیست مگر جدم علی بن ابی طالب."

نمی‌پذیرد بلکه با استناد به معیاری ناحق و دنیایی، آن را انکار کرده و خود و پدرش را برتر معرفی می‌کند. معیار او در انکار این برتری و اثبات آن برای خود و پدرش معیاری دنیایی و باطل و شیطانی است. این که در نتیجه سست ایمانی و جهل کوفیان و ابوموسی‌ها و شیطنت عمروعاص، ردای خلافت از تن امام(ع) گرفته می‌شود و بر معاویه پوشانده می‌گردد و این که در کربلا با ددمنشی و عهد شکنی کوفیان، امام حسین و یارانش کشته می‌شوند و خلافت یزید به خیال خودش بی رقیب می‌گردد، نشانه برتری او در پیشگاه خداست! آری یزیدیان و فرعونیان در همیشه تاریخ "قدرت، ثروت و حکومت" را "معیار فضیلت و کرامت" در نزد خدا شمرده‌اند. این کلام فرعون است که در برتر معرفی کردن خود بر موسی گفت: «یا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَآ أَ لَقِيَ عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» (زخرف(۴۳) آیه ۵۱-۵۳)؛ ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی‌بینید؟ مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی‌تواند فصیح سخن بگوید برترم؟ (اگر راست می‌گوید) چرا دستبندهای طلا به او داده نشده است؟! یزید هم به مانند همه شیطان‌صفتان پیش از خودش، ملاک و معیارش مادیت است نه فضیلت؛ حکومت و ثروت و قدرت برای او ملاک برتری است نه ایمان، جهاد و تقوا.

خطبه زینب کبرا(س) نیز در شام برای بیان معیار



صدیق این امت (علی بن ابی طالب)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا (حمزه سید الشهداء) و دو سبط و فرزند پیامبر این امت، از بقیه خاندان‌ها برتر شده‌ایم. ای مردم! آن که مرا می‌شناسد که جایگاهم را می‌داند و آن که نمی‌شناسد، خود را معرفی می‌کنم تا بداند ای مردم من فرزند مکه و منا و فرزند زمزم و صفا، فرزند



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۷۴

آتش مهیا ساختی. بعد به یزید گفت: ای یزید اجازه بده من بر این "چوب‌ها" بالا روم (و بر خلاف سخنگوی تو که خدا را با سخنانش به خشم آورد) سخنانی بگویم که رضای خدا در آنها باشد و حاضران مجلس هم ثواب و اجر و هدایتی نصیبشان شود. یزید قبول نکرد و اطرافیان که شاید از شهامت اهل بیت در کاخ یزید و ارزشمندی بیاناتشان در آن مجلس خبرهایی به اجمال شنیده و به شنیدن سخنان امام اشتیاق یافته بودند، با اصرار از یزید خواستند که به امام اجازه صحبت دهد و یزید که از توانمندی امام در بیان حقیقت و از برآیی برهان و بیان امام خبر داشت، بر اجازه ندادن پافشاری می‌کرد تا بالاخره مجبور شد با اصرار اطرافیان، بپذیرد. نکته مهم این کلام امام است که جایگاه خطیب باطل گو و چاپلوس یزید را نه "منبر هدایت" بلکه "چوب‌ها" می‌نامد زیرا منبر: جایگاه بیان حقیقت، جایگاه دعوت به حق و عدل، جایگاه اظهار زیبایی عدالت و جمال حقیقت است نه جایگاه دعوت باطل و ثناگویی ظلم و تمجید استکبار. جایگاهی است که مردم با نشستن در زیر آن و شنیدن سخنان خطیب نشستہ بر فرازش، به ثواب، پاداش، هدایت و آگاهی می‌رسند نه این که مستحق کيفر گوش دادن به تهمت، افترا و دروغ بر بندگان خوب خدا گردند.

بیدارسازی شامیان و معرفی کشته‌شدگان و اسیران

هدف عمده امام و اهل بیت در شام، معرفی علی (ع) و حسین (ع) بود که از طرف امویان تفرقه‌انگیز، فتنه‌گر، شورش و خروج کننده علیه خلیفه معرفی شده بودند. شامیان امام علی را مخالف خلیفه اول و دوم و کشنده خلیفه سوم و جنگ کننده با معاویه‌ای می‌دانستند که علم خونخواهی خلیفه سوم را برافراشته بود و امام حسین را نیز شورش کننده علیه خلیفه اسلام، یزید بن معاویه می‌شمردند که با اسلام قرابتی ندارند و خطر عمده برای اسلام و پیامبر به شمار می‌روند. به همین جهت سخنگوی حکومت بر فراز آن چوب‌ها هر عیبی را به امام علی و امام حسین نسبت می‌دهد و از گفتن هیچ سخن زشتی راجع به آنان ابا نمی‌کند و هر چه می‌تواند آنان را بد و زشت جلوه می‌دهد و حالا امام فرصت یافته تا این حجاب ضخیم جهل و تبلیغات دروغین را بدرد و آفتاب حقیقت را بنمایاند. امام بر آن چوب‌ها که در این لحظات به واقع "منبر" شده، بالا می‌رود و ابتدا خدای را حمد و سپاس کرده و بر پیامبر درود می‌فرستد و به معرفی خود و پدرانش می‌پردازد و فضایی که تا به حال از طرف اهل ستم کتمان شده و گوش‌ها از شنیدنش محروم بوده، بر زبان می‌راند: "ای مردم خاندان ما شش صفت عالی یافته اند و با هفت ویژگی، برتری گرفته‌اند: به خاندان ما علم، حلم، سماحت (گشاده دستی)، سخنوری، شجاعت و محبوب قلوب بودن عطا شده است و با پیامبر برگزیده،

کسی هستیم که حجرالاسود را در عبايش حمل کرد (پیامبر در سال تعمیر مکه قبل از بعثت) تا در جایگاهش نصب نمود، فرزند بهترین کسی که مئزر و ردا پوشید، فرزند بهترین کسی که نعل به پا کرد یا پابرهنه رفت، فرزند بهترین طواف و سعی کننده بین مروه و صفا، فرزند بهترین حج کننده و لبیک‌گو، فرزند کسی که بر براق به آسمانها برده شد، ... من فرزند محمد، برگزیده خدا هستم."

در این فراز طولانی امام خود را فرزند با واسطه رسول خدا می‌نامد که صاحب بالاترین فضایل است و همه بر آن فضایل اعتراف دارند. با اثبات این رابطه و نسبت کتمان شده با صاحب فضایل شناخته شده، اولین قدم بلند به سوی هدف عالی برداشته می‌شود. قدم دوم معرفی جدش علی بن ابی طالب است که ناشناخته بلکه شناخته شده به بدی است و امام، "علی واقعی" را به مردم می‌شناساند.

جالب این که امام ابتدا پیامبر را به وصف معرفی می‌کند و در نهایت به نام می‌خواند زیرا وقتی صفات پیامبر را می‌شمرد، مردم متوجه شخص مصداق می‌شوند و مصداق معلومشان است اما در جدش علی (ع) ابتدا او را به نام ذکر می‌کند و بعد به اوصاف معرفی می‌کند زیرا اگر ابتدا از او نام نمی‌برد، مردم مصداق آن اوصاف را نمی‌شناختند و چه بسا گمان می‌کردند دارد معاویه را توصیف می‌کند زیرا در نگاه آنان علی (ع) مظهر بدی‌ها و معاویه مظهر

سنگ آسیا آنها را له می‌کرد و به سان هیزم خرد شده پراکنده می‌ساخت، شیر حجاز و قوچ عراق، مکی مدنی، حاضر در عقبه و خیف (دو مکان ملاقات مخفیانه پیامبر با مسلمانان مدینه)، میدان دار بدر و احد، سردسته بیعت شجره و هجرت کننده به مدینه، سید و آقای عرب و شیر بیشه حجاز و وارث اهل مشعر و پدر دو سبط این امت: حسن و حسین، و او نیست مگر جدم علی بن ابی طالب. "بعد به معرفی مادر گرانقدرش فاطمه زهرا(س) پرداخت و آن‌قدر در معرفی خود و نسب و جد و مادر و پدرش سخن گفت که اهل مسجد همگی به زاری و گریه فریاد بلند کردند. یزید ترسید که می‌آید از کف او خارج شود و در همین مجلس در اثر روشنگری امام، مردم علیه او بشورند پس برای ساکت کردن امام به اذان پناه برد؛ (مذهب علیه مذهب و استفاده ابزاری از دین) و اذان‌گو را دستور داد اذان بگوید. مؤذن با اذان، کلام امام را برید و امام به شنیدن اذان ساکت شد و بعد از شنیدن تکبیرهای مؤذن، ایشان هم بزرگی خدا را حکایت کرد و با شنیدن شهادت بر رسالت پیامبر، در حکایت این رسالت فرمود: "مو، پوست، گوشت و خونم بر یکتایی خدا شهادت می‌دهد". همین که مؤذن بر رسالت پیامبر شهادت داد، امام از بالای منبر یزید را خطاب کرد که: "ای یزید این محمد جد من است یا جد تو؟ اگر بگویی جد توست که دروغ بر پیامبر بسته و کافر شده‌ای و اگر قبول داری که جد من است پس چرا فرزندان را کشته‌ای؟" یزید که جوابی نداشت، چاره‌ای جز کرگوشی ندید و به نماز ایستاد و بدین‌گون امام در گسترده‌ترین مجمع عمومی شام، یزید را رسوا کرد و حقانیت پدرش را فریاد زد.

خوبی‌ها بود! از این رو ابتدا می‌فرماید من فرزند علی بن ابی طالب هستم و بعد اوصافش را بر می‌شمارد: "من فرزند علی مرتضایم، فرزند کسی که خرطوم خلاق را کوبید تا به یگانگی خدا و نبوت پیامبر شهادت دادند، آن‌که با دو شمشیر و دو نیزه در رکاب پیامبر جنگید، دو هجرت کرد، در دو بیعت حضور داشت (شاید دو بیعت عقبه اول و دوم منظور باشد)، در بدر و حنین دشمنان را کشت (این دو جنگ را نام برد زیرا در این دو جنگ بسیاری از ترس فرار کردند یا از کشتن دشمن خودداری ورزیدند تا اگر اسیر شدند، راه نجاتی برایشان مانده باشد) و لحظه‌ای کفر نوزید. فرزند صالح مومنان (اشاره به آیه ۴ سوره تحریم و شأن نزول آن)، وارث پیامبران، کوبنده ملحدان، شیر دین، نور مجاهدین، زینت عابدان، تاج گریه کنندگان (از خوف و شوق حق)، صبورترین صبرکنندگان و برترین قیام کنندگان از آل رسول خدا هستم. من فرزند تایید شده به جبرئیل و یاری شده به میکائیل هستم. من فرزند مدافع حرم مسلمانان، کشنده مارقان (خارج شوندهگان از دین)، ناکثان (پیمان شکنان) و ستمگران، جهاد کننده با دشمنان عداوت پیشه و با افتخارترین رونده بر زمین از قریش، اولین اجابت کننده خدا و پیامبرش از بین مؤمنان، اولین سبقت گیرندگان به اسلام، شکننده کمر متجاوزان، نابود کننده مشرکان، تیری که خدا بر منافقان انداخت، زبان حکمت عبادت کنندگان، یاور دین خدا، ولی امر خدا، بستان حکمت خدا و ظرف علم خدا هستم که گشاده دست، بخشنده، نورانی، عاقل، پاک، اهل بطحاء (مکه) مورد رضای خدا، جلودار اهل حق، صبر پیشه، بسیار روزه گیر، اهل تهذیب، قیام کننده به عبادت، قطع کننده صلب مشرکان و پراکنده‌ساز دسته‌های دشمنان بود. آن‌که همیشه عنانش بر کف، جانش با ثبات، عزمش استوار، شکیمه و شوکتش ظاهر، شیر حمله ور، نیزه باز به هنگام هجوم نیزه دارها و رسیدن گردن اسب‌ها به هم که به مانند



صاحب نظران و اندیشمندان گرامی

«صفیر» رسالت خود می‌داند که در هر شماره، موضوعی نظری را در حوزه اندیشه دینی با مشارکت صاحب نظران و اندیشمندان حوزه‌های علوم انسانی و دین به بحث بگذارد و از این طریق به غنا و عمق معارف دینی یاری رساند. صاحبان نظر و اندیشه می‌توانند برای بحث در باب موضوعات ارائه شده، مقالات خود را به آدرس: قم / بلوار شهید محمد منتظری / کوچه ۸ / پلاک ۴ و یا به آدرس الکترونیک گزارش نامه (safir@saanei.org) ارسال نمایند.

■ سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۷۹۶۰

موضوع ویژه شماره بعد:

«تکفیر»

دغدغه‌های عاشورایی مصلحان

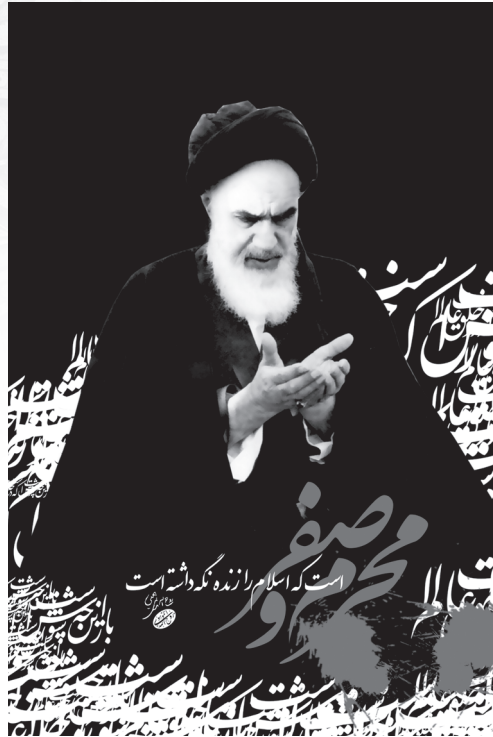
امام خمینی (ره):

"این که برای عزاداری، برای مجالس عزا، برای نوحه خوانی، برای اینها، این همه ثواب داده شده است، علاوه بر آن امور عبادی و روحانی، یک مسئله مهم سیاسی در کار بوده است. آن روزی که این روایات صادر شده است، روزی بوده است که این فرقه ناجیه مبتلا بودند به حکومت اموی و بیشتر عباسی و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرتهای بزرگ در آن وقت، برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه، خودش سازمانده است و آن، نقل از منابع وحی است؛ به اینکه برای این مجالس اینقدر عظمت است و برای این اشکها آنقدر در دور و بر این اشکها و عزاداریها، شیعیان با اقلیت آنوقت اجتماع می‌کردند و

شاید بسیاری از آنها هم نمی‌دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب، سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریتها [بود]. و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری [در] کشورها است، کشورهای اسلامی است و در ایران که مهد تشیع و اسلام و شیعه است، در مقابل حکومتهایی که پیش می‌آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند، اساس روحانیت را از بین ببرند، آن چیزی که در مقابل آنها، آنها را می‌ترساند، این مجالس عزا و این دستجات بود."

(صحیفه امام، ج ۱۶/۳۴۴)

"عمق ارزش مجلس‌های عزاداری، کم معلوم شده است و شاید پیش بعضی هیچ معلوم نشده است. اینکه در روایات ما برای یک قطره اشک برای مظلوم کریلا آن قدر ارزش قائلند، حتی برای تباکی - به صورت گریه درآمدن - ارزش قائلند، نه از باب این است که سید مظلومان احتیاج به این کار دارد و نه آن است که فقط برای



ثواب بردن شما و مستمعین شما باشد. گرچه همه ثوابها هست، لکن چرا این ثواب برای این مجالس عزا آن قدر عظیم قرار داده شده است، و چرا خداوند تبارک و تعالی برای اشک و حتی یک قطره اشک و حتی تباکی، آن قدر ثواب داده است؟ کم کم مسأله از دید سیاسی‌اش معلوم می‌شود و آن شاء الله بعدها بیشتر معلوم می‌شود... اینکه برای عزاداری، برای مجالس عزا، برای نوحه خوانی، برای اینها، این همه ثواب داده شده است، علاوه بر آن امور عبادی و روحانی، یک مسأله مهم سیاسی در کار بوده است. آن روزی که این روایات صادر شده است، روزی بوده است که این فرقه ناجیه مبتلا بودند به حکومت اموی و بیشتر عباسی و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرتهای بزرگ در آن وقت، برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه، خودش سازمانده است و آن، نقل از منابع وحی است؛ به اینکه برای این مجالس این قدر عظمت است و برای این اشکها آن قدر در دور و بر این اشکها و عزاداریها، شیعیان با

اقلیت آن وقت اجتماع می‌کردند و شاید بسیاری از آنها هم نمی‌دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب، سازماندهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریتها [بود]. و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازماندهی سرتاسری [در] کشورها است، کشورهای اسلامی است و در ایران که مهد تشیع و اسلام و شیعه است، در مقابل حکومتهایی که پیش می‌آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند."

(همان، ۲۱۸)

"مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه سپاه عقل بر جهل و عدل بر ظلم و امانت بر خیانت و

◀◀ باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی اطلاع از مسایل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود

حکومت اسلامی بر حکومت طاغوت است هر چه با شکوهرتر و فشرده تر برپا شود و ببرق خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم از ظالم، هر چه بیشتر افراشته شود."

(همان، ج ۳، ۲۲۶)

"باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی اطلاع از مسایل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود."

(کشف اسرار، ۱۷۳)

شیخ عباس قمی (ره):

"شایسته است که شیعیان، عموماً و ذاکرین، خصوصاً ملتفت شده، در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب دراز نشود و اقتصار



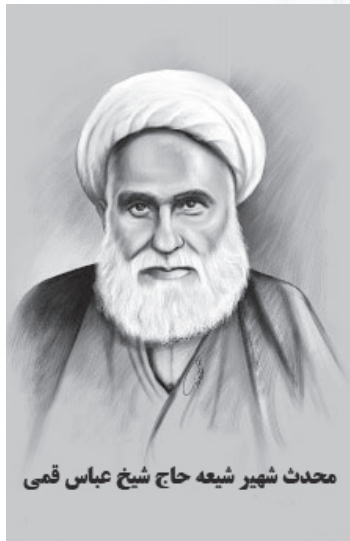
سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۷۶



شریعت مقدسه احترام تمام نمایند؛ مانند نواختن سازها و خوانندگی‌های طرب‌آمیز، و بسا باشد که مجالس لهو و لعب به پرداختگی بعضی از مجامع تعزیه داری نباشد!... در حدیثی، حال این گونه مردم بیان شده، که گفته‌اند: «یطلبون الدنيا بأعمال الآخرة»؛ این حرکات موجب محرومیت از ثواب‌های عظیمه خواهد شد. شیطان را عداوت تامی با نوع انسان است؛ پس هر عملی که نفعش بیشتر باشد، توجه شیطان به افساد آن عمل زیاده خواهد شد؛ مانند توسل به حضرت سید الشهداء(ع) که به حسب ضرورت دین و اخبار ائمه طاهریین(ع) موجب رستگاری و نجات دنیا و آخرت است، و هر عملی که موجب فوائد دنیویه شود، ناهلان توجهی تام و هجومی‌عام در آن عمل خواهند نمود؛ مانند ذکر مصائب، که یکی از وسائل معتبره معاش شده و جهت عبادت کمتر ملحوظ می‌شود تارفته رفته کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر می‌شود و نهی از این منکر میسر نیست و جمله‌ای از ذاکرین مصائب، باک از اختراع وقایع میکیه ندارند، بسا باشد که اختراع سخن کند و خود را مشمول حدیث: «من ابکی فله الجنة» بداند و به طول زمان، همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدیده پیدا کند و هر گاه محدث مطلع امین، منع از آن اکاذیب نمایند، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن

◀◀ از مرحوم فقیه زاهد ورع جناب حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی(طاب ثراه) نقل شده- چنان که در [کتاب] شفاء الصدور [فی شرح زیارة العاشور] است- که وقتی یکی از فضلی با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه‌ای که سید الشهداء(علیه السلام) فرمود: «یا زینب، یا زینب!» آن فقیه ورع، بی محابا در ملأعام به آواز بلند فرمود: خدا دهننت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود!



محدث شهیر شیعه حاج شیخ عباس قمی

چنان که در [کتاب] شفاء الصدور [فی شرح زیارة العاشور] است- که وقتی یکی از فضلی با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه‌ای که سید الشهداء(علیه السلام) فرمود: «یا زینب، یا زینب!» آن فقیه ورع، بی محابا در ملأعام به آواز بلند فرمود: خدا دهننت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود، بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسله جلیله اهل منبر، حال خود را در این باب ملاحظه کنند، و از مفاصد کذب فی الجملة آگاه شوند، و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند، بلکه نقل نکنند، هر چه دیده یا شنیده‌اند، و اقتضای کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقة باشد. سید بن طاووس در «کشف المحجّه» از رسائل کلینی نقل کرده، که آن بزرگوار به سند خود روایت کرده از حضرت باقر(ع)، و از جمله فقرات آن این است: «و لا تحدّث الآ عن ثقة فتكون کذّابا و الکذب ذلّ»، یعنی حدیث مکن، مگر از شخص ثقة و گرنه دروغگوی خواهی بود، و دروغ ذلت است؛ یعنی سبب ذلت و خواری است.

"پس شایسته باشد، که حدود این عمل به طوری مضبوط شود که مطابق قواعد شرع اقدس باشد و مورد طعن و اعتراض مذهب خارجه نباشد و چون در این زمان، معاشرت و مخالطت کامله است میان اهالی این مذهب با مذاهب دیگر، و واقعه کربلا و ابتلای حضرت سید الشهداء(ع) در اکثر تواریخ ملل مذکور و مضبوط است، شایسته باشد که در مجامع تعزیه داری از امور مبتدعه و منهیات

بر واجبات و مستحبات گردد، از استعمال محرّمات، از قبیل غنا- که غالباً نوحه‌های لطمه خالی از آن نیست- و از اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونه الکذب، که در جمله‌ای از کتب غیرمعتبره، بلکه نقل از کتبی که مصنف آنها از متدینین اهل علم و حدیث نیست، احترام نمایند و شیطان را در این عبادت بزرگ- که اعظم شعائر الله است- راه ندهند؛ و از معاصی کثیره که روح عبادت را می‌برد، بپرهیزند، خصوصاً ریا و کذب و غنا، که در این عمل ساری و جاری شده است و کمتر کسی از او مصون است. و صواب چنان است که در این مقام چند خبری در بزرگی عقاب هر یک مذکور شود، شاید اگر کسی خدای نخواستہ مبتلا شود، مرتدع شود..."

" و اما کذب: پس آیات و اخبار در مذمت آن و مفاصد آن در دنیا و آخرت از حیث شمار بیرون است، و حق تعالی لعنت خود را بر کاذبین قرار داده، و هم فرموده: «انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون» جز آنان که ایمان نیاورند، کسی دروغ نیندد. و اگر نبود در مذمت کذب جز همین آیه کریمه، هر آینه وافی بود تا چه رسد به آیات کثیره... و بالجمله، مفاصد و خرابی حال دروغ گو بسیار است و شیخ استاد، محدث متبحر، ثقة جلیل القدر، آقا حاج میرزا حسین نوری - طاب ثراه- در «لؤلؤ و مرجان» خلاصه مفاصد و آثار دروغ را که از آیات و اخبار استفاده کرده و به رشته مختصری در آورده و به جهت سهولت و در نظر داشتن آن، آن مفاصد و آثار را به چهل عدد شمارش کرده [است]... و چون مفاصد دروغ را دانستی، پس بدان که جمله‌ای از فحول فقها مطلق کذب را از گناهان کبیره شمرده‌اند، چه مفسده بر او مترتب بشود و چه نشود. این است که حال کذب بی مفسده، و اگر مفسده بر او مترتب شود، خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیده مسلمانی یا افترائی به امامی یا توهین قدر اهل بیت(علیهم السلام) شود، البته صد مرتبه بدتر و گناهش بیشتر است، و اگر کذب بر خدا و رسول(ص) و ائمه(ع) باشد، که حالش معلوم است، مبطل روزه و موجب کفاره است. ... از این جهت، از مرحوم فقیه زاهد ورع جناب حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی(طاب ثراه) نقل شده-



نماید، و دستاویز نقل‌های ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه خواهد شد؛ مانند جمله‌ای از وقایع معروفه که در کتب جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن نیست؛ مانند عروسی قاسم در کربلا، که در کتاب «روضه الشهداء» تألیف فاضل کاشفی نقل شده".

"... چقدر شایسته و لازم است، سلسله جلیله اهل منبر و ذاکرین مصیبت سید مظلومان را - که دامن همت بر کمر زدند و علم تعظیم شعائر الله را بر دوش کشیدند و برای تنظیم این مشعر عظیم، نفوس خویش را مبذول داشتند - ملتفت باشند که این عبادت مانند سایر عبادات است، و این عمل آن گاه عبادت شود که در هنگام به جای آوردن، جز رضای خداوند و خشنودی رسول خدا و ائمه هدی (صلوات الله علیهم اجمعین)، غرض و مقصدی در نظر نباشد و از مفاسدی که بر این کار بزرگ طاری و ساری شده، در حذر باشند که مبدا - العیاذ بالله - اقدام کند. در این عبادت عظیم برای تحصیل مال و جاه یا مبتلا شود به دروغ گفتن و افترا بستن بر خدای تعالی و بر حجج طاهره و علمای اعلام، و غنا خواندن و اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن، و بی اذن، بلکه با نهي صریح به خانه مردم در آمدن و بر منبر بالا رفتن، و آزدن حاضرین در نکردن گریه به کلمات بلیغه، و ترویج باطل در وقت آل محمد (علیهم السلام)، و برانگیختن فتنه، در اعانت ظلمه، و مغرور کردن مجرمین، و متجری نمودن فاسقین، و کوچک نمودن معاصی را در نظر، و خلط کردن حدیث به حدیث دیگر به طور تدلیس، و تفسیر آیات شریفه را به آرای کاسده، و نقل اخبار به معانی باطله فاسده، و فتوا دادن با نداشتن اهلیت آن، چه به حق یا به خلاف آن، و تنقیص انبیای عظام و اوصیای کرام (ع) به جهت بزرگ کردن و بلند نمودن مقامات ائمه (ع)، و متوسل شدن برای زینت دادن کلام، و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایات مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره، و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی را بعنوان زبان حال، و ذکر کردن شبهات در مسائل اصول دین بی بیان رفع آن یا نداشتن قوه آن، و خراب

« اینک سلسله جلیله اهل منبر، حال خود را در این باب ملاحظه کنند، و از مفاسد کذب فی الجمله آگاه شوند، و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند، بلکه نقل نکنند، هر چه دیده یا شنیده‌اند، و اقتصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقة باشد. سید بن طاووس در «کشف المحجبه» از رسائل کلینی نقل کرده، که آن بزرگوار به سند خود روایت کرده از حضرت باقر (ع)، و از جمله فقرات آن این است: «و لا تحدّث الا عن ثقة فتكون كذبا و الكذب ذل»؛ یعنی حدیث مکن، مگر از شخص ثقة و گرنه دروغگوی خواهی بود، و دروغ ذلت است؛ یعنی سبب ذلت و خواری است.

کردن پایه اصول دین ضعفای مسلمین، و ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت (ع) است، و طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده، و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز، و امثال این مفاسد که لا تعدّ و لا تحصى است.

"شهادتانی درباره حدیث مجعول و جاعلین آنها گفته است: آنها اصنافی بوده اند از همه آنها زبان بارتتر، کسانی هستند که به زهد و صلاح به غیر علم منتسب می‌باشند و پنداشته اند که با این کار خود به خدا تقرب جستند، تا دل‌های مردم را با ترغیب و تهدید به خدا جذب کنند. مردم هم احادیث مجعول آنها را با اعتماد به ایشان پذیرفته اند... از جمله اخبار مجعول، چیزی است که از ابوعمصه نوح بن ابی مریم مروزی، روایت شده که به وی گفتند: چطور تو از عکرمه از ابن عباس در فضائل هر سوره قرآن روایاتی نقل کرده ای، حال آن که اینها در نزد اصحاب عکرمه نیست؟ ابوعمصه گفت: من دیدم که مردم از قرآن روی برتافته اند و به فقه ابوحنیفه و مغازی محمد بن

اسحق روی آوردند و لذا این احادیث را جعل کرده ام. و نیز شهید می‌گوید درباره حدیث طویل در فضائل همه سوره‌ها، وی از مؤمل بن اسماعیل روایت نموده است که گفت: شیخی در آن جا برای من نقل کرد. من گفتم: که این حدیث را برای تو روایت کرده است. گفت: مردی در مدائن که در قید حیات است. من رفتم نزد او، و او گفت: شیخی که در بصره است. رفتم نزد وی. و او گفت: شیخی که در عبادان است. وقتی به نزد او رفتم، دستم را گرفت و به خانه ای در آورد که قومی از صوفیه در آن جا بودند و شیخی هم در میان آنها بود. او می‌گفت: این شیخ است که برای من حدیث گفت. گفتم ای شیخ، این حدیث را چه کسی برای تو نقل کرد؟ شیخ گفت: کسی برای من حدیث نگفت، ولی ما دیدیم که مردم از قرآن روی برتافته اند، این احادیث را برای آنها جعل کردیم تا دل‌های آنها متوجه قرآن گردد.

"... و این نیست جز از بی‌اعتنایی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقهای اهل بیت اطهار و نهي نمودن از امثال این بدع و اضافات و دسّ و ضاعین و تحریف جاهلین و جلو نگرفتن از ناهلان و از تصرفات بی‌خردان، تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارت‌ها و مفعه‌ها و صلوات‌ها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعاهای دسّ شده چاپ شده و به چه مفتاح‌ها متولد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته، مثلاً کتاب منتهی‌الامال ابن احقر را تازه طبع کردند. بعضی از کتاب آن، به سلیقه خود در آن تصرفاتی نموده، از جمله در احوال مالک بن یسر ملعون نوشته: «از دعای امام حسین (ع) هر دو دست او از کار افتاده بود، الحمدالله. در تابستان مانند دو چوب خشک می‌گردید، الحمدالله. و در زمستان خون از آنها می‌چکید، الحمدالله. و بر این حال خسران مال بود الحمدالله». در این دو سطر عبارت، چهار لفظ الحمدالله، کاتب موافق سلیقه خود جزء کرده و نیز در بعضی جاها بعد از اسم جناب زینب، یا ام کلثوم به سلیقه خود لفظ خانم زیاد کرده که زینب خانم و ام کلثوم خانم گفته شود که تجلیل از آن مخدرات شود و حمید بن قحطبه را چون دشمن داشته،



و شاید سر جمع نمودن حضرت رسول اکرم (ص) انوار طیبه اهل بیت مکرّم را تحت کساء برای رفع شبهه باشد که کسی نتواند ادعای شمول آیه برای غیر مجتمعیّن تحت کساء نماید. اگرچه جمعی از معاندین عامه تعمیم دادند، ولی اغراض فاسده آنها از بیانات وارده آنها واضح و هویداست. و اما حدیث معروف به حدیث کساء که در زمان ما شایع است، به این کیفیت در کتب معتبره معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه محدثین دیده نشده و می توان گفت از خصائص کتاب منتخب است.

"در میان صفة و سرداب مقدس شبکی است با دری از چوب ساج که آن را به امر ناصر بالله عباسی در سال ۶۱۲ ساخته اند. چنان که صورت آن با بعضی از آیات شریفه در آن کتیبه مرقوم است و آن چه از مشایخ دست به دست به ما رسیده آن است که این صفة محل حوضی بوده به جهت وضو گرفتن آن بزرگواران در آن سرداب و پس از آن بزرگواران، عرائص و رقا ع حاجات که شیعیان به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه، می نوشتند و به آن جا می گذاشتند و هر وقت صلاح بود جواب عریضه از آن جا یا از خارج به صاحبش می رسید. و به ملاحظه این سیرت و عادات در طرف راست، در وسط شبک سوراخی به قدر آن که دست در میان آن برود و رقعہ بیندازند گذاشتند، ولی در طرف دیگر، نظیر آن نیست. و هر کس تأمل کند می داند که این سوراخ ساخته برای همین کار بود و آن محل در میان همه آن سرداب امتیازی پیدا کرد در تبرک و شرافت و احترام و بوسیدن و استشفای به تربت، تا آن که صحن و راه سرداب مقدس از آن صحن جدا شد و از غیر جنس [غیر شیعه] برای آن خدمه پیدا شد و دیدند حرص و رغبت شیعه را به آن محل شریف و غلبه و استیلائی خود را بر آن غریبا و زوار بی معین، لذا برای کسب غیرطیب خود سرمایه کردند و برای جلب منافع از ایشان، آن شبکه را قرار دادند و به اقدام حیلها از آن فایده بردند و کم کم به دادن ریگ و خاک آن، به آن بیچارگان و گرفتن چیزی، مقداری از آن جا گود شد تا زمانی که

فرموده: سیدالشهداء او را تزویج عبدالله کرده و پیش از آن که زفاف حاصل شود، عبدالله شهید گردید و دیگر فاطمه که زوجه حسن مثنی بوده که در کربلا، حاضر بود.

"ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گرچه علامه ملجسی نقل کرده، لکن مأخذ آن منتخب طریحی و کتاب نورالعین است که حال هر دو کتاب بر اهل فن پوشیده نیست و نسبت به شکستن سر جناب زینب (سلام الله علیها) اشعار معروفه نیز بعید است از آن مخدره که عقیله‌هاشمیین و عالمه غیر معلمه و رضیعه ثدی نبوت و صاحب مقام رضا و تسلیم است. آن چه در مقاتل معتبر معلوم می شود، حمل ایشان بر شتران

به واسطه بدی او حمید بن قحبه نوشته و لکن احتیاط کرده قحطبه را نسخه بدل او نوشته و عبد ربه را صلاح دیده عبدالله نوشته شود و زحر بن قیس که به حاء مهمله است در هر کجا بوده به جیم نوشته و ام سلمه را غلط دانسته و تا ممکنش بوده، ام السلمه کرده الی غیر ذلک. و غرضم از ذکر این مطلب در این جا دو چیز بود: یکی آن که این تصرفاتی را که این شخص کرده، به سلیقه خود این را کمال دانسته و خلافتش را ناقص فرض کرده و حال آن که همین چیزی که او کمال دانسته باعث نقصان شده." "مخفی نماند که ابومخنف لوط بن یحیی ازی، از بزرگان محدثین و معتمد ارباب سیر و تواریخ است و مقتل او در نهایت اعتبار، چنان که از نقل اعظم

◀ هر عملی که موجب فواید دنیویه شود، نااهلان توجّهی تام و هجومی عام در آن عمل خواهند نمود؛ مانند ذکر مصائب، که یکی از وسائل معتبره معاش شده و جهت عبادت کمتر ملحوظ می شود تا رفته رفته کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اکاذیب صریحه ذکر می شود و نهی از این منکر میسر نیست و جمله ای از ذاکرین مصائب، باک از اختراع وقایع مبکیه ندارند، بسا باشد که اختراع سخن کند و خود را مشمول حدیث: «من ابکی فله الجنة» بداند و به طول زمان، همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدید پیدا کند و هر گاه محدث مطلع امین، منع از آن اکاذیب نمایند، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسک به قاعده تسامح در ادله سنن نماید، و دستاویز نقل های ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه خواهد شد.

علمای قدیم از آن و از سائر مؤلفاتش معلوم می شود و لکن افسوس و آه که اصل مقتل بی عیب او، در دست نیست و این مقتل موجود و منسوب به او، مشتمل است بر بعضی از مطالب منکره که باید اعدای و جهال آن را به جهت پاره ای از اغراض فاسده در آن کتاب نقل کرده باشند و از این جهت، از درجه اعتبار افتاده و بر مفردات آن هیچ وثوقی نیست، لکن آنچه در باب سیر اهل بیت از کوفه و شام از قضایای عیدیه نقل کرده... نشود گفت تمام آن از دسّ و ضاعین باشد.

"مخفی نماند که قصه دامادی جناب قاسم (ع) در کربلا و تزویج او فاطمه بنت الحسین (ع) را صحت ندارد؛ چه آن که در کتب معتبره به نظر نرسیده و به علاوه آن که حضرت حسین (ع) را دو دختر بوده، چنانکه در کتب معتبره ذکر شده، یکی سکینه که شیخ طبرسی

بوده که جهاز ایشان، پلاس و روپوش نداشته، بلکه در ورود ایشان به کوفه موافق روایت حذلم بن ستیر که شیخان: شیخ مفید و شیخ طوسی، نقل کرده اند، به حالتی بوده که محصور میان لشکریان بوده اند. چون خوف فتنه و شورش مردم کوفه بوده، چه در کوفه شیعه بسیار بوده و زنهایی که خارج شهر آمده بودند، گریبان چاک زده و موها پریشان کرده بودند.

"از توصیف جابر، حضرت امام حسین (ع) را به خامس اصحاب کساء معلوم می شود که این لقب از القاب معروفه آن حضرت بوده و حدیث اجتماع خمسه طیبه (ع) تحت کساء، از احادیث متواتره است که علمای شیعه و سنی روایت کرده اند، و در احادیث، آیه تطهیر بعد از اجتماع ایشان نازل شده و هم در احادیث مباحله نیز، به کثرت وارد است

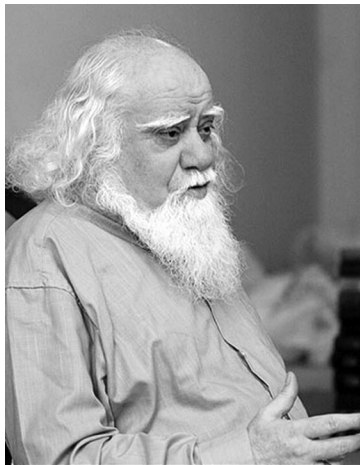


شیخ العراقین مرحوم شیخ عبدالحسین طهرانی، طاب ثراه، به جهت تذهیب گنبد مطهر و اصلاح صحن منور به آن جا مشرف شد. پس از مشاهده آن خرابی و زیاد شدن آن در هر روز و خوف صدمه رسیدن به اساس عمارت، مقرر فرمودند آن جا را پر کردند تا به مقدار دو پله بالا مانده و آن را با آجر و گچ محکم نمودند. پس از وفات آن مرحوم، چون در سرمایه آن جماعت به جهت بنائی خللی پیدا شد، دوباره آن بنا را خراب کردند و به دادن ریگ و سنگ آن جا به آن جهل زور و بردن عوام را در آن جا به اسم تبرک بازار کسب خود را رونقی دادند و کم کم به منزله چاهی شد و اسم آن را چاه صاحب الزمان گذاشتند و جزو مناسک زوار شد که چون به آن جا روند از چاه صاحب الزمان سؤال کنند و به انواع بی ادبی و جسارت خود را در میان چاه افکنند و مقداری ریگ بردارند و تمام این حرکات بی اصل و بی پایه و خلاف ادب و احترام، بلکه در بعضی مواضع شبهه حرمت دارد."

(منابع: فوائد الرضویه، مفاتیح الجنان، هدیه الزائرین، منتهی الامال، مفاخر اسلام و کتاب عاشورا، عزاداری، تحریفات؛ تدوین توسط مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم)

محمد رضا حکیمی:

"با کمال تأسف و تأثر اشعار مرثیه و عزا راه انحطاط عجیبی پیموده است... اکنون کمتر اثری از مفاهیم مقاومت و تعهد و پرخاشگری علیه ستم و ستمگران و درگیری با جباران و طاغوتان روزگار در اشعار و نوحه‌های مذهبی به چشم می‌خورد، کمتر در آن درس ایمان و اخلاق و روش زندگی دیده می‌شود. اشعار با تکرار جملات مهمل و بی‌خاصیت و بی‌معنا رونق بخش بسیاری از مجالس عزا و مصیبت شده است. عزاداری و سینه زنی و زنجیرزنی هیئت‌های مذهبی در خدمت کارهای بی محتوا و در دست افراد ناآگاه و غیردانا به امور دین و مذهب واقع شده است. در اینجا کسی نیست که بگوید، عزاداری و مرثیه سرایی و ذکر حماسه حسینی برای هدف و فلسفه ای بوده



محمد رضا حکیمی

است که اگر آن هدف و فلسفه و محتوا نباشد، فایده و اثری بر آن مترتب نخواهد بود. اگر مجالس در آن تعلیم دین و بیان معارف اسلامی و درس اخلاق و انسانیت نباشد، خاصیت نخواهد داشت". (آفتاب/۲۶۵)

"روضه خوانی و عزاداری، مظهر بعد سوم عاشورا است، یعنی مصیبت جنبه احساسی و عاطفی دارد، و برای فراموش نشدن عاشورا است، تا جنبه حماسه و پیامش زنده بماند. پس این بعد هنگامی ارزش دارد که با منشأ اصلی آن، از هر حیث مطابق باشد، بنابراین، همانگونه که مصیبت عاشورا در خدمت حماسه دین و عدالت بوده است، باید مجالس ذکر مصیبت نیز در خدمت همان حقیقت والا باشد تا معنا دهد، و به مسخ ماهیت عاشورا نینجامد، و مورد رضای خدا و قبول امام باشد". (همان/۲۶۴)

"در اینجا نمی‌توانم از یادکرد افسوسی بس گران بگذرم. و آن افسوس گران این است که عاشورا، هنوز هم، چنانکه باید شناخته باشد شناخته نیست. دوست به گونه‌ای عاشورا را نمایانده است، و دشمن به گونه‌ای عاشورا را پوشانده است. دوستان و معتقدان بیشتر از هر چیز به بُعد عاطفی عاشورا گراییدند، و در راه تحقق بخشیدن به رسالت‌های گران عاشورا کوتاهی کردند. و دشمنان در نشناختن عاشورا، یا کوچک شمردن عظمت‌های آن اصرار ورزیدند، و برای دور نگاه داشتن افکار و اذهان و نسل‌ها و شهرها از آشنایی با عاشورا و هماهنگ شدن با اهداف آن،

کوشش بسیار کردند. اگر دوستان هر چه بیشتر به شناساندن ابعاد عجیب و عظیم عاشورا پرداخته بودند، دشمنان توفیق چندانی نمی‌یافتند. خورشید که طلوع می‌کند همه بشریت آن را می‌بینند، و همه انسان‌ها خورشید را می‌شناسند و از عظمت و ارزش آفتاب آگاهند. و مگر عاشورا خورشید تابیده در آفاق ارزش‌های انسانی و تعالی‌های روحی بشری نیست. پس چرا چنانکه باید شناخته نیست؟ شب عاشورا، روز بزرگ انسانیت است، و روز عاشورا ملکوت سترگ همه روزهاست ...

افسوس که سرایندهان عاشورا، ذات عاشورا را نسرودند؛ یا کمتر سرودند... افسوس که گویندگان عاشورا، ذات عاشورا را نگفتند؛ یا کمتر گفتند... ذات عاشورا ذات طلوع است: حماسه و رسالت... و آنان بیشتر از غروب دم زدند: کشته شدن و اسارت...!

ذات عاشورا نماز است و عدالت، نه تنها عزاداری و مصیبت. اگر کسی عاشورا را با همه ابعاد آن بشناسد، اصل مصیبت امام حسین(ع) را فراموش می‌کند، و برای "عاشورای حسینی" به سوگ می‌نشیند

افسوس که زبان عاشورا، آنسان که باید فهمیده بشود نشد، و کسان از نزد خویش برای پیام عاشورا واژه ساختند؛

◀ نمی‌توانم از یادکرد افسوسی بس گران بگذرم. و آن افسوس بس گران این است که عاشورا، هنوز هم، چنانکه باید شناخته باشد شناخته نیست. دوست به گونه‌ای عاشورا را نمایانده است، و دشمن به گونه‌ای عاشورا را پوشانده است. دوستان و معتقدان بیشتر از هر چیز به بُعد عاطفی عاشورا گراییدند، و در راه تحقق بخشیدن به رسالت‌های گران عاشورا کوتاهی کردند. و دشمنان در نشناختن عاشورا، یا کوچک شمردن عظمت‌های آن اصرار ورزیدند، و برای دور نگاه داشتن افکار و اذهان و نسل‌ها و شهرها از آشنایی با عاشورا و هماهنگ شدن با اهداف آن، کوشش بسیار کردند.



شد: «لیستنقد عبادک من الجهالة و حيرة الضلالة» و باید دوستان آن حضرت به این هدفها آشنا گردند و برای رسیدن به آنها کوشش کنند.» (همان/ ۳۹۸)

سید محمد علی ایازی:

این فرزندان هستند که نباید بگذارند عوام هر کاری که می‌خواهند بکنند، بگونه‌ای که در قضیه عزاداری خواص تابع عوام گردند، نگذارند که دروغ و داستان‌های ساختگی و بی محتوا و مخالف با شأن ائمه در مجالس و اشعار راه یابد و از حرکات مخالف شریعت جلوگیری شود. در این راستا چند حرکت لازم است:

۱- معرفی منابع معتبر و قابل استفاده در قیام حسینی؛ همچنین نقد و بررسی کتاب‌هایی که به نقل جعلیات و خرافات پرداخته‌اند.

۲- توجیه مردم از طریق بیانیه‌ها و دستگاه‌های ارتباط جمعی و ایجاد حساسیت لازم نسبت به وقایع دروغ و ساختگی؛ تا خود مردم نسبت به حرکات منفی حساسیت نشان دهند و از شرکت در مجالس این چنینی خودداری کنند.

۳- تأکید بر حداکثر استفاده از مجالس عزاداری در جهت ارشاد و هدایت مردم بویژه در روزهای تاسوعا و عاشورا که اجتماعات بیشتر است و فرصت تبلیغ ممکن است.

۴- رعایت احکام و مقررات اسلام و توجه به اهمیت آن در عزاداری‌ها حتی دستورات مستحبی از قبیل: نماز اول وقت و نماز جماعت و نیوشیدن لباسهای بدن نما در مجامع عمومی، و رعایت حال فقرا و مستمندان در اطعام‌ها.

۵- مبارزه تبلیغاتی نسبت به حرکات مخالف شئون اسلام مانند قمه زنی و از آتش پریدن و یا برخی از شبیه خوانی‌ها.

۶- برگزاری جلسات و مجامع توجیهی در چند نوبت در سال برای مداحان و ذاکرین و روضه خوان‌ها و آشنا ساختن آنان به اهداف و فلسفه حسینی و بازگو کردن خطرات انحراف از فلسفه عزاداری؛ همچنین دعوت از رؤسای هیأت‌ها و دسته‌های عزاداری در جهت

« در این انجمن‌ها که به نام رهبر آزادگان جهان تشکیل می‌گردد، متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلام و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی‌شود، بلکه مطالب و سخنانی ایراد می‌گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی(ع) فرسنگ‌ها فاصله دارد و درست نقطه مخالف نهضت حسینی است.

آوری یاد کنیم و مثلاً به بهانه زبان حال از قول سالار شهیدان بخوانیم: «شدم راضی که زینب خوار گردد.»! حسین که خود در روز عاشورا ضمن گفتارهای گرم و آتشین فریاد می‌زد: هیهات من الذلّة... آیا با این منطق سازش دارد که ما به آن حضرت و یاران عزیزش نسبت خواری و ذلت بدهیم «درسی که حسین به انسان‌ها آموخت/ ۳۹۲»



شهید هاشمی نژاد

«خون حسین ریخته شد و نهضت مقدس او انجام گردید تا آن عباد گمراه، آن اجتماع سرگردان، آن ملت نادان و بی خبر از آن وضع دردناک خلاصی یابد، تا امت بصیرت پیدا کند و دانا شود، از گمراهی و ضلالت نجات یابد تا بداند چه می‌کند و به کجا می‌رود، به چه کسی بار می‌دهد و نیروی انسانی خود را در اختیار چه قدرتی می‌گذارد. آری اینهاست آن هدفهایی که امام صادق می‌گوید خون حسین(ع) به خاطر این هدفها ریخته

و همان را که وارثان عاشورا در «زیارت عاشورا» آموخته بودند، یعنی دشمنی با ستمگران(حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ) نیز - چنانکه باید - نیاموختند، و چهره‌های ستمگران اصلی را نشناختند و شناساندند - و گاه پنهان داشتند - و افسوس!...

واژه‌های عاشورا، تنها «تشنگی»، «شهادت» و «اسارت» نیست، «تماز» و «عدالت» نیز هست؛ بلکه واژه‌های اصلی، همین دو تاست، نماز واژه شب عاشورا است، و عدالت واژه روز عاشورا... یعنی پیام شب عاشورا نماز است، و پیام روز عاشورا عدالت. و آن سه (تشنگی، شهادت و اسارت)، سکوی پرتاب است، لیکن چنین درک نشد و نمی‌شود، و آنچه زیارت‌های آموزنده در متن آموزش‌ها جای داده نشد و نمی‌شود، آن زیارت که می‌گوید: «شَهْدُ أَنْكَ قَدْ أَمَرْتُ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ وَ دَعَوْتُ إِلَيْهِمَا، وَ أَنْكَ صَادِقٌ صَدِيقٌ، صَدَقْتُ فِيمَا دَعَوْتُ إِلَيْهِ.» (زیارت روز اول ماه رجب) «من گواهی می‌دهم (یا حسین) که تو به اجرای قسط و عدل فرمان دادی، و جامعه اسلامی را به قسط و عدل فرا خواندی. و تو راستگویی و صدیقی (ولی راستین خدایی)، و به هر چه فرا خواندی صادقانه فرا خواندی.» منبع: قیام جاودانه، صفحات ۹۱ تا ۹۳.

شهید هاشمی نژاد:

« در این انجمن‌ها که به نام رهبر آزادگان جهان تشکیل می‌گردد، متأسفانه گاهی نه تنها در راه نشر اصول و معارف اسلام و روشن ساختن هدف اصلی نهضت قدمی برداشته نمی‌شود، بلکه مطالب و سخنانی ایراد می‌گردد که با حقایق دین و واقعیات اسلام و مقصد اصلی حسین بن علی(ع) فرسنگ‌ها فاصله دارد و درست نقطه مخالف نهضت حسینی است. آیا این غم‌انگیز نیست که خاطرهای حیات بخش نینوا را که بر کالبدهای اجتماعات مرده و ملت‌های ستمدیده روح آزادی و زندگی می‌دهد و حوادثی که در آن سرزمین عدل و آزادی واقع شد که هر یک عالی‌ترین درس عزت و آزادی و فضیلت را به جهان انسانیت می‌دهد، به صورت بسیار مبتذل و ذلت



سید محمد تقی

◀ امام صادق (ع)

فرموده‌اند: «فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ.»
 "از امامان اهل بیت در هر نسلی، عالمان دینی عالیقدری وجود دارند که تحریف غالیان، غلط اندازی و گزافه گویی باطل گویان و تأویل جاهلان از ساحت دین جلوگیری می‌کنند."

ادریس، خواجه نصیر طوسی در قرون میانه، سیدجمال الدین اسدآبادی، عبدالرحمن کواکبی، محمد عبده، امام خمینی و دیگر متفکران اندیشمند اسلامی نمونه‌های بارز این عالمانند. در صحنه اجتماعی، اعتماد بخشیدن به آحاد ملت در استقلال طلبی و کشف شخصیت اجتماعی و بارور ساختن استعدادهای ملی و فرهنگی، رسالت مصلح اجتماعی و انسان روشنگر مسئول را تشکیل می‌دهد.

[منبع: کتاب عاشورا، عزاداری، تحریفات؛ تدوین توسط مجمع محققین و مدرسین حوزه علمیه قم]



راه‌حل‌های صحیح بطور مثبت است. یعنی روش صحیح و درست به مردم و مداحان و ذاکرین و وعاظ ارائه شود و بطور هماهنگ در همه مجامع اهداف نهضت حماسه حسینی بازگو شود و این حرکت تدریجی و آرام و ارشادی باشد و به گونه ای نباشد که خود این مبارزه عکس العمل منفی ایجاد کند و نتیجه منفی به بار آورد و یا تردیدهایی نسبت به عزاداری به وجود آورد.

سید محمد تقی:

اساساً رسالت این عالمان دینی، پالایش مذهب از غبار خرافات و اساطیر است و این وظیفه ای است که امامان شیعی از خصلت‌ها و ویژگی‌های عالمان دینی راستین، به حساب آورده‌اند. امام صادق (ع) فرموده‌اند: «فَإِنَّ فِينَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي كُلِّ خَلْفٍ عَدُوًّا يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْرِيفَ الْغَالِيْنَ وَ انْتِحَالَ الْمُبْطِلِيْنَ وَ تَأْوِيلَ الْجَاهِلِيْنَ.» (الکافی، ج ۱، ۳۲)؛ «از امامان اهل بیت در هر نسلی، عالمان دینی عالیقدری وجود دارند که تحریف غالیان، غلط اندازی و گزافه گویی باطل گویان و تأویل جاهلان از ساحت دین جلوگیری می‌کنند.» نقش مصلح دینی - اجتماعی، دقیقاً در همین نکته خلاصه می‌شود. اصلاح‌گری دینی می‌خواهد عناصر و ارزش‌های مغفول دین را که به وسیله خرافات، غبار گرفته است احیا کند و عنصر صاف و حیات‌بخش مذهب را صیقل دهد، و عامل مذهب را که به صورت «تخدیر کننده» در آمده است، به عامل بیدار کننده تبدیل نماید، و نه فقط رکود اجتماعی را نابود سازد، بلکه حرکت اجتماعی را به وسیله تفسیر ارکان صحیح مذهب، سرعت بخشد و جامعه را به ارتقای درجات عالی فرهنگی وادار نماید. نظیر چنین خرافات زدایی از دامن مذهب به وسیله مصلحان دینی در طول زمان، بسیار به چشم می‌خورد. حسین بن علی (ع) در صدر اسلام، امام صادق (ع)؛ و همچنین شیخ مفید، ابن

تبیین اهداف و پیشگیری از کارهای دون شأن.

۷- برگزاری جلسات توجیهی برای طلاب حوزه‌های علمیه و یادآوری نکات یاد شده.

۸- تشویق شاعران در ارائه اشعار سوزناک با معانی بلند و مطابق با روح نهضت حسینی.



سید محمدعلی ابازی

بنابراین بهترین پیشنهاد برای اصلاح و بهبود وضعیت عزاداری‌ها، افزون بر بهره گرفتن از صدا و سیما و دستگاههای ارتباط جمعی و تأکید بر آشنایی با فلسفه عزاداری، ارائه

◀ بهترین پیشنهاد برای اصلاح و بهبود وضعیت عزاداری‌ها، افزون بر بهره گرفتن از صدا و سیما و دستگاههای ارتباط جمعی و تأکید بر آشنایی با فلسفه عزاداری، ارائه راه‌حل‌های صحیح بطور مثبت است. یعنی روش صحیح و درست به مردم و مداحان و ذاکرین و وعاظ ارائه شود و بطور هماهنگ در همه مجامع اهداف نهضت حماسه حسینی بازگو شود و این حرکت تدریجی و آرام و ارشادی باشد و به گونه ای نباشد که خود این مبارزه عکس العمل منفی ایجاد کند و نتیجه منفی به بار آورد و یا تردیدهایی نسبت به عزاداری به وجود آورد.



برخی سروده‌های عاشورایی در زبان فارسی و عربی



سلیمان محمودی
(دانش آموخته حوزه و دانشگاه)

یکم: در زبان تازی

از زمانی که عاشورا رخ داده و بنی امیه در پی آن بودند که جریان کربلا را عادی و جنایت خویش را به حق جلوه دهند و یا کاری کنند که این مصیبت به فراموشی سپرده شود، اما روز به روز فروغ نور امام حسین (ع) زیادتر شد. به جز تاریخنگاری اصیل، یکی از عوامل مهمی که می‌تواند جریان کربلا را زنده نگه دارد و پیام آور ارزش‌های آن باشد، زبان شعر است؛ چون زبان شعر بالاترین زبان برای سخنوری و گویایی و ماندگاری است و یکی از عوامل مهمی که توانست در ابتدا عاشورا زنده نگه داشته و یزیدیان و دروغگویان را رسوا کند همین شعر بوده و هست و حتی برخی از آنان جان خود را برای بیان بزرگی اهل بیت و امام حسین (ع) دادند. شعر عاشورایی از همان روز اول بوده و خیلی از شهیدان، خود، جز اولینها در شعر و پیام عاشورایی بوده‌اند و آنچنان شعرها و رجزهایی در میدان کربلا و جنگ خوانده‌اند که بر تارک تاریخ می‌درخشند. حضرت عباس (ع) در نبرد دلاورانه خود چه نیکو و عالی می‌سراید:

والله ان قطعتموا یمینی
عن امام صادق یقین
یا نفس لاتخشی من الکفار
و ابشری برحمة الجبار

خود امام حسین (ع) در هر موقعیتی که پیش می‌آید پیام دین و انسانیت را با زبان شعر می‌رساند.

فان تكن الدنيا تعدّ نفیسة
اگر دنیا چیز گرانبهایی به حساب آید، همانا ثواب خدا برتر
و ارزشمندتر است.

وإن تكن الأبدان للموت أنشئت
و اگر بدن‌ها برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه
خدا برتر است.

وإن تكن الأرزاق قسما مقدرا
و اگر رزق و روزی مقدر است، پس حرص کم مرد در
تلاش چه زیباتر است.

وإن تكن الأموال للترك جمعها
و اگر واقعاً جمع اموال برای ترک و رها کردن است، پس
چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد.

و یا هنگامی که حرّ با لشکرش نیز در کناری فرود آمدند،
و حسین (ع) نشست و شمشیرش را اصلاح می‌کرد و زمزمه
می‌فرمود:

یا دهر افّ لك من خلیل
اف بر تو ای روزگار، که چه بد دوستی هستی و
چقدر هر شبانگاه و بامداد برای تو بود
من طالب و صاحب قتیل
والدهر لا یقنع بالبدیل
چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است
که به نخبگان و بزرگان قناعت نمی‌ورزد
وإنما الامر إلى الجلیل
وكلّ حی فالی سبیل
همانا کار و دستور نزد پروردگار است، و هر زنده‌ای
راهی در پیش دارد

ما اقرب الوعد إلى الرّحیل
إلی جنان و إلى مقیل
و عده زمان کوچیدن به بهشت خدا چقدر نزدیک است
گویند: زینب (سلام الله علیها) این سخنان را بشنیدند و
گفت: «برادرم این سخن تو سخن کسی است که به مرگ
خود یقین دارد.»

بعد از حادثه کربلا باز اولین کسانی که با زبان شعر این
ماتم و ستم بزرگ را بازگو و جنایت یزید را رسوا و آشکار کردند
همین خاندان امام حسین (ع) و اسیران کربلا بوده‌اند. حضرت
زینب و سکینه (علیها السلام) در هر مناسبت و مقام، شعرهای
جانسوز و زیبایی می‌فرمودند؛ حضرت سکینه (س) که خود
شاعر و دانشمند بوده و حتی شعر بزرگان عرب را نقل و نقد می
کرد. اینان از کربلا تا شام و تا مدینه چنان شعرهای حزین و
غمگین می‌سرودند و می‌خواندند که خیلی را آگاه و دگرگون
ساخت و حتی باعث شد که علیه یزید سخن گویند و کار به
جایی رسید که یزید، از ترس شورش، تسلیم شد و اوضاع شام
دگرگون گردید و آنان را با احترام به مدینه فرستاد. و حضرت
زینب (س) در نکوهش کشتگان و کوفیان و یزیدیان که به نام
پیامبر (ص) و دین به جنگ امام حسین آمدند فرمودند:

قتلتم أخی صبرا فویل لأمکم
ستجزون ناراً حرّها یتوفد
برادرم را گرفتید و کشتید وای بر مادران، به زودی به
آتشی کیفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد.
سفتکم دماء حرّم الله سفکها
و حرّمها القرآن ثمّ محمّد
خون‌هایی را ریختید که خدا و قرآن و محمّد ریختن آن
را حرام کردند.

ألا فابشروا بالئار أنکم غدا
لفی قعر نار حرّها یتصعد
آگاه باشید، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های
بالنده بشارتتان باد.

وأيّ لأبکی فی حیاتی علی اخی
علی خیر من بعد النبی سیولد
و من هماره در زندگی‌ام بر برادرم می‌گیرم، بر کسی که
بعد از پیامبر، بهتر از همه بود.

بدمع غزیر مستهلّ مکفکف
علی الخدّ منی داهما لیس یجمد
با اشک جوشان چون باران که همواره بر گونه‌های جاری
است و خشکی نگیرد.

و زینب (س) در بی‌وفایی کوفیان و ستم بر خاندان
پیامبر (ص) این بیت‌ها را سرود و گفت:

ما ذا تقولون إذ قال النبیّ لکم
ما ذا فعلتم و أنتم آخر الأمم
چه خواهید گفت آنگاه که پیامبر از شما بپرسد: شما که
آخر امت‌ها هستید چه کردید؟

بعترتی و بأهلی بعد مفتقدی
منهم أساری و منهم ضرّجوا بدم
با عترت و خاندانم بعد از رحلتم، بعضی اسیر و برخی دیگر



به خونشان آغشته شدند.

ما کان هذا جزائی إذا نصحت لکم إن تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
و اگر به شما توصیه می کردم که با اهل بیت بدی کنید
هرگز بدین قدر که کردید نمی رسید.
و اسماء دختر عقیل بن ابی طالب به همین بیان و معنا
سروده و می گوید:

ما ذا تقولون إن قال النبی لکم یوم الحساب و صدق القول مسموع
خذلتم عترتی أو کنتم غیبا والحق عند ولی الأمر مجموع
إسلمتموه بأیدی الظالمین فما منکم له الیوم عند الله مشفوع
ما کان عند عداة الطف إذ حضروا تلك المنایا و لا عنهن مدفوع
(مناقب ال ابی طالب ج ۴: ۱۲۵)

برخی گویند هنگامی که ذو الجناح شبیه زنان به در خیمه
رسید، حضرت سکینه (س) از سر پرده بیرون دوید و فریاد
برداشت: «واقتیلاه و ابناءه واحسیناه» و این شعرها را گفت:

مات الفخار و مات الجود و الکرم و اغربت الأرض و الآفاق و الحرم
و أغلق الله أبواب السماء فما ترقی لهم دعوة تجلی بها الهمم
یا أخت قومی أنظری هذا الجواد أتى ینبئ أن خیر الناس مختم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه و صار یعلو ضیاء الأمة الظلم
یا موت هل من فدی یا موت هل عوض الله ربی من الفجار ینتقم

شاعران مشهور عرب نیز برای ستم و جنایت عاشورا
شعرهای عالی و گهرباری گفته اند که برخی از آنها در جهان
اسلام پرآوازه است و مورد قبول ائمه (ع) قرار گرفته و هدیه ها به
آنان داده اند که ما در این گزارش تنها به چند تن از آنها اشاره
می کنیم:

۱. **همام بن غالب «فرزدق» (۲۰-۱۱۰ هجری)؛** فرزدق
شاعر برجسته و مشهور عرب در دوره اموی است. از اشراف
و بزرگان قبیله بنی تمیم بود. وی در سال ۲۰ و به قولی ۳۸
هجری در یمامه به دنیا آمد و در سال ۱۱۰ در بصره وفات نمود.
این شاعر با جریر شاعر مشهور عرب حدود ۴۰ سال مقابله
داشت و مشهورترین نقدهای شعر عربی را مبادله می کرد. وی
مدافع خاندان پیامبر (ص) بوده است و در مناسبت های مختلف
از مکتب تشیع و مظلومیت این گل های پیامبر و مصیبت های
آنان داد سخن داده است و مشهورترین قصیده او در ستایش
امام سجاد (ع) و خاندان او می باشد. هشام بن عبدالملک مروان
در دوران خلافتش به حج رفت، در حال طواف هر چه تلاش
نمود دست خود را به حجرالأسود برساند از کثرت جمعیت
نتوانست؛ کنار طواف منبری به پا کرده بود و شامی ها پیرامونش
جمع بودند، ناگهان امام سجاد (ع) وارد طواف شد. مردم از هیبت
و شکوهش راه را برایش باز کردند و به راحتی طواف کرد تا به
حجرالأسود رسید، صف شکافته شد و حضرت به آسانی حجر
الأسود را لمس نمود. این صحنه ناظران را شگفت زده ساخت،
مردی شامی از هشام پرسید: این کیست؟! وی بدین منظور که
شامیان او را نشناسند، گفت: نمی دانم. فرزدق که آنجا حاضر
بود از گفتار هشام که گفت: او را نمی شناسم، به خشم آمد
و بالبداهه و فوری قصیده های شامل ۴۱ بیت سرود و در جمع
ایراد نمود:

هذا الذی تعرف البطحاء و طائه و البیت یعرفه و الحلّ و الحرّم
هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم
هذا ابن فاطمة إن كنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا

«این کسی است که سرزمین مکه جای پایش را می شناسد
و حرم و بیرون حرم او را می شناسد، این پسر بهترین بندگان
خداست، او پرهیزگار و پاک و گزیده و راهنما است. اگر او را
نمی شناسی! او فرزند بتول است که جدّ او پایان بخش همه
پیامبران خداست.»

هشام چون اشعار او را شنید به خشم آمد و گفت: چرا
چنین شعری درباره من نگفتی؟ فرزدق گفت: تو جدی مانند
جدّ او و پدری چون پدر او و مادری مانند مادرش بیاور تا
چنین شعری دربارهات بگویم. و هشام دستور داد او را زندانی
کردند. امام سجاد (ع) چون شنید ۱۲۰۰۰ درهم برای او فرستاد
و فرمود: ما را معذور دار، که اگر بیش از این داشتیم، می دادم.
فرزدق آن را نپذیرفت و گفت: من این شعرها را برای رضای خدا
و پیغمبر (ص) گفتم و انتظار صله و پاداش نداشتم و با اصرار
حضرت، آن را پذیرفت. فرزدق، شهادت هانی و مسلم بن عقیل
را نمونه مرگ مظلومانه و جنایت تاریخی می داند، و سروده:

فانت كنت لا تدین الموت فانظری إلی هانی فی السوق و ابن عقیل
اگر ندانی که مرگ چیست پس بنگر به هانی در بازار و به
فرزند عقیل

إلی بطل قد هشم السیف وجهه و آخر یهوی من جدار قتیل
آن مرد شجاع که شمشیر چهره اش را در هم شکسته و آن
دیگر که از بالای جدار فرو می افتد.

أصابهما جور البغی صبחה أحادیث من یسعی بکل سبیل
آن دو را تیغ ستم از پای در آورده و اکنون داستان شان زبانزد
هر خاص و عام است.

تری جسدا قد غیر الموت لونه و نضج دم قد سال کلّ مسیل
پیکری را می نگری که مرگ رنگ آن را تغییر داده، و خونی
را که از پیکر جریان دارد.

فتی کان أحمی من فتاة حیة و أقطع من ذی شفرتین صقیل
جوانمردی که حیای از حیای دوشیزه غنیفه فزون تر



آن حضرت بگو: هان این استخوان‌هایی که همراه از باران اشک عاشقان و سوگواران سیراب می‌گردید. هنگامی که بر آن شهادت گاه پر معنویت گذر کردی، در اینجا به اندازه بار نهادن کاروانی در منزلگاه درنگ کن، و بر آن پیشوای پاک و پاکیزه آزادی و عدالت و بر پدر و مادر پاک و پرهیزکارش بسان مادری که تنها جوان خود را از دست داده است گریه کن.

یا مریم قومی فاندی مولاک و علی الحسین فاسعدی بیکاک
ای مریم(مادر حضرت عیسی(ع)) سر از قبر بردار و برای مولای خود(امام حسین(ع)) گریه و زاری کن، با این گریه و زاری خود حسین(ع) را یاری نما.

۳. دعبیل خُزاعی(۱۴۸-۲۴۶ هجری)؛ شاعر، سخن‌شناس و دولتمرد عرب در عهد عباسیان بود، در سال ۱۴۸ هجری در کوفه به دنیا آمد و در کوفه رشد یافت و شاگرد مسلم بن ولید بود. به حکومت سمنگان خراسان و اسوان مصر منصوب شد و در شعرهای ایشان هجو بزرگان و حاکمان از جمله خلفای عباسی، از هارون الرشید تا متوکل وجود دارد و در مدح و منقبت و ستایش پیامبر(ص) و آل علی(ع) ید طولایی دارد و به ویژه قصیده معروف او در مدح امام رضا(ع) معروف است (به عیون اخبار الرضا(ع) مراجعه شود). و نیز در سوگ شهید کربلا سروده است:

إن كنت محزوناً فما لك ترقد هلا بکیت لمن بکاه محمد
لابکیت علی الحسین و أهله إن البکاء لمنلهم قد یحمد
لتضعض الإسلام یوم مصابه فالجود بیکی فقدمه و السؤدد
فلقد بکنه فی السماء ملائک زهر کرام راکعون و سجد
أ نسیت إذ صارت إلیه کتاب فیها ابن سعد و الطغاة الجحد
فسقوه من جرع الحتوف بمشهد کثر العداة به و قل المسعد
لم یحفظوا حق النبی محمد إذ جرعه حرارة ما تبرد
قتلوا الحسین فآثکلوه بسطه فالثکل من بعد الحسین مرید
کیف القرار و فی السبایا زینب تدعو بفرفط حرارة: یا أحمد
هذا حسین بالسیوف مبضع متلطح بدمائهم مستشهد
عار بلا ثوب صریح فی الثری بین الحوافر و السناکب یقصد
و الطیبون بنوک قتلی حوله فوق التراب ذبائح لا تلحد
یا جد قد منعوا الفرات و قتلوا عطشا فلیس لهم هنالك مورد
یا جد من ثکلی و طول مصیبتی و لما أعانیه أقوم و أقعده
(بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۳)

تو که غمگینی چرا می‌خوابی؟ و بر کسی که محمد(ص) بر او گریست، نمی‌گریی؟ چرا بر حسین و خاندانش اشک نمی‌ریزی مگر نمی‌دانی که گریه بر مثل آنها ستوده است؟ اسلام به روز شهادت او به خواری فتاد و بخشش و سروری از فقدانش گریست. فرشتگان روشبین و بزرگواری که در آسمان خدا را راکع و ساجدند نیز بر حسین گریستند. آیا فراموش کردی زمانی را که افواج سپاه دشمن که عمر سعد و دیگر سرکردگان کافر پیشه در میانشان بودند چگونه بر حسین تاختند؟ و در نبرد، گاهی که دشمنان وی بسیار و دوستانش اندک بودند، جام مرگ را بکامش ریختند و حق پیغمبر را با چشاندن سوز عطشی فرو ننشستنی به آنها، نگه نداشتند حسین را کشتند و پیغمبر را به سوگ سبطش نشاندهند راستی که پس از ماتم وی دیگر ماتم‌ها آسان نمود. چگونه می‌توان آرام گرفت حال آنکه زینب در زمره اسیران بود و از سوز عطش فریاد می‌زد و می‌گفت: ای جد بزرگوار



است، او که قاطع‌تر از شمشیر دو دم صیقلی بود.

أیرکب أسماء الهمالیج أمتا وقد طلبته مذحج بذحول
آیا دیگر آسوده خاطر بر اسب‌های رهوار می‌نشیند، اکنون که مذحج او را به فراموشی سپرد.
تطوف حوالیه مراد و کلهم علی أهبه من سائل و مسول
او که روزی قبیله مراد پیرامونش از سائل و مستول در کمال آمادگی بودند.
فإن أنتم لم تتأروا بأخیکم فکونوا بغایا أرضیت بقلیل
اگر خون برادران را نجوید، پس مانند زنان زانیه به اندک بسازید.

۲) سید اسماعیل بن محمد حمیری معروف به سید(۱۰۵-۱۷۹ هجری)؛ مشهورترین شاعر شیعه، مدافع مذهب اهل بیت و زبان گویای اینان بود. امام صادق(ع) نیز او را «سید الشعراء» خواند. سید حمیری زمان ده خلیفه را دریافت. از هشام بن عبدالملک تا هارون الرشید. او رسماً به دربار عباسیان پیوست و مدح آنان هم می‌کرد. شیعیان در خیلی از مجالس شادی و عروسی خود شعرهای او را می‌خواندند. گرچه گاهی لغزش‌هایی داشته و عباسیان را مدح می‌کرد ولی همیشه مدافع اهل بیت و تشیع و خاندان بنی هاشم بود و بر مذهب اهل بیت در سال ۱۷۹ هجری وفات نمود و در محله شیعه نشین کرخ بغداد با احترام تمام دفن شد.

سید حمیری در سوگ نور چشم پیامبر(ص) چقدر نیکو سروده است:

إمر علی جدت الحسین و قل لأعظمه الزکیة
یا أعظما لا زلت من و طفاء ساکبة رویة
و إذا مررت بقبره فأطل به وقف المطیة
و أبک المطهر للمطهر و المطهرة التقیة
بیکاء معولة أتت یوما لوأحدھا المنیة

بر شهادتگاه حسین بگذر و به استخوان‌های پاک و پاکیزه



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳



ای احمد: این حسین تو است که به شمشیر دشمن کشته و پاره پاره شده و به خون آغشته گردیده است عریان و برهنه و بر خاک افتاده و پامال سُم ستوران و اسبان تاخته است و اجساد پاک و بی‌گور و کفن فرزندان کشته‌ها در پیرامون او به خاک افتاده. ای نیای بزرگ و بزرگوار: اینها را از آب فرات منع کردند و به تشنگی و بی‌آبی کشتند ای جد والا مقام: از ماتم و بسیاری مصیبت و آنچه بر من می‌رود، می‌افتم و می‌خیزم.

و می‌سراید:

رأس ابن بنت محمد و وصیّه
و المسلمون بمنظر و مسمع
أيقظت أجدانا و كنت لها كرى
كحلت بمنظرک العيون عمایة
ما روضة إلا تهنت أنها
لک منزل والخط قبرک مضجع

(مناقب آل ابیطالب ج ۴: ۱۳۷)

وای ای مردان! سر پسر دختر پیغمبر و جانشین او علی (ع) بر نیزه بلند است. و با آنکه مسلمین می‌بینند و می‌شنوند، اما کسی ناله‌ای نمی‌کند و حسرت نمی‌خورد.

از دیدن مصیبت تو، چشم‌ها بینایی‌شان از دست رفت و عزای تو گوشها را ناشنوا کرد. با نگاهت دیدگان نابینا را فروغ بینایی بخشیدی و خبر رخداد تو هر گوش شنوایی را کر کرد. هیچ باغ و بستانی نیست، مگر اینکه آرزو دارد خاک او، آرامگاه تو باشد.

۴. کمیت بن اسدی (۵۹-۱۲۸ هجری)؛ شاعر برجسته عرب عهد اموی که در سال ۵۹ هجری در کوفه به دنیا آمد. در همین شهر پرورش یافت و معلمی را پیشه خود ساخت و به سبب آشنایی با شاعرانی چون فرزدق، ربیع بن حجاج و... به دنیای شعر و شاعری روی آورد و در سال ۱۲۸ هجری از دنیا رفت. شعر او از لحاظ بیان و تخیل شباهت به شعر عرب بدوی و اولیه دارد، اما در معنا و مفهوم آرمانخواه و سیاسی است. وی از اصحاب امام باقر و صادق (ع) بود. هاشمیّت و قصاید او در ستایش پیامبر (ص) و امام علی (ع) مشهور است و در سوگ امام حسین (ع) نیز سروده‌هایی دارد:

و من أكبر الأحداث كانت مصیبة
قتیل یحنب الطف من آل هاشم
فیا لک لحما لیس عنه مذنب
منعفر الخدین من آل هاشم
ألا حیذا ذاک الجین المترب

و از بزرگترین حوادث مصیبتی بود که وارد شد و آن پاره‌پاره شدن بدن شهدا به دست دشمنان بود. از بنی‌هاشم شهیدی در کربلا کشته شد که مدافع و حمایتگری نداشت. گونه‌های او به خاک غلتیده شد و به دست دشمن از پای درآمد در حالی که پیشانی او نیز خاک‌آلود بود. [آرمزی از بریده شدن سر امام حسین (ع) از قفا].

چند بیت از قصیده لامیه هاشمیّت:

فلم أر موتورین أهل بصیرة
یصیب به الزامون عن قوس غیرهم
کأنّ حسینا و البهالیل حوله
و غاب نبی الله عنهم و فقهه
فلم أر مخذولا أجل مصیبة
فیارب هل ألا بک النصر یتغی

و حق لهم أید صحاح و أرجل
فیا آخرأ أسدی له الغی أول
لأسیافهم ما یختلی المتقبّل
علی الناس رزه ما هنالك مجل
و أوجب منه نصره حین یخذل
و یا رب هل ألا علیک المعول

هان! آیا هیچ کوردلی، نگران اندیشه خویش هست؟ و هیچ روی از حق تافته‌ای پس از تبهکاری به سوی حق باز می‌گردد. تیراندازان، با کمان دیگری [بزید] به سوی او [امام حسین (ع)] تیر می‌اندازند. وای بر آن آخری که زمینه تبهکاری را اولی برای او فراهم آورد. برای شمشیرهای دشمن «حسین» و شیفتگان کوی او، به سبزه‌های درو شده‌ی دروگر می‌ماندند. پیغمبر از میان آنان رفت و فقدان او، مصیبت دردناک و بزرگی برای مردم بود. من تنها مانده‌ای را که سزاوارتر از او به یاری در هنگام تنهایی باشد، نمی‌شناسم. پروردگارا! آیا از جز تو می‌توان یاری خواست؟ و تکیه‌گاهی غیر از تو می‌توان داشت؟

أضحکنی الذهر و أبلکانی
و الذهر ذو صرف و ألوان
لتسعة بالطف قد غودروا
صاروا جمیعا رهن أكفان
روزگار مرا به خنده انداخت و گریاند که روزگار این دگرگونیها و گونه‌گونیها دارد. گریه‌ام برای آن نه نفری است که در نینوا گرفتار آمدند و همگان گروگان کفن‌ها شدند.

و ستّة لا تجاری بهم
و بنو عقیل خیر فرسان
ثم علی الخیر مولاهم
ذکرهم میح أحران
و یاد شش تن فرزندان عقیل که بهترین سوارکار بودند و دشمن، آنها را پناه نداد و نیز ذکر علی آن نیک مردی که سرور آنها بود، اندوه مرا برمی‌انگیزد.

متی یقوم الحقّ فیکم متی
یقوم مهدیکم الثانی؟
کی حق در میان شما به پا می‌خیزد؟ و مهدی شما کی قیام می‌کند؟

دوم: در زبان فارسی

همیشه این پرسش مطرح بوده است که چرا بزرگان شعر و ادب سخنی درباره حادثه بزرگی چون کربلا ندارند؟ و باید دانست که اینها گاه گریزی رندانه و موردی زده‌اند و قلم را به مرکب خون آغشته است و نامی و بهره‌ای از کربلا و عاشورا برده‌اند. برای پی بردن به پاسخ و جواب باید به جامعه و دوران این شاعران و نویسندگان برگردیم و شرایط سیاسی و اجتماعی و مذهبی را به خوبی بررسی کنیم تا جوابی درست و عالمانه داده باشیم. شاید با توجه به حکومت‌ها و مذهب آنها نمی‌توانسته‌اند به این موضوع بپردازند و جامعه آن زمان، اجازه چنین چیزی نمی‌داده است و یا خواهان نبوده‌اند و یا اصلاً زمینه پرداخت به حماسه بزرگ عاشورا و این ستم بی‌مانند را نبوده است و دیگر آنکه موضوع عاشورا به مانند امروز نبوده است. اگر به دوران‌های تاریخ ادبیات نظری داشته باشیم و بررسی کنیم هرچه زمان به جلو آمده نگاه و توجه به عاشورا افزون و روز به روز زیادت‌تر شده به گونه‌ای که کتابها نوشته شده که سرآغاز این حرکت، حکیم کسایی - پرچمدار ادبیات شیعه - در قرن چهارم بوده است و اولین مجموعه و منظومه شعر عاشورایی را سروده است. چند بیتی از او که گویای راستی و غم او در دوستی و عزای خاندان پیامبر (ص) می‌خوانیم:

بیزارم از پیاله و ز ارغوان و لاله
ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوا



دست از جهان بشویم، غز و شرف نجویم / مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا
 میراث مصطفی را، فرزند مرتضی را / مقتول کربلا را، تازه کنم تولد
 آن میر سر بریده، در خاک و خون تپیده / از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا
 تنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسنه / از خاها گسسته و ز اهل بیت و آباء
 شاعران و نویسندگان پارسی زبانان - چه شیعه و چه سنی
 - هر کدام به فراخور زبان و بیان و با نگاه به دوران خود از
 کربلا بهره گرفته‌اند و آن را به کار برده‌اند و برای این غم بزرگ
 سروده‌های رسا و گیرایی دارند. ادیبان از جریلان کربلا دو گونه
 سخن گفته‌اند:

۱. سخن از خود کربلا و مصیبت‌ها و ستم‌هایی که در این
 روز بر امام حسین(ع) و خاندان و یاران رسیده است. آنان بزرگی
 این ستم و بر حق بودن امام حسین(ع) را بازگو کرده‌اند که در
 اینجا تنها به چند تن از بزرگان ادب اشاره می‌کنیم و برگگی از
 دفتر شعر عاشورایی را بازگو می‌کنیم:

الف) سنائی غزنوی در سال ۴۳۷ هجری؛ در شهر
 غزنین به دنیا آمد، در آغاز به دربار شاهان و امیران راه یافت و به
 مدح و ستایش آنان پرداخت ولی ناگهان بر اثر بیداری و حادثه
 از مدح و ستایش شاهان دست کشید و به عالم کناره‌گیری
 و سکوت روی آورد. در این میانه به دنیای عشق و عرفان و
 اخلاق روی آورد و اولین بنیانگذار شعر عرفانی و اخلاقی در زبان
 فارسی شد. حکیم سنائی غزنوی به یکی از تأثیرگذارترین شاعر
 تمام تاریخ ادب فارسی می‌باشد و پس از ۸۰ سال زندگی رخت
 از جهان خاکی بر بست. او چندین کتاب دارد که مهمترین آن
 «مثنوی حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه» می‌باشد و قرن‌ها تنها
 کتاب درسی بود و اکنون نیز در دانشگاه درس داده می‌شود.
 این عارف و حکیم بزرگ در این کتاب ارزشمند خود که یکی از
 مهمترین کتاب‌های عرفانی فارسی می‌باشد آنچنان درباره امام
 حسین(ع) و کربلا سخن گفته که انگار از تمام وجودش سخن
 می‌گوید در حالی که ایشان سنی مذهب بوده است:

حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه / متن ۲۷۰

حَبِّذا کربلا و آن تعظیم	کز بهشت آورد به خلق نسیم
و آن تن سر بریده در گل و خاک	و آن عزیزان به تیغ دلها چاک
و آن تن سر به خاک غلطیده	تن بی‌سر بسی بد افتاده
و آن گزین همه جهان کشته	در گل و خون تنش بی‌باغشته
و آن چنان ظالمان بد کردار	کرده بر ظلم خویشتن اصرار
حرمت دین و خاندان رسول	جمله برداشته ز جهل و فضول
تیغ‌ها لعل‌گون ز خون حسین	چه بود در جهان بت زین شین
تاج بر سر نهاده بدر کردار	که از آن تاج خوب‌تر منشار
زخم شمشیر و نیزه و پیکان	بر سر نیزه سر به جای سنان
آل یاسین بداده یکسر جان	عاجز و خوار و بی‌کس و عطشان
کرده آل زیاد و شمر لعین	ابتدای چنین تبه در دین
مصطفی جامه جمله بدریده	علی از دیده خون بباریده
فاطمه روی را خراشیده	خون بباریده بی‌حد از دیده
حسن از زخم کرده سینه کبود	زینب از دیده‌ها برانده دو رود
شهربانوی پیر گشته حزین	علی‌اصغر آن دو رخ پر چین
عالمی بر جفا دلیر شده	روبه مرده، شرزه شیر شده
کافرانی در اول پیکار	شده از زخم ذوالفقار فکار
همه را بر دل از علی صد داغ	شده یکسر قرین طاغی و باغ

حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه / متن ۲۶۶

پسر مرتضی امیر حسین / منبت عزّ نباهت شرفش
 مشرب دین اصالت نسبش / اصل او در زمین علین
 اصل و فرعش همه وفا و عطا / خُلق او همچو خُلق پاک پدر
 پیش چشمش حقیر بد دنیی / حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه / متن ۲۶۷

پیش چشمش حقیر بد دنیی / همت او و رای قمه عرش
 مصطفی مر ورا کشیده به دوش / بر رخس انس یافته زهرا
 باز داند همی بصیرت او / هم تقی اصل و هم نقی فرعست
 نبوی جوهری ز بحر جلال / به سر و روی و سینه در دیدار
 درّی از بحر مصطفی بوده / اصل او از برای مختصی
 او ز حیدر چو خاتم از جمشید / در صوان هدی صیانت او
 عقل در بند عهد و پیماناش / بود او سرو جویبار هدی
 اصلها ثابت اشارت حق / آن مثال نبی و عالم زین
 کرده چون مصطفی به اصل و کرم / عشق او اولیست ، بی آخر
 عمر و عاص و یزید بد اختر / شمر و عبدالله زیاد لعین
 برکشیدند تیغ بی آزر / سرش از تن به تیغ بریدند
 تنش از تیغ خصم پاره شده / به دمشق اندرون یزید پلید
 پیش بنهاد و شادمانی کرد / بی‌تی از قول خویش امل کرد
 دست شومش بر آن لب و دندان / کینه خزرچ و حدیث اسل
 کین آبا بتوخته ز حسین / شهربانو و زینب گریان
 سربرهنه بر اشتر و پالان / علی‌الاصغر ایستاده به پای
 عمر و عاص و یزید و ابن زیاد / بر جفا کرده آن سگان اصرار

(حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه: ۲۶۹)
 ب). عطار نیشابوری؛ در سال ۵۳۷ هجری در کدکن
 نیشابور به دنیا آمد و در اول، پیشه پدر داشت و در دکان عطاری
 و داروفروشی کار می‌کرد. وی در سال ۶۲۷ در حمله مغولها
 کشته شد و آثار او را که بررسی کنیم به پاکی و راستگویی و
 بی‌تعصبی او پی می‌بریم تا جایی که برخی گمان برده‌اند که
 عطار شیعه است و این پندار و برداشت نادرستی است زیرا آنقدر



سال پنجم
 شماره ۳۷
 مهر و آبان ۱۳۹۳



در سراسر آثار ایشان نشانه‌ها و سخنانی از مذهب او هست که جایی برای چنین گمانی نیست. این شاعر بزرگ و عارف الهی چنان درباره امام حسین(ع) و عاشورا داد سخن داده و از این جریان بهره برده که کمتر شاعر شیعی در آن دوران اینگونه گفته است. در کتاب لسان الغیب ص ۳۰۸ درباره امام حسین این گونه سروده است:

پیشوای من شهید کربلاست لاجرم بر من ز ملعونان جفاست
عطار، امام حسین(ع) را چون موسای کلیم (ع) میداند:
پیشوایم کلیم فاطمه است زبده سرّ ظهور قائم است
و در زیارت وارث هم وارد شده که «السلام علیک یا وارث
موسی کلیم الله». و باز ایشان در تعبیر دیگری درباره دشمنان
امام حسین(ع) چه زیبا بیان نموده است:
دشمن او را شده جنت حرام در درون هاویه دارد مقام
دشمنش را نیست از جنت نصیب این چنین بیمار را دوزخ طیب
و او بر خاک کربلا و غم غربت امام حسین و یاران گریه کرده
است و بر این باور است که روح پاک او شفا بخش است:
گریه کردستم به خاک کربلا یافتم از روح پاک او شفا
خاک من مشت ز خاک کوی اوست این صفا اینجا مرا از بوی اوست
و چند بیتی دگر از عطار:

(لسان الغیب ۲۳۶)

گاه گوید با شهید کربلا غسل در خون کن، بیا نزدیک ما
گاه بنهاده است پای دار سر گاه شق کرده به انگشتی قمر
گاه سر را گوی میدان می‌کند گاه قد سرو چوگان می‌کند
گاه یوسف را خریدار آورد گاه منصوری سر دار آورد
گاه داده مرتضی را سرّ غیب گاه گفته طاهری از کل عیب
گاه دلداری اهل دل کند گاه از خونی تن او گل کند
گاه با نور چشم مصطفی می‌نشینی در مقام کربلا

(لسان الغیب ۳۰۷)

ما حسینی مذهبیم و پاک دین با خوارچ بسته‌ایم اینجا کین
ما شهید کربلا را بنده‌ایم خویش را بر خاک او افکنده‌ایم
در ام همدرد آن سلطان منم پاک و طیب پیش حق سبحان منم
در غم و اندوه او بنشسته‌ایم اینچنین رشته به او پیوسته‌ایم
پیشوایم در ره دین آمده با من اندر مرگ تلقین آمده
پیشوایم اوست ای نادان برو کشت مردودان ابتر می‌درو
پیشوایم در ره تحقیق اوست دین و ایمان و سر توفیق اوست

(لسان الغیب ۳۰۸)

پیشوای من شهید کربلا است لاجرم بر من ز ملعونان جفاست
پیشوایم اوست در عین یقین بهر این گشته هما ملعون بکین
پیشوایم اوست او را دیده‌ام نه ز بهر این جهان گردیده‌ام
پیشوایم اوست در دنیا و دین می‌نهم بر خاک راه او جبین
پیشوای من حسین کربلا است کو در بحر یقین کربلاست
پیشوای من حسین بن علی است در شریعت قره العین علی است
پیشوای من کلیم فاطمه است زبده سرّ ظهور قائم است
پیشوایم غیر او نبود کسی گفته ام در ظاهر و باطن بسی
نیست پروایم ز جور دشمنان زانکه دارم صد مدد از خاندان
دشمن او را شده جنت حرام در درون هاویه دارد مقام
دشمنش را نیست از جنت نصیب این چنین بیمار را دوزخ طیب
دشمنس برما زده بسیار زخم آن لعین برما نکرده هیچ رحم

از جهان رفتم بداغ آن لعین از جهان رفتم و یی بعد از وفات
از جهان رفتم و یی بعد از وفات گریه بر دردم کند اینجا بسی
گریه کردستم بخاک کربلا گریه کردستم بخاک کربلا
خاک من گرد تراب کربلاست خاک من مشت ز خاک کوی اوست
خاک من مشت ز خاک کوی اوست او مرا داده لسان راه دوست
او مرا داده لسان راه دوست تو چه دانی حال اهل درد را
تو چه دانی حال اهل درد را چون حسین بن علی جان باز تو
چون حسین بن علی جان باز تو هرکه از خود رفت بیرون راه یافت
هرکه از خود رفت بیرون راه یافت مرد حق این راه بی سر رفته است
مرد حق این راه بی سر رفته است از سر بی تن سخن باید شنید
از سر بی تن سخن باید شنید این لسان دارد کلام آشنا
این لسان دارد کلام آشنا این لسان سیر دو عالم کرده است
این لسان سیر دو عالم کرده است گر تو یکدم با لسان باشی رفیق
گر تو یکدم با لسان باشی رفیق در طریقت شرع را کردم عیان
در طریقت شرع را کردم عیان (لسان الغیب / ۴۰۷)

اهل دنیا با حسین کربلا کرده‌اند آنچه شنیدی در بلا
اهل دنیا با حسین کربلا کرده‌اند آنچه شنیدی در بلا چون در این اسرار استادم علی است
چون در این اسرار استادم علی است حکم من بر اهل دید اینجا رواست
حکم من بر اهل دید اینجا رواست حکم من باشد روان با اهل دید
حکم من باشد روان با اهل دید حکم من باشد در این دنیا شفا
حکم من باشد در این دنیا شفا من شفای دردمندان آمدم
من شفای دردمندان آمدم از من اینجا که دوا می‌درد جو
از من اینجا که دوا می‌درد جو ای برادر مرد می‌خواهم رفیق
ای برادر مرد می‌خواهم رفیق من علاج دردت از دردت کنم
من علاج دردت از دردت کنم سال‌ها در درد بر دستم بسر
سال‌ها در درد بر دستم بسر هرک را دردیست درمان مرهمست
هرک را دردیست درمان مرهمست پیش اهل درد درمان خداست
پیش اهل درد درمان خداست یک دمی درد و دو صد ساله دعا
یک دمی درد و دو صد ساله دعا هرکه او را درد نبود مرد نیست
هرکه او را درد نبود مرد نیست هرکه را اینجا نباشد درد دوست
هرکه را اینجا نباشد درد دوست دردمندان خدا پر دیده‌ام
دردمندان خدا پر دیده‌ام چون شدم همدرد مردان خدا
چون شدم همدرد مردان خدا جور سلطان و ز ظالم حکم غیر
جور سلطان و ز ظالم حکم غیر تا شفای دل شد اینجا حاصلم
تا شفای دل شد اینجا حاصلم این زمان در پیش جانان واصلم
این زمان در پیش جانان واصلم نه مقام کربلا را دیده‌ای
نه مقام کربلا را دیده‌ای

۲. شاعرانی که کربلا را به گونه نمادین و سمبل به کار
برده‌اند و تلمیح و اشاره‌ای هم به کربلا و آن غم‌ها دارند که
امروزه هم واژه «کربلا» بیانگر غم و مصیبت است و گاه نماد
عشق و قربانی حق است. مولوی در دیوان شمس در این باره
زیبا به کار برده:





آفاق، کربلا شد و مردم هم یزید
 فریادرس مجو که در این دشت کربلا
 پرسش نشد که خون حسین و حسن چه شد؟
اسیر شهرستانی

ما و عشق دوست می‌گشتیم در صحرای دل
 سرزمینی به هر طرح کربلا می‌خواستیم
طغرای مشهدی

خون می‌چکد تا به قیامت ز کربلا
 گر می‌فشرده دامن صحرای خویش را
سید حسن غزنوی

لاله غرقه به خون همچو حسین
 سوسن زنده نفس هم چو حسن
فروغی بسطامی

یگانه گوهر درج شرف حسین علی
 که بحر با کف او خالی از گهر ماند
دیوان شمس تبریزی

حسین کربلایی آب بگذار که آب امروز تیغ آبدارست
هلالی جغتایی

کیست آن چارمه به مذهب من؟
 علی و فاطمه و حسین و حسن

ادیب الممالک فراهانی

دیو خباز است و نان ختم خلائق وحش و طیر
 شمر میراب است و مردم تشنه، تهران کربلا
 لرزد زمین ز کثرت اندوه اهل بیت
 سوزد فلک ز ناله جا نگاه کربلا

خاقانی

من حسین وقت و ناهلان یزید و شمر من
 روزگارم جمله عاشورا و شروران کربلا

سعدی

یا رب به نسل طاهر اولاد فاطمه
 یا رب به خون پاک شهیدان کربلا

سنایی

سراسر جمله عالم پر شهیدست شهیدی چون حسین کربلا کو؟
شیخ بهایی
 تازه گردید از تو جان مبتلا تو مگر کردی گذر از کربلا؟

صائب تبریزی

ز حال تشنه لبان حنجر ترا چه خبر؟
 فرات را ز شهیدان کربلا چه خبر؟
 بهر زوآرش که می‌آیند با چندین امید
 هر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست

عطار در اشترنامه

نور چشم مصطفی و مرتضی کشته زهر و شهید کربلا

غالب دهلوی

به خون نپیدن گل‌ها نشان یکرنگیست چمن عزای شهیدان کربلا دارد

قطران تبریزی

آب بلا کاورده‌ای در جان بدخواهان ملک
 فاش گشت اندر جهان همچون حدیث کربلا

دلت همچو حسین و فراق همچو یزید
 شهید گشته دو صدمه به دشت کرب و بلا
 شهید گشته به ظاهر، حیات کشته به غیب
 اسیر در نظر خصم و خسروی به خلا
 چون شهید کربلا در کربلا آسوده است
 همچو یاران موالی کربلا را دوست دار
 دوستدار یار خود یاران ما دارند دوست
 ما محب دوستدارانیم، ما را دوست دار

و در کتاب مثنوی معنوی باز به صورت نمادین و رمز و بیان نموده است:

در دمی در صور، گوئی: اصلا برجهید ای کشتگان کربلا
 گفت دانم کز تجووع و ز خلا جمع آمد رنجتان زین کربلا
 همین مدو گستاخ در دشت بلا همین مرو کورانه اندر کربلا

کربلا در اینجا مقصود، خطر و دشواری است و کورانه در کربلا راندن، یعنی ندانسته در کاری بزرگ و پرخطر داخل شدن، چنانکه فریب خوردگان حکومت و دنیا بدون آنکه بدانند با رفتن به کربلا و جنگ با جگرگوشه رسول خدا(ص) چه گناهی می‌کنند و گستاخانه و فریب خوردگان دنیا رفتند و در عذاب همیشگی افتادند. به بیان دیگر هشیار باش و گستاخانه در دشت بلا جولان مکن و آگاه باش و کورکورانه به کربلا متاز. وی در داستان گفتگوی دو نفر درباره مراسم عاشورا و عزاداری در شهر حلب چه عالی بیان نموده است:

روز عاشورا همیدانی که هست

ماتم جانی که از قرنی بهست

پیش مومن کی بود این غصه خوار

قدر عشق گوش عشق گوشواره

پیش مومن، ماتم آن پاک روح

شهره‌تر باشد ز صد توفان نوح

و باز مولوی در غزلیات شمس گفته است:

شاهم علی مرتضی بعدش حسن نجم سما

خوانم حسین کربلا الله مولانا علی

حشرگاه هر حسینی گر کنون

کربلایی کربلایی کربلا

و نمونه‌ای چند از ابیات برخی شاعران در باره امام حسین(ع) و کربلا:

ناصر خسرو

پاره کردستند جامه دین بر تو بر، لاجرم

آن سگان مست گشته روز حرب کربلا

نظیری نیشابوری

بر راه حق که می‌نگرم یک حسین نیست



برخه‌ از صفات رذیله یزید در منابع اهل سنت

فی بعض الأوقات، وإماتها فی غالب الأوقات. [۳] یزید توجه ویژه‌ ای به شهوت رانی و ترک بعضی از نمازها در بعضی از اوقات داشت، و در اغلب اوقات، آنها را به جا نمی‌آورد.

۳ - یعقوبی در تاریخ خود، دستور معاویه به زیاد بن ابیه برای اخذ بیعت مردم بصره برای یزید و نیز جواب زیاد به معاویه را اینگونه نقل می‌کند: لَمَّا أَرَادَ مَعَاوِيَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ مِنَ النَّاسِ، طَلَبَ مِنْ زِيَادٍ أَنْ يَأْخُذَ بَيْعَةَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْبَصْرَةِ، فَكَانَ جَوَابَ زِيَادٍ لَهُ: مَا يَقُولُ النَّاسُ إِذَا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ، وَهُوَ يَلْعَبُ بِالْكَلاِبِ وَالْقُرُودِ، وَيَلْبَسُ الْمَصْبِغَاتِ، وَيَدْمِنُ الشَّرَابِ، وَيَمْشِي عَلَى الدَّفُوفِ وَبِحَضْرَتِهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍ؟ وَ لَكِنْ تَأْمُرُهُ يَتَخَلَّقُ بِأَخْلَاقِ هَؤُلَاءِ حَوْلًا أَوْ حَوْلِينَ فَعَسَانَا أَنْ نَمُوتَ عَلَى النَّاسِ! [۴] هنگامی که معاویه بر آن شد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرد، ابتدا از زیاد بن ابیه خواست

۱ - ابن عساکر در تاریخ دمشق، در مدخل ترجمه یزید بن معاویه، به سند خود می‌گوید: أَنبَأَنَا أَبُو الْفَرَجِ غَيْثُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْخَطِيبِ عَنْ أَبِي نَعِيمٍ الْحَافِظِ عَنْ سَلِيمَانَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكْرِيَّا الْغَلَابِيِّ عَنْ ابْنِ عَائِشَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ يَزِيدُ فِي حَدَائِثِهِ صَاحِبَ شَرَابٍ يَأْخُذُ مَا أَخَذَ الْأَخْدَاثُ، فَأَحْسَسَ مَعَاوِيَةَ بِذَلِكَ فَأَحَبَّ أَنْ يَعْطَهُ فِي رَفْقِي، فَقَالَ: يَا بَنِيَّ مَا أَقْدَرَكَ عَلَى أَنْ تَصِلَ إِلَى حَاجَتِكَ مِنْ غَيْرِ تَهْتِكِ يَدَهُ بِمِرْوَةٍ تَكُ وَقْدِرَكَ، وَيَشْمَتُ بِكَ عَدُوُّكَ وَيَسِيءُ بِكَ صَدِيقُكَ ثُمَّ قَالَ: يَا بَنِيَّ إِنِّي مُنْشِدُكَ أَتِيَانًا فَتَأْدِبُ بِهَا وَاحْفَظْهَا، فَأَنْشُدُهُ:

أَنْصَبُ نَهَارًا فِي طَلَابِ الْعَلَا
وَاصْبِرْ عَلَى هَجْرِ الْحَبِيبِ الْقَرِيبِ
حَتَّى إِذَا اللَّيْلُ أَتَى بِالْدَجَى
وَكَتَخَلَّتْ بِالْغَمِّضِ عَيْنُ الرَّقِيبِ
فَبَاشِرِ اللَّيْلِ مِمَّا تَشْتَهِي
فَإِنَّمَا اللَّيْلُ نَهَارُ الْأَرِيبِ
كَمْ فَاسِقٍ تَحْسَبُهُ نَاسِكًا
قَدْ بَاشَرَ اللَّيْلَ بِأَمْرِ عَجِيبِ



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۹۰



تا مسلمانان بصره را به بیعت فرا خواند. زیاد در پاسخ او نوشت: اگر مردم را به بیعت با یزید فرا بخوانیم، یزیدی که سگ بازی و میمون بازی می‌کند و لباسهای رنگارنگ می‌پوشد و دائم الخمر است و با آهنگ دف می‌رقصد در حالی که در میان مردم، حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر حضور دارند، مردم چه خواهند گفت؟ ابتدا فرمانش بده تا یکی دو سال به اخلاق اینان در آید تا شاید امر را بر مردم مشتبه کنیم!

همچنین یعقوبی در چند صفحه بعد، هنگامی که به تلاش معاویه جهت اخذ بیعت اهل مکه و مدینه برای پسرش یزید اشاره می‌کند، ماجرای خودداری عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید به دلیل فسق آشکار او را اینگونه بیان می‌کند: حج معاویه و حواله آن یاخذ البیعة من اهل مکه و المدینة فأبی عبد الله بن عمر و قال: نابع من یلعب بالقرود و الکلاب و یشرب الخمر و یشهر الفسوق، ما حجتنا عند الله؟ و قال ابن الزبیر: لا طاعة لمخلوق فی معصية الخالق و قد أفسد علينا دیننا. [۵]

معاویه به حج رفت و کوشید تا مردم مکه و مدینه را به بیعت

عَطَى عَلَيْهِ اللَّيْلُ أَسْتَارَهُ
فَبَاتَ فِي أَمْنٍ وَعَيْشٍ خَصِيبٍ
و لذة الأحمق مكشوفة يسعى بها كل عدو مريب [۱]
یزید در جوانی اش همدم شراب بود، معاویه از این خصلت او آگاه شد پس اراده کرد تا او را با نرمی، اندرز دهد؛ به او گفت: پسر! تو بدون پرده دری و هتک حیثیت و ارزش خود هم توان کامیاب شدن را داری! پس خود را دشمن شاد و دوست گریز مکن! سپس گفت: پسر! من اشعاری را برایت می‌خوانم. از آنها ادب بیاموز و به خاطرشان بسپار:

روزها در طلب رفعت کوش کن صبوری ز رخ باده فروش
شب چو با پرده تاریک رسید سرمه اش چشم رقیبان پوشید
هر چه خواهی بکن و دل خوش دار که شب تار، نهار هوشیار
ای بسا فاسقِ عابد رخسار که شگفتی زند اندر شب تار
شب بر او پرده خود پوشیده باده در امن و امان نوشیده
لذت احمق کودن مکشوف دشمن حيله گر از آن مشعوف [۲]

۲- ابن کثیر در ترجمه یزید، بعد از نقل عبارات فوق، ادامه می‌دهد: وَكَانَ فِي يَزِيدٍ إِقْبَالٌ عَلَى الشَّهَوَاتِ وَتَرْكٌ بَعْضِ الصَّلَوَاتِ

الدُّنْيَا خَيْرًا فَقَدْ لَنَا مِنْهَا حِطْلًا وَلَيْنَ كَانَتْ شِرًا فَكَفَى ذُرِّيَّةَ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا. [۱۰] هنگامی که معاویه بن یزید به ولایت عهدی رسید از منبر بالا رفت و گفت: این خلافت ریسمان الهی است و جدم معاویه آن را به نا حق از علی بن ابی طالب گرفت و آنچه می خواست انجام داد تا آنکه مرگش فرار رسید و در قبرش گرفتار گناهان خویش شد. سپس پدرم به خلافت رسید در حالی که صلاحیت آن را نداشت و با پسر دختر رسول خدا به نزاع پرداخت، پس عمر او نیز به پایان رسید در در قبرش گرفتار گناهان خویش شد. سپس گریه کرد و گفت: همانا از بزرگترین امور بر ما، علم ما به بدی جایگاه و پستی قرارگاه پدرم است، یزید عترت رسول خدا را به قتل رساند، شرب خمر را مباح کرد و کعبه را نیز خراب نمود و از شیرینی خلافت چیزی نچشید، من نیز از تلخی آن پیروی نخواهم کرد. پس خودتان در کار خویش نظر دهید! ما به خدا سوگند اگر تمامی دنیا خیر بوده باشد ما به تمام آن خیر رسیده ایم و اگر شر باشد، نسل ابوسفیان را بر آنچه از این شر بدائنها رسیده است، کافی است! با توجه به این موارد اشاره شده، که مشتی از خروار است، قضاوت را بر عهده خواننده بصیر و آگاه می گذاریم.

پی نوشت‌ها:

- [۱]. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵، ص ۴۰۵/ و نیز رجوع کنید: البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۲۸.
- [۲]. همان گونه که می بینید، معاویه در این ابیات، پسر خود را فقط از آشکار نوشیدن شراب نهی می کند نه از نوشیدن آن به طور مطلق! و در عوض به او توصیه می کند تا در نهان و خلوت، به فسق و فجور خود ادامه دهد!
- [۳]. البداية و النهایة، همان، ص ۲۳۰
- [۴]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰
- [۵]. همان، ج ۲، ص ۲۲۸
- [۶]. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۴
- [۷]. انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۲۸۶
- [۸]. سیر اعلام النبلاء، ج ۵، صص ۶ و ۷
- [۹]. بردی ظاهرا نام نوعی گیاه است.
- [۱۰]. الصواعق المحرقة، ج ۲، صص ۶۴۱ و ۶۴۲

(منبع: شفقنا)

شَجَاعًا، ذَا رَأْيٍ وَحَزْمٍ وَفُطْنَةٍ وَفَصَاحَةٍ، وَلَهُ شِعْرٌ جَيِّدٌ، وَكَانَ نَاصِبِيًّا فَظًّا غَلِيظًا جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمَسْكَرَ وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ. افْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَأَخْتَمَهَا بِوَأَقَعَةِ الْحَرَّةِ فَمَقَّتَهُ النَّاسُ وَلَمْ يُبَارَكْ فِي عُمَرِهِ. وَخَرَجَ عَلَيْهِ غَيْرُ وَاحِدٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ ... [۸] زیاد حارثی می گوید: یزید شرابی به من نوشاند که مثل آن را نچشیده بودم! پس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! تا کنون چنین شرابی ننوشیده بودم! یزید گفت: این شراب مخلوطی از خرمای شیرین، عسل اصفهان، شکر اهواز، کشمش طائف، و آب بردی [۹] است. محمد بن احمد بن مسمع می گوید: یزید در حال مستی برای رقصیدن به پا خاست! ناگهان با سر به زمین خورد و سرش شکافت به گونه ای که مغزش نمایان شد. من می گویم: یزید فردی قوی، شجاع، صاحب رأی و تصمیم و فطانت و فصاحت بود و خوب شعر می گفت، همچنین او ناصبی، تند خو، خشن و بد عُنُق بود، و همواره مشروب می نوشید و اعمال زشت مرتکب می شد. حکومت او با قتل حسین شهید آغاز و با واقعه حرّه به پایان رسید. به این دلیل مردم از او نفرت داشتند و در طول زندگانی اش خیر ندید. و بعد از حسین افراد متعددی بر او خروج کردند ...

۷ - و جالبتر از تمامی نقل‌های پیشین، اعتراف معاویه بن یزید، فرزند یزید بن معاویه، به صفات پلید و اعمال ناشایست پدر و همچنین جدّ خود است. او در اولین خطبه خود در روزهای نخستین خلافتش، بر منبر رفت و گفت: إِنَّ هَذِهِ الْخُلَافَةَ حَبَلُ اللَّهِ وَإِنْ جَدِي مُعَاوِيَةُ نَازِعَ الْأَمْرِ أَهْلَهُ وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ عَلَيَّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ وَرَكِبَ بِكُمْ مَا تَعْلَمُونَ حَتَّى أَتَيْتُهُ مَنِيتِهِ فَصَارَ فِي قَبْرِهِ رَهِينًا بِذَنُوبِهِ. ثُمَّ قَلَدَ أَبِي الْأَمْرِ وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ وَتَنَاعَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَصَفَ عَمْرَهُ وَانْبَتَرَ عَقِبَهُ وَصَارَ فِي قَبْرِهِ رَهِينًا بِذَنُوبِهِ. ثُمَّ بَكَى وَقَالَ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمَنَا بِسُوءِ مِصْرَعِهِ وَبِئْسَ مِنْ قَلْبِهِ وَقَدْ قَتَلَ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَاحَ الْخَمْرَ وَخَرَبَ الْكُفْبَةَ وَلَمْ أَذِقْ حِلَاوَةَ الْخُلَافَةِ فَلَا أَتَقَلَّدُ مَرَارَتَهَا، فَشَانَكُمْ أَمْرَكُمْ وَاللَّهُ لَئِنْ كَانَتْ

با یزید وادار کند. عبدالله بن عمر سربچی کرد و گفت: با کسی بیعت کنیم که میمون باز و سگ باز است و شراب می خورد و فسق و فجور را علنی کرده است؟ حجت ما نزد خداوند چه خواهد بود؟ و ابن زبیر هم گفت: اطاعت خالق در معصیت مخلوق نشاید. یزید دین ما را فاسد کرده است.

۴ - ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، در مدخل ترجمه یزید چنین می گوید: حَجَّ يَزِيدٌ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ، فَلَمَّا بَلَغَ الْمَدِينَةَ جَلَسَ عَلَى شَرَابٍ لَهُ ... [۶] یزید در زمان حیات پدرش به حج رفت، پس زمانی که به مدینه رسید، مجلس شراب برپا کرد...

۵ - بلاذری در انساب الأشراف، یزید بن معاویه را اینگونه معرفی می کند: یزید بن معاویه فکان یکنی أبا خالد. حَدَّثَنِي الْعُمَرِيُّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَدِي عَنِ ابْنِ عِيَّاشِ وَعَوَانَةَ وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَأَبِي مَخْنَفٍ وَغَيْرِهِمَا قَالُوا: كَانَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَوَّلَ مَنْ أَظْهَرَ شَرْبَ الشَّرَابِ وَالِاسْتِهْتَارَ بِالْغِنَاءِ وَالصِّيدِ وَاتِّخَاذَ الْقِيَانِ وَالْعُلَمَانَ وَالتَّفَكُّهَ بِمَا يَضْحَكُ مِنْهُ الْمُتَرْفُونَ مِنَ الْقُرُودِ وَالْمَعَاقِرَةِ بِالْكَلابِ وَالِدِيكَةِ ثُمَّ جَرَى عَلَى يَدِهِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ وَقَتْلُ أَهْلِ الْحَرَّةِ وَرُمَى الْبَيْتِ وَإِحْرَاقَهُ ... [۷] یزید بن معاویه که کنبه اش ابو خالد بود. عمري از هيثم بن عدی از ابن عیاش و عوانة و از هشام ابن کلبی از پدرش و ابو مخنف و غیر این دو، می گویند: یزید بن معاویه اولین کسی بود که شرب خمر را علنی کرد. او دلباخته غنا و طرب و شکار و همدمی با دختران و پسران آوازه خوان بود. عیاشی و سرگرمی دیگرش، میمون بازی و جنگ اندازی سگها و خروسها بود سپس به دست او قتل حسین بن علی و قتل اهل حرّه و سنگ باران کعبه و آتش زدن آن صورت گرفت ...

۶ - سیوطی در سیر أعلام النبلاء، به سند خود، اوصاف یزید را چنین بر می شمارد: ... زِيَادُ الْحَارِثِيِّ قَالَ: سَقَانِي يَزِيدٌ شَرَابًا مَا دَفَعْتُ مِنْهُ! فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لِمَ أَسْئَلُ مِثْلَ هَذَا! قَالَ هَذَا رَمَانَ حُلْوَانَ، يَعْسَلُ أَصْبَهَانَ بِسَكْرِ الْأَهْوَاؤِ، بِزَيْبِ الطَّائِفِ، بِمَاءِ بَرْدِي. وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مِسْمَعٍ، قَالَ: سَكَرَ يَزِيدٌ فَمَامَ يَرْقُصُ فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ فَأَنْشَقَ وَبَدَأَ دِمَاعُهُ. قُلْتُ: كَانَ قَوِيًّا،





داعش ارهاب، و آتش پاره‌های زمین

موج چهارم سلف‌ها در جهان

نام او را در لپ‌تاپ خود جست‌وجو می‌کردند و سپس درباره فرجامش تصمیم می‌گرفتند. جریان داعش یا دولت اسلامی عراق و شام (ISIS) با پانزده تا بیست هزار نیروی مسلح، ریشه در شاخه عراقی القاعده دارد که سال ۲۰۰۳، هم‌زمان با حمله آمریکا به عراق، در درون القاعده شکل گرفت. اما به تدریج از القاعده فاصله پیدا کرد و سال ۲۰۱۰ به‌عنوان جنبشی جدید مطرح شد. این جریان در سال ۲۰۱۳ با جنبش معارضان دولت سوریه ائتلاف کرد و با عنوان «دولت اسلامی عراق و شام» شناخته شد. پرچم سیاهی با مهر پیامبر اسلام را برای خود انتخاب کرد و مدعی احیای خلافت‌هارون‌الرشید در بغداد است. درحالی‌که القاعده جریانی ضد مسیحی و ضد صهیونیستی و به شدت ضد آمریکایی بود، داعش به صورت یک جنبش ضد شیعه ظاهر شد و به چنان خشونت‌هایی دست زد که در فوریه ۲۰۱۴ القاعده نیز از آن‌ها اعلام تبری کرد و در چند جبهه از جمله در سوریه، در اردن و در کردستان ترکیه نیز با آن‌ها به جنگ برخاست. رویکرد سیاسی و عقیدتی داعش، آن‌ها را نه تنها با شیعیان که با اهل سنت و با غرب نیز مواجه کرده است. رهبر این جنبش نیز، ابوبکر بغدادی، فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق بغداد است که سال ۲۰۰۶ از زندان آزاد شد و به آمریکایی‌ها پیغام داده بود تا چند سال دیگر شما را در آمریکا خواهیم دید.

نوع تشکیلات و سازمان‌دهی اجرایی و اقتصادی داعش تشکیلات داعش با القاعده متفاوت است. برخلاف القاعده به‌مثابه یک سازمان تروریستی متمرکز که رهبری واحد دارد و می‌شود با شناسایی و کنترل آن‌ها سازمان‌شان را فلج کرد، داعش یک سازمان تروریستی نامتمرکز دارد. از سال ۲۰۱۲ به بعد و پس از برخورد با مرکزیت القاعده، سازمان تروریستی‌ای در جهان اسلام تحت تأثیر متفکر جبهه النصره، ابومصعب سوری شکل گرفت که

اشاره

شماره اختصاصی بهمن و اسفند "صفیر" به مبحث خشونت و تروریسم، سلفیزم و رادیکالیسم مذهبی در جهان اسلام پرداخت. زمانی صفیر به این مبحث پرداخت که هنوز گروه داعش در عراق و در این نقطه از جهان اسلام نمود چندانی نداشت. صفیر در همان شماره طی مصاحبه‌ای که با جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر داود فیرحی داشت به مباحث مهمی درباره سلفیزم و خشونت‌گرایی مذهبی پرداخت که به نوبه خود انعکاس خوبی پیدا کرد. پس از تسلط گروه داعش بر برخی از مناطق و شهرهای مهم عراق، دکتر فیرحی در نشست‌های جداگانه به تحلیلی مصداقی تر مباحث گذشته خود پرداخت. با توجه به اهمیت این موضوع، علاوه بر دعوت اندیشمندان به مراجعه دوباره گفتگوی راهبردی صفیر در شماره ۳۳، بر آن شدیم تا نظرات و تحلیل‌های مطرح شده جدید ایشان را در این نشست، و برخی نظرات و اخبار پیرامون این موضوع را در این شماره منتشر کنیم. با این توضیح که تا لحظه طی مراحل فنی نشریه، ائتلافی به رهبری آمریکا برای مبارزه با این گروه شکل گرفته که برخی کشورهای عربی منطقه از جمله عربستان نیز در آن شرکت دارند.

جایگاه داعش در مبارزه با دولت مرکزی در عراق

داعش، قوی‌ترین جریانی که در مقابل دولت کنونی عراق قرار دارد، یک جریان چند ملیتی است و براساس آماری که دولت عراق منتشر کرده از پنج تا شش هزار نفری که به موصل حمله کردند، چهارصد نفرشان انگلیسی و بخش عمده‌شان عراقی بوده‌اند. جالب این‌که داعشی‌ها اطلاعات دقیقی از نیروهای موصل داشتند و به‌عنوان مثال هر فردی را که بازداشت می‌کردند، اول





اندیشه تکفیر با خشونت ملازمه دارد و چشم اسفندیار این جریان نیز اندیشه تکفیر است. داعشی‌ها بر این اعتقادند که باید دین را با خشونت اجرا کرد و اولین تصویری هم که از خود منتشر کردند تصویر سه نفر از اعضای خودشان در جبهه النصره بود که از سر لجبازی یک وعده نماز نخونده بودند و در نتیجه فوراً سر آن‌ها را بریده و تصویرش را منتشر کردند.

نسبت سلفی‌های امروز با پدران مذهبی خود و سلفی‌های عصر این تیمیه

در ادبیات اسلامی با مفهومی کلیدی به نام جریان بزرگ سلفی مواجهیم که سه دوره اصلی رشد داشته و اخیراً دوره چهارمی هم برای آن متصور می‌شوند. سلفیسم در دوره اول در مقابله با هجوم مغول‌ها مطرح شد و بنیان‌گذاری سلفیسم به نام این تیمیه گره

خورده است. در این دوره سلفیسم عکس‌العملی به سرخوردگی جهان اسلام بعد از حمله مغول بود. اگرچه سال‌ها قبل از آن خلیفه عباسی از اعتبار ساقط شده بود ولی حمله مغول باعث این بازاندیشی شد. با این شکست، در تحلیل سقوط خلیفه عباسی، بخش بزرگی از تقصیرات به گردن فرقه‌گرایی انداخته شد. در موج اول سلفیسم، راه‌حل احمدین تیمیه راه‌حلی صرفاً ناظر به نقد تشیع نبود بلکه فرقه‌گرایی داخل اهل تسنن را هم نقد می‌کرد. دوره دوم سلفیسم، به دوران فروپاشی تدریجی عثمانی و حضور غرب در خاورمیانه برمی‌گردد و معروف به دوران وهابیت است. دوره سوم به فروپاشی بعد از جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری جنگ سرد برمی‌گردد. در این دوران کشورهای غربی کوشش می‌کنند جریان سلفیسم را به مواجهه با اتحاد شوروی در افغانستان، چین، بوسنی و هرزگوین بفرستند. در حال حاضر در مرحله چهارم، مسئله مهم سرریز شدن جنبش سلفی به خاورمیانه است. جریان سلفی هم‌چون فواره‌ای بالا رفت و بر سر خود مسلمانان ریخته شد. این دوره خطرناک‌ترین دوره فعالیت جریان‌های سلفی است.

ریشه‌های خشونت در سلفی‌های داعش

برخلاف فقهای که «هنر زیستن» را ترویج می‌کنند، سلفیسم نوعی از «الهیات مرگ» تولید می‌کند و می‌گوید: در وضعیت کنونی جهان وظیفه من انتحار است! وانگهی، سلفیسم یک چهره ندارد. سلفیسم احساس می‌کند ناب‌گرایی اخلاقی چهره خارجی‌اش دفاع و جنگ است و می‌گوید من با همان شجاعتی که باید نفس خودم را بشکنم و اخلاقی باشم، به همان اندازه هم باید شجاعت جنگیدن با دیگران را داشته باشم. از همین‌رو برای یک سلفی «هنر مردن» الهیاتی است که نمی‌شود آن را با چیز دیگری — مثل دعوت به خردمندی — عوض کرد. در ادبیات سلفی با واژگانی خاص مواجه می‌شویم؛ مانند ارهاب که اصطلاح معروفی است به معنای ترس‌انداختن در دل دشمن، ولی عملاً خودش را با ترور مترادف کرده است. سلفی‌ها — شبیه بنیادگرایان مسیحی — برای واژگان عملیاتی خود توجیه مذهبی درست می‌کنند؛ مثلاً واژه تکفیر در کاربرد آن‌ها دارای پیچیدگی خاصی است. در ادبیات ارهابی تأکید می‌شود که احکام اسلام باید

از رهبری‌های محلی و غیرمتمرکز استفاده می‌کرد؛ یعنی هر گردان و هر امیر منطقه‌ای آن مستقل عمل می‌کرد؛ هم‌چون رهبری عملیات چریکی. داعش در حال حاضر ثروتمندترین جریان تروریستی جهان است که صادرات نفتی دارد. غارت برای آن‌ها مباح است و اگر اعضای این سازمان طبق سنت جنگ‌های خاص غنائمی به دست می‌آورند یک درصدش متعلق به دولت و بقیه‌اش هم متعلق به خودشان است. بنابراین جوان‌ها را به غارت کردن تشویق می‌کنند و چون به این غارت جنبه مذهبی داده‌اند، جوان غارتگر هم خودش را نه دزد که مجاهد می‌داند. به این ترتیب منبع مالی داعش از غارت و فروش نفت و بخشی هم از کمک‌های لحظه‌ای دولت‌ها تأمین می‌شود. تاکنون عربستان، سوریه (سال ۲۰۰۶) و حتی در دوره‌های عراق و آمریکایی‌ها به آن‌ها کمک کرده‌اند. بنابراین تجهیزات آن‌ها مدرن است و سلاح‌هایی دارند که هنوز برای ارتش منطقه مشخص نیست از چه منبعی به دست آورده‌اند. برخی می‌گویند از اسرائیل سلاح گرفته‌اند و برخی دیگر معتقدند آن‌ها به ارتش آزاد سوریه نفت داده‌اند و در مقابل سلاح گرفته‌اند. نکته خطرناک این‌که مردم محروم منطقه که سربریدن‌های داعش را نمی‌بینند، کمک‌های مالی آن‌ها به فقرا و تبلیغات آن‌ها را می‌بینند، چیزی که می‌تواند برای شان جذاب هم باشد. اخباری که در باره جهاد نکاح هم مطرح است، شایعه نیست و از این طریق این گروه در میان طرفداران خود جاذبه جنسی ایجاد کرده و اخبار و اطلاعات بسیار فجیعی در این باره بدست آمده که ذکر آنها دون شأن این جلسه است.

نوع ایدئولوژی اسلامی داعش

داعش از درون جریان سلفی — تکفیری برخاسته است. هدف داعش توسعه جریان واحد اسلامی از غرب چین تا غرب آفریقای شمالی است و سه ایده بزرگ دارد: اول، احیای خلافت اسلامی، برخلاف القاعده که می‌گفت قدس را باید آزاد کرد، داعشی‌ها دنبال آزادسازی بغداد از شیعه هستند. دوم، تأسیس یک حکومت واحد اسلامی با عنوان «الحکومة الاسلامیة». در دیدگاه داعش، اسلام باید حکومت کند نه این‌که حکومت اسلامی باشد. سوم، اندیشه تکفیر؛ یعنی تمام سنی‌هایی که مخالف آن‌ها هستند و شیعیان و غیرمسلمانان را کافر می‌دانند و خون و مال‌شان را حلال. درواقع





ابوبکر البغدادی



ابومصعب الزرقاوی

فشار سیاسی به عربستان جلوی سلفیسم را گرفت. اما واقعیت این است که عربستان هم برای بیرون کردن این غده از درون خاک خود مجبور است هزینه زیادی پرداخت کند، تا سلفی‌ها را جای دیگری مشغول کند و اقدامات خشونت‌بار آن‌ها به جای خاک عربستان در جای دیگری صورت پذیرد. در حالی که پیش‌بینی‌ها این بود که اگر بحران سوریه تمام شود، دو کشور اردن و عربستان هدف سلفی‌ها قرار خواهند گرفت، عربستان با تجهیز آنان در سوریه به‌طور غریزی در حال دفاع از خودش بود.

نسبت میان خیزش سلفی‌ها و تفوق اخوان المسلمین در مصر

در جهان سنی، دو جنبش بزرگ حضور دارد: "سلفی" و "اخوانی". در این میان، تشکیلات اخوانی فکرش روشن‌تر است ولی جنبش سلفی ساده‌تر، عمل‌گراتر و دارای طرفداران بیش‌تری است و اخوانی‌ها در حال حاضر سلفی نیستند. بنیاد اخوانی‌ها اگرچه نسبتی با سلفیسم داشت اما آن‌ها به شدت تغییر کردند و امروز دیگر اخوان سید قطبی نیستند. زمان زیادی است که اخوان از سلفیسم جدا شده و بعید است که به تفکرات سلفیه برگردند. تکفیری و تروریستی خواندن اخوانی‌ها در مصر توسط دولت به خاطر این است که از تأثیر آن‌ها جلوگیری شود. اخوان یک شبکه جهانی است و حداقل در ۲۲ کشور شعبه رسمی دارد. از رسانه نیز برخوردار است و خبرگزاری الجزیره از آن اخوانی‌هاست؛ هم‌چنان که امیر قطر اخوانی است و قرضای در قطر زندگی می‌کند. بنابراین باید پذیرفت که شبکه‌های اخوانی کاملاً به همدیگر متصل و غیرقابل حذف هستند

هم‌چنین در بحث جهاد — براساس سنت اهل سنت — اگرچه هر مسلمانی وظیفه داشت سالی حداقل یک‌بار جهاد کند اما مدیریت جهاد به دست حاکم بود و به این ترتیب آیات جهاد تولید خشونت نمی‌کرد. اما وقتی که تقلید توسط سلفی‌ها شکسته شد، دیگر نه حاکم سنی و نه عالم سنی نمی‌توانند جهاد را کنترل کنند و هر مسلمانی که وظیفه‌اش یک سال جهاد است عمل به این ترتیب را برعهده خود می‌بیند. به این ترتیب جنبش‌های سلفی از یک روشنفکری وحدت‌طلبانه به یک نوع عمل‌گرایی افراطی که حتی بقیه مسلمانان را هم تکفیر می‌کنند می‌غلطند و هر جوان سلفی تبدیل به "جمرات‌الأرض" یعنی آتش‌پاره‌های زمین می‌شود. و این پتانسیل وقتی با تحولات بیرونی گره می‌خورد، تبدیل به خاورمیانه‌ای شعله‌ور در خشونت می‌شود. هم‌چنین پدیده سلفیسم با رشد دانشگاه ارتباط دارد. وقتی انبوه درس‌خواندگان مسلمان که ارتباط ارگانیک با آموزش‌های کلاسیک ندارند پیشرفت غرب را می‌بینند، تنها راه‌حل را بازگشت به اسلام می‌دانند و این جوانان مسلمان که نه حاکم جدید دارند که مشروعیت او را بپذیرند و نه مفتی را قبول دارند، موتور حرکت بنیادگرایی می‌شوند. اکنون جوانان سلفی، معتقدند که باید به مفتیان، اسلام را یاد دهند و بعد از فلان مفتی فتوا بگیرند؛ مانند فتاوی جهاد نکاح. آن‌ها بنابراین اصلاً مقلد مفتی نیستند و فتوا نقش راهنما را برای آن‌ها ندارد بلکه آن‌ها تصمیم‌شان را گرفته‌اند و فتوا برای‌شان چیزی شبیه تفنگ است. یک ابزار است و اصطلاحاً می‌گویند: فتواهای ابرازی.

عربستان و مهار جریان سلفی!

این تصور وجود دارد که می‌توان با

اجرا شود و اگر خشونت وجود دارد در ذات جهاد است. بنابراین دو هدف دنبال می‌شود: اول این که خشونت از طرف من نیست بلکه از طرف اسلام است، و دیگر این که کسی که خشونت را نمی‌کند اسلام را نمی‌کرده است؛ و کسی که این اعتقاد را نداشته باشد تکفیر می‌شود. آن‌ها در دو حوزه مبارزه می‌کنند: یکی با غرب، و دیگری با کسانی که خشونت را نمی‌کنند. برخلاف سلفیان قدیم و حتی وهابی‌ها، سلفی‌های امروز، خودشان را معیار اسلام ناب می‌دانند. فلسفه ظهور تفکر سلفی انتقاد از فرقه‌گرایی‌های داخلی و توجیهات بی‌مورد درباره نص بود. مطابق اعتقاد سلفیسم اگر جهان اسلام عقب افتاده، دلیلش نه فشارهای خارجی بلکه ضعف داخلی جهان اسلام است و فشارهای بیرونی با استفاده از این ضعف، اثرگذار می‌شوند. به این ترتیب ادعای اولیه سلفی‌ها این بود که باید دوباره به استحکام داخلی برگشت و این استحکام داخلی را هم در دو چیز جست‌وجو می‌کردند: یکی حذف فرقه‌گرایی و بازگشت به نص، و دوم ساده‌سازی اسلام و عبور از تفسیرهای پیچیده. بنابراین سلفیسم ادعاهای اخلاقی هم داشت که اتفاقاً می‌تواند برای وحدت مفید باشد. سلفی‌ها در گذشته اخلاق‌گرا بودند و ساده‌زیست، فرقه‌گرایی‌ها را نادیده می‌گرفتند و متن را ساده می‌کردند. برای همین هم بعضی از سلفی‌ها امروزه به دلیل عملکرد موج چهارم سلفیسم، دیگر خودشان را با نام سلفی معرفی نمی‌کنند و اسم‌شان را می‌گذارند "مشایخ‌الصحوه" یعنی رهبران بیداری. با این توضیح، تفکر سلفی، در گذشته خشونت‌گرا نبود. اما سلفیسم ویژگی‌های منفی هم دارد. یکی این که آیات جهادی بخش کوچکی از احکام قرآن است اما آن‌ها احکامی را که واجد خشونت باشند برجسته کرده‌اند؛ دیگر این که آن‌ها هر نوع تخصص را از دین‌شناسی می‌گیرند و می‌گویند احتیاجی به تبعیت از متخصص نیست. معتقدند هر که ادبیات عرب بداند می‌تواند به نص مراجعه کند و اصطلاحاً اسمش را "اتباع" می‌گذارند؛ مثلاً در ادبیات اهل سنت، امر به معروف وجود داشت اما امر به معروف برای رسیدن به مرحله عمل، اذن حاکم یا مفتی را لازم داشت.

گروه داعش با انسانیت و بشریت سر نزاع دارند.

آیت الله هاشمی رفسنجانی با تأکید بر اینکه روش اسلام ناب اعتدال و میانه روی است و عنوان تاریخی عدلیه برای شیعه به همین خاطر است، افزود: همانطور که خداوند در قرآن کریم می فرماید: « وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»، مسلمانان امت میانه رو هستند که باید سرمشق امم و ملل دیگر باشند. (شفقتنا)

پاپ فرانسیس خطاب به بان کی مون:

خشونت های داعش علیه مسیحیان و اقلیت های مذهبی را متوقف کنید.



پاپ در این نامه ضمن ابراز نگرانی شدید از تحولات عراق و اعمال خشونت های تروریست های داعش علیه اقلیت های مذهبی نوشت: اعمال خشونت علیه مسیحیان و سایر اقلیت های مذهبی و قومی در شمال عراق، مصیبتی غیر قابل تحمل است که وجدان همه را در حمایت از قربانیان این خشونت ها تکان می دهد. پاپ همچنین با اشاره به تصاویر وحشتناکی که هر روز در اینترنت از شمال عراق می رسد، به بان کی مون نوشت: این اشک ها، رنج ها و ناله های صادقانه مسیحیان و سایر اقلیت ها را در سرزمین عزیز عراق، پیش روی جناب عالی شما قرار می دهم. پاپ افزود: مسیحیان و سایر اقلیت ها در این منطقه مجبور به فرار از خانه و کاشانه خود شده و شاهد نابودی اماکن مذهبی و میراث دینی اشان هستند. وی افزود: باید از خشونت های بیشتر جلوگیری کرد. تجربیات فاجعه بار قرن بیستم و درک ابتدایی کرامت بشر باید به جامعه بین

آیت الله هاشمی رفسنجانی:

داعش یک جریان جلا، جاهل و متعصب است/داعش بویی از اسلام نبرده است.



مشکل اصلی کشورهای اسلامی عدم وحدت و یکپارچگی است و اگر مردم دچار اختلافات فرقه ای و مذهبی نمی شدند، یک گروه کوچک تروریستی نمی توانست مناطق مختلف را اشغال و در حق مردم جنایت کند. آقای هاشمی رفسنجانی با بیان اینکه گروهک تروریستی داعش یک جریان جلا، جاهل و متعصب است و دیکتاتورترین آدم ها در رأس آنها قرار دارند، اضافه کرد: این گروهک، بویی از اسلام نبرده و اعمال وحشیانه خود را برای بدبین کردن مردم جهان به اسلام نسبت می دهد. وی با یادآوری شروطی که تروریست های داعش برای مسیحیان، ایزدیان و پیروان دیگر ادیان و مذاهب عراق برای پرداخت جزیه، پذیرفتن کنیزی دختران و زنان و یا قبول مسلمانی گذاشته اند، تأکید کرد: چگونه اینها ادعای مسلمانی می کنند در حالی که آیه «لا اکراه فی الدین» تابلوی عقاید اسلامی در انتخاب دین است. رییس مجمع تشخیص مصلحت نظام با تأکید بر این نکته که به دلیل آزادی بیان «در دوران پیامبر(ص) و حضرت علی(ع) زندانی وجود نداشته است»، گفت: شیطنت ارباب رسانه های غربی را ببینید که در اخبار اقدامات تروریستی داعش، به جای کلمه داعش عمدتاً از عبارت «دولت اسلامی» استفاده می کنند.



این گروهی که از عراق سر بر آورده جنگش با سنی و شیعه نیست، جنگش تنها با عراق یکپارچه و متحد نیست بلکه اصلاً با انسانیت، با بشریت سر نزاع دارند فلذا می بینید حتی مسیحیان را شکنجه کرده و سر می برند، علاوه بر حسینیه ها، کلیساها را هم تخریب می کنند و سربازانی را که اسیر می کنند به طرز فجیعی، سر می برند و در یک کلام، وحشیانه ترین جنایت ها را انجام می دهند. البته برخی جاهای دنیا جنایت هست ولی شاید به این وحشی گری و عمومیت نباشد که با قساوت تمام، سرها را می برند و روی سینه افراد می گذارند و با آن عکس یادگاری می گیرند! سپس منتشر می کنند تا با حربه رعب و وحشت، پیروزی بدست آورند. همین ها هستند که برج بزرگی را در آمریکا منفجر می کنند و انسان های بسیاری را می کشند، همین ها هستند که هزاران جنایت را در طول حاکمیتشان در افغانستان داشتند و اگر کسی ریشش را می تراشید شتدید مجازات می شد! دو تار موی یک زن بیرون می آمد او را به بدترین وجه مجازات می کردند! هدف این گروه ها این است که به وسیله این وحشی گری ها اسلام را به سمت و سوی ارتجاع ببرند. بنده به عنوان طلبه ای که در حد توان خود سالهاست در فقه اسلام و ارزش های آن موی سفید کرده ام به صراحت اعلام می دارم که هیچ یک از اعمال این گروه ها به اسلام مربوط نیست و ساحت مقدس اسلام و پیام آورش یعنی رسول رحمت(ص) با این گونه حرکات زشت و خشن سازگاری ندارد بلکه اسلام یک وسیله و بهانه ای برای آنان شده است. (صفیر شماره ۳۶)





المللی بویژه قوانین و مکانیزم‌های حقوق بین المللی فشار وارد کند تا هر تلاش ممکن را برای متوقف کردن و جلوگیری از خشونت بیشتر علیه اقلیت‌ها در عراق انجام دهد. این در حالی که واتیکان نیز روز گذشته با انتشار بیانیه ای از رهبران مذهبی در کشورهای عربی و اسلامی خواست تا علیه جنایت‌های داعش موضع گیری رسمی کنند. شورای اسقفی گفت و گو بین المذاهب واتیکان در این بیانیه نوشت: اخراج مسیحیان و آنچه بر سر ایزدیان در عراق آمد، با واقعیت‌های هیچ مذهبی در جهان سازگار نیست. شکنجه، گردن زدن افراد و اعدام انسان‌ها در ملاء عام، بودن زنان و دختران به عنوان غنیمت جنگی و تخریب نمادهای مذهبی مسیحیت، نیازمند موضع گیری روشن رهبران دینی به ویژه در کشورهای عربی و اسلامی است. در این بیانیه تاکید شده است: اگر رهبران مذهبی در مقابل این جنایت‌ها موضع گیری نکنند، ادیان، پیروان آنها و رهبرانشان چه اعتباری خواهند داشت؟

استاد دانشگاه الازهر:

کلمه «لا اله الا الله» نوعی مصونیت دیپلماتیک است. صدای تکبیر نزد فرد غربی تبدیل به صدای کشتار شده است.



دکتر شیخ تاج الدین الهلالی مفتی سابق استرالیا در نشست علمی نقد جریان‌های تکفیری که در مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) برگزار شد، اظهار داشت: اگر کسی بخواهد درباره جریانهای تکفیری صحبت کند این کار عالم دین نیست بلکه یک متخصص خنثی سازی مواد منفجره باید درباره تکفیر صحبت کند اما ما چه کاری می‌خواهیم انجام دهیم؟ ما باید بمب‌هایی که در ذهن تکفیری‌ها کاشته شده است را خنثی

کرده و در این راستا لازم است شبکه بمب گذاری‌ها در ذهن هزاران تکفیری را جدا کرده و سپس خنثی کنیم. امروز در جهان شاهد هستیم که تکفیر خودش را به تکبیر ارتباط می‌دهد به این معنا که انسان تکفیری بعد از قتل و سربردن فرد، ندای تکبیر سر می‌دهد در حالیکه این ندای تکبیر که شعار اسلامی است در جاهای خاص از جمله عید، هنگام نماز و هنگام فتح و ظفر برای آزادسازی فلسطین و مسجدالاقصی سر داده می‌شود. او با بیان این مطلب که امروز تکفیری‌ها، تکفیر را جایگزین تفکر کردند، گفت: اینها کاری کردند که این «الله اکبر» که به معنای تشکر از خداوند و حرکت به سمت بودن در حضور خداوند است، جای خود را به چیز دیگری داده است؛ یک شخص غربی وقتی می‌شنود یک مسلمان هنگام دریدن شکم انسان و به دندان کشیدن جگر «الله اکبر» می‌گوید، معنای تکبیر در نزد این فرد شکر خدا و نماز نیست بلکه هروقت ما در کشورهای آنها یا هر جای دیگر تکبیر بگوییم، صحنه کشتار در ذهن او تداعی می‌شود. الهلالی با بیان این مطلب که صدای تکبیر نزد فرد غربی تبدیل به صدای کشتار شده است، ابراز داشت: وقتی صدای تکبیر بلند می‌شود، گمان می‌کنند قرار است شخصی کشته شود. استاد برجسته دانشگاه الازهر با بیان اینکه تکفیری‌ها سعی می‌کنند ذهن افراد عضو جریان خود را همواره در کنترل خود داشته باشند، بیان داشت: اینها امروز اسلحه خود را به سمت مسلمانان نشانه رفته‌اند چرا که برای ظهور و بروز و تسلط پروژه آمریکایی - اسرائیلی در منطقه زمینه سازی می‌کنند.

الهلالی با تاکید بر اینکه نباید اندیشه تکفیری را به اهل سنت نسبت داد به سبب تاریخی این اندیشه اشاره کرد و افزود: در دوران اموی‌ها بعد از اینکه اندیشه معتزله رونق گرفت و اعتزالی‌ها قرآن و سنت را کناری نهادند و بیشتر بر عقل تکیه کردند برخی اشخاص از جمله محاسبی سعی کردند در برابر این فکر به احیای سنت دست بزنند و به نوعی می‌خواستند پاسخ اعتزالی‌ها را بدهند که فعالیت اینها قبل از ابوالحسن اشعری

بود. او ادامه داد: بعد از آن، ابوالحسن اشعری آمد و با استفاده از عقل و نقل شروع به پاسخ دادن به معتزله کرد و بعد از آن ابومنصور ماکریدی این اندیشه اشعری را همراهی کرد هرچند دوز کاری ماکریدی به معتزله نزدیکتر است تا اشعری‌ها. مفتی سابق استرالیا با برشمردن فرق و مذاهب موجود در اشاعره گفت: به همین خاطر به ابوالحسن اشعری و ابومنصور ماکریدی دو قطب اهل سنت و جماعت گفته می‌شود. در زمان عباسیان غلات حنابله سعی کردند این اصطلاح را بدزدند به گونه ای که آمدند اینقدر غلو به خرج دادند که اشاعره و ماکریدی را خارج از اسلام دانستند و بعد به اعتباری اوائل خلافت عباسیان این اصطلاح حالت رسمی به خود گرفت.

او ادامه داد: سالها بعد عبدالوهاب، فکر ابن تیمیه را احیا می‌کند و خودش و پیروانش خود را قوم برگزیده خدا نامیدند. این اشخاص بقیه مسلمانان را کنار زدند بنابراین بر اساس فکرشان شافعیه، مالکیه و حنفیه تکفیر شدند و شیعه به طریق اولی در فکر آنها تکفیر می‌شود جالب اینکه غلات اینها از غلات اولیه حنابله بیشتر است. الهلالی وهابی‌های امروز را ادامه غلات حنابله دانست و گفت: وهابی‌های مدعی سلفی گفتند برای اینکه انسان سلفی شود باید به کتاب خدا و سنت پیامبر و سلف امت رسول خدا برگردیم. ما به سلف احترام می‌گذاریم اما اینکه بگوییم دقیقا مانند سلف فکر کنیم امکان ندارد چون زمان ما با زمان سلف تفاوت می‌کند.

او با بیان اینکه تکفیری‌ها علیه خداوند و سنت پیامبر (ص) شمشیر می‌کشند، به حدیثی اشاره کرد و گفت: امام رضا وقتی به نیشابور رسید، مردم این شهر که غالباً سنی بودند به استقبال ایشان رفتند و از ایشان خواهش کردند که صورت خود را نشان دهند تا چشمان مردم به نور دیده ایشان متبرک شود. بعد از آن ابومسلم درخواست کردند از امام رضا (ع) که روایتی برای مردم بگوید. امام رضا (ع) قبول کردند و فرمودند: «پدرم موسی بن جعفر (ع) از پدرش جعفر صادق (ع) و او از پدرش محمد باقر (ع) و او از پدرش زین العابدین (ع) و او از

خیابان انگلیس "آکسفورد" با دیدن بروشورهای تبلیغاتی داعش که آنها را به ترک کشورشان و مهاجرات فوری با هدف پیوستن به دولت اسلامی شام و عراق دعوت میکرد، شگفت‌زده شدند. این بروشورها که به زبان انگلیسی بوده است ضمن توصیف خلافت به اصطلاح اسلامی داعش به "طلوع بالفعل عصری جدید" از انگلیسی‌ها خواسته است برای ملحق شدن به داعش فوراً مهاجرت کنند. خیابان آکسفورد" در قلب لندن واقع است و هر ساعت دهها هزار نفر در آن عبور و مرور می‌کنند و هر روز پذیرای گردشگران زیادی از جمله از کشورهای خلیج(فارس) است زیرا مشهورترین فروشگاههای برندهای معروف در این خیابان قرار دارد، این خیابان چند متر با سفارت آمریکا فاصله دارد و از سوی دیگر نزدیک به خیابانی است که مرکز تجمع اعراب در لندن است.

روزنامه "دیلی میل" در اینباره نوشت که پلیس در حال انجام تحقیقات در این زمینه است و تا کنون ردپایی از کسانی که به توزیع این بروشورها اقدام کرده‌اند پیدا نکرده است. (شیعه نیوز)

پدرش امام حسین(ع) و از امیرالمومنین(ع) که فرمودند حبیب و نور چشم من محمد مصطفی به من و فرمودند جبرئیل(ع) به من گفتند خداوند متعال فرمودند لا اله الا الله دژ استوار من است و هرکس بگوید وارد این دژ شده است و هرکس وارد دژ من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.» چهار هزار نفر این حدیث را نوشتند. ابومسلم می‌گوید اگر این سند روایت را بر دیوانه ای قرائت کنند و او سالم شود جای تعجب ندارد.

وی تکفیری را به دلیل شمشیرکشیدن علیه خداوند و قتل مسلمانی که لا اله الا الله می‌گوید، مجرم دانست و ابراز کرد: تکفیری هم مخالف خداست و هم جنگ علیه رسول خدا و اتفاقاً اعلام جنگ علیه همه بندگان خدا کرده است و به نوعی مصونیت الهی بندگان خدا را نقض کرده است. یک تکفیری وقتی یک مسلمان را می‌کشد، خون، مال و عرض این مسلمان را به کناری نهاده و برخلاف فرمان الهی این مصونیت را نقض کرده و دست به این جنایت می‌زند. (شفقنا)

■ داعش ترسناک ترین و ثروتمندترین گروه جهان موسسه تحقیقات واشنگتن اعلام کرد، گروه داعش

اگر ثروتمندترین گروه تروریستی جهان نباشد قطعاً یکی از سازمان‌های تروریستی ثروتمند محسوب می‌شود.

به گزارش شفقنا(پایگاه بین المللی همکاری‌های خبری شیعه)، به نقل از ایسنا، مایکل نایتس از موسسه تحقیقات واشنگتن که از دهه ۱۹۹۰ تحولات عراق را مطالعه می‌کند، می‌گوید داعش روزانه بین دو تا چهار میلیون دلار درآمد دارد. وی تأکید کرد: برخی برآوردها از ثروت گروه تروریستی داعش اغراق است مثلاً دو میلیارد دلار و یا بیش از آن بسیار زیاد است. با این حال داعش روزانه بین دو تا چهار میلیون دلار درآمد دارد. مایکل نایتس گفت: داعش همواره گروه تروریستی ثروتمندی بوده است چرا که در طول پنج سال گذشته مافیای پول غیرقانونی را در سراسر عراق برعهده دارد. حال که داعش وحشی‌گری‌های خود را به نسبت سال‌های گذشته افزایش داده است، برخی گزارش‌ها درباره ثروت این گروه اغراق شده است. برخی گزارش‌ها هم درباره آنکه آن‌ها به بانک‌های موصل حمله کرده‌اند، تأیید نشده است. طبق گزارش سی‌ان‌ان ثروت آن‌ها به همه چیز از جمله قاچاق مواد مخدر تا کمک متحدان آن‌ها در حوزه خلیج فارس که با آمریکا همپیمان هستند نسبت داده می‌شود. نایتس گفت: اهدا کنندگان مالی در خلیج فارس بخش کوچکی از کمک‌ها را تشکیل می‌دهند. سهم عمده‌ای از منابع مالی آن‌ها هم اکنون از نفت به دست می‌آید و آن‌ها روزانه بین ۳۰ تا ۴۰ هزار شبکه نفت را صادر می‌کنند آن‌ها نفت عراق را بر می‌دارند و به سوریه می‌برند و پس از پالایش صادر می‌کنند که از طریق کامیون و از راه ترکیه صورت می‌گیرد. (ایسنا)

■ توزیع بروشورهای داعش در قلب لندن

هزاران رهگذر و فروشنده در مشهورترین و قدیمی‌ترین



■ تن به جهاد نکاح داده ام!

به گزارش شیعه آنلاین، "ساره" دختر شیخ «عبدالملک السعدی» از چهره‌های سرشناس اهل سنت عراق طی اظهاراتی اعتراف کرده که تاکنون چندین بار به "جهاد نکاح" تن داده است. وی طی اظهاراتی در این باره گفت: با توجه به اینکه احکام شریعت به من اجازه "جهاد نکاح" داده، بنده در گذشته تن به "جهاد نکاح" داده ام و در حال حاضر نیز چنین جهادی را انجام می‌دهم و قصد دارم به این نوع جهاد ادامه دهم؛ دختر این چهره سرشناس اهل سنت عراق همچنین افزود: بنده همه دختران و زنان مسلمان را به این کار دعوت می‌کنم! (شیعه آنلاین)

■ نقشه ادعایی داعش

پایگاه‌های خبری وابسته به گروهک تروریستی داعش، یک نقشه ادعایی از مناطق تحت کنترل عناصر خود در عراق و سوریه منتشر کردند. به گزارش روز شنبه پایگاه خبری «اليوم السابع» طبق این نقشه، گروهک تروریستی داعش بیش از



یک سوم خاک عراق در شمال غرب این کشور و یک سوم خاک سوریه در شمال شرق این کشور را تحت کنترل خود دارد. این نقشه شهرهای نینوا، الانبار، دیر الزور، الرقه و حلب را تحت کنترل تروریست‌های داعش نشان می‌دهد. همچنین این نقشه کشورهای همسایه مرزهای داعش را مشخص و مساحت مناطق تحت اشغال خود را ۲۰۰ هزار کیلومتر مربع و جمعیت آن را ۱۰ میلیون نفر اعلام کرده است. (خبر آنلاین)

■ عربستان سعودی در شوک پیوستن ۲ کودک به داعش

به نقل روزنامه سعودی الریاض، "عبدالله و احمد" نام دو کودک ۱۰ و ۱۱ ساله است که پدرشان آنها را از عربستان سعودی به سوریه برد تا در کنار داعش بجنگند. هم اکنون این دو کودک، کم سن ترین جنگجویان داعش نام گرفته‌اند. مادر این دو کودک از مقامات مسؤول خواسته است فرزندانش را از سوریه برگرداند. پدر این کودکان که سال‌ها قبل از همسرش طلاق گرفت؛ به دروغ گفته بود قصد دارد برای گذراندن تعطیلات عید فطر به همراه دو پسرش، به دبی سفر کند اما او به ترکیه و از آنجا به سوریه رفت تا در کنار اعضای داعش بجنگند. پدر این کودکان در سومین روز بعد از عید فطر، در ساعت سه بامداد با ارسال پیامک‌هایی به مادر کودکان اطلاع داد که به سوریه رفته است تا در دولت خلافت اسلامی و در کنار خلیفه باشد. او از خانواده اش هم خواست به فرودگاه بروند و خودروی وی را تحویل بگیرند و بدانند که کودکان نزد خدا هستند. این موضوع باعث شد بسیاری از روزنامه‌ها و رسانه‌های عربستان سعودی به موضوع انتقال این دو کودک سعودی به داعش بپردازند و درباره تکرار این اتفاق در آینده هشدار دهند. قبل از این هم یک شهروند لبنانی تبار استرالیا به همراه پسرش به سوریه سفر کرد تا به داعش بپیوندد. او پس از این، عکسی از فرزندش را در حالی که یک سر بریده در دست داشت، منتشر کرد. این رویداد باعث موضع گیری نخست وزیر استرالیا و وزیر خارجه آمریکا شد.

■ فروش اجساد؛ منبع درآمد جدید داعش

تروریست‌های داعش در نیمه ژوئن (۳ ماه پیش) و پس از عقب نشینی نیروهای عراقی، منطقه السعديه را به تصرف خود درآوردند و بعد از آن نسبت به اعدام سرکرده گروههای مسلحی که رقیب آنان بودند، اقدام کردند. خانواده یکی از اعضای ارشد گروه نقشبندیه برای تحویل گرفتن جسد وی ۵۰ هزار دلار به تروریست‌های داعش پرداخت کرده‌اند. یک منبع محلی عراقی در گفت و گو با سومریه نیوز گفت: خانواده فردی موسوم به ابو داوود که از اعضای ارشد گروه نقشبندیه (از گروه‌های هم پیمان با داعش) بود مبلغ ۵۰ هزار دلار برای تحویل گرفتن جسد وی و سه تن از همراهانش از طریق یک واسطه به داعشی‌ها پرداخت کرده‌اند. فرد مذکور دو هفته قبل، پس از گرفتار شدن در کمین نیروهای داعش در اطراف منطقه السعديه در ۶۰ کیلومتری شمال بعقوبه به همراه سه تن از دوستانش دستگیر و سپس اعدام شد. این منبع محلی افزود: داعش مبلغ ۱۵۰ هزار دلار آمریکا برای تحویل دادن اجساد این سه نفر درخواست کرده بود اما واسطه‌ها توانستند

این مبلغ را تا ۵۰ هزار دلار کاهش دهند و این اجساد صبح امروز در مکانی نزدیک به ورودی غربی السعديه به خانواده‌هایشان تحویل داده شد. در برهه اخیر، گروهک تروریستی داعش رویکرد جدیدی را در مبادله جسد قربانیان در ازای مبالغ هنگفت در پیش گرفته و بسیاری از خانواده‌های عراقی، برای گرفتن جسد فرزندان خود باید مبالغ قابل توجهی پرداخت کنند و این مبادله‌ها از طریق واسطه‌هایی صورت می‌گیرد که با سرکردگان داعش ارتباط نزدیکی دارند. (عصر ایران)



(اخلاق کریمانه در حکمت دینی) (مکارم الاخلاق)

شرحی بر دعای مکارم الاخلاق امام سجاد (ع)

«تبیین ایمان از منظر آموزه‌های دینی» (... وَوَيْلٌ لِّبَايِعَاتِي أَكْمَلُ الْإِيمَانِ)

بخش ۷



محمد تقی خلجی
پژوهشگر و محقق

به معنای اطمینان نفس و آرامش خاطر و زایل شدن ترس و بیم است: «طَمَئِنَّةُ النَّفْسِ وَ زَوَالُ الْخَوْفِ» [۲]، و مومن به کسی گفته می‌شود که باورهای خود را، از ریب و اضطراب و شک رهانیده و آنها را ایمن گردانیده است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا» [۳] «مومنان، تنها کسانی هستند که به خداوند و پیامبرش ایمان آورده‌اند سپس تردید نورزیده‌اند».

از منظر قرآن و روایات، ایمان امری قلبی و جایگاه آن دل آدمی است؛ نه زبانی و نه فعلی و نه این هر سه: قلبی، زبانی، فعلی و این حقیقتی است که قرآن به مناسبت‌هایی بدان اشاره کرده است، «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ» [۴] (مومنان) آنان‌اند که خداوند ایمان را بر دل‌شان نگاشته است. «الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» [۵] «کسانی به زبان می‌گفتند ایمان آورده‌ایم در حالی که دل‌هاشان ایمان نیاورده است.» «وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» [۶] «هنوز ایمان در دل‌هایتان راه نیافته است.» «حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانُ وَ زَيْتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ» [۷] «ایمان را در نظر شما محبوب ساخت و آن را در دل‌هاتان آراست.» «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» [۸] «آن کس که پس از ایمان به خداوند کفر ورزد) نه آن کس که وادار به اظهار کفر شده و دلش به ایمان، گرم است.»

ایمان، از واژه‌های کلیدی اسلام و محور همه خواسته‌های آدمی از خداوند است. در صدها آموزه دینی - قرآنی و روایات رسیده از پیامبر (ص) و امامان اهل بیت (ع) با تعبیرهای مؤکد و گوناگون از آدمیان خواسته شده تا با «ایمان آوردن» به رهایی خود بپردازند. [۱] در قرآن کریم چنین آمده است: انسان در این عالم، در وضعیتی نامطلوب و منتهی به تباهی و نافرجامی به سر می‌برد گرفتار زندان هواهای نفسانی و خواهانی‌های دل و کوتاه

دستی از نعمت‌های حقیقی و لذت‌های ناب و محروم از زندگانی ابدی است. تنها راه رهایی وی از این وضعیت رنج آور و حرمان انگیز، ایمان است: ایمان به الله، پیامبران و رسولان، کتاب‌های نازل شده از سوی خداوند، فرشتگان و روز واپسین (آخرت): «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ» به نام خداوند بخشنده بخشاینده، سوگند

به روزگار (زمانه) که آدمی در زیانمندی است، جز آنان که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و یکدیگر را به راستی و یکدیگر را به شکیبایی اندرز داده‌اند.»

درباره ایمان، به لحاظ دیدگاه‌های مختلف، تعاریف زیاد و متفاوتی مطرح شده است که در پیش گفته‌ها به برخی از آنها اشاره شد. و اما ایمان، از منظر آموزه‌های دینی از ریشه «امن»

◀ برخی به غلط، ایمان را رفتن از لباسی به لباسی و آرایه ریش و کفشی و از آدابی به آداب و سنت دیگر، یا از حالتی جسمانی به حالت جسمانی دیگر می‌شناسند.



سال پنجم
شماره ۳۷
مهر و آبان ۱۳۹۳

۹۹



پیامبر گرامی(ص) در تفاوتی ایمان و اسلام فرمود: «الایمانُ سرٌّ وَّ أشارٌ إلى صدره، وَّ الإسلامُ علانیه»، [۹] "ایمان در نهان وجود آدمی است(قلب) سپس به سینه خود [که جای قلب است] اشاره فرمود، و اما اسلام یک حقیقت آشکار است مانند اقرار به زبان."

بیش تر مواقع، ایمان و عمل صالح، در کنار یکدیگر آمده است؛ بر این اساس، تعریف ایمان به عمل صالح، با توجه به عطف آنها در قرآن کریم و بشارت خداوند به مومنان و عاملان به عمل صالح، ناتمام است؛ چراکه تعریف ایمان به عمل صالح، مستلزم تکرار ناموجه در آیات قرآن است و این یک غلط ادبی است و قهراً از ساحت قرآن بدور است؛ افزون بر این، در برخی آیات، ایمان و گناه در کنار یکدیگر آمده است: (الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ) [۱۰] "آنان که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را به هیچ ستمی(شرکی) نیالوده‌اند، آنان امن(و آرامش) دارند و آنها ره یافته‌اند."

قرآن کریم ایمان را نوری می‌داند که خداوند بر دل بندگانش تابانیده و شبستان وجودشان را روشن کرده است: (جَعَلْنَا نُورًا يُهَدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا) [۱۱]؛ موهبتی الهی است که مایه برکت و حالت تضرع آدمی است: (وَ إِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَ مَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ) [۱۲] "و هرگاه آن چه را بر پیامبر فرو فرستاد شده است. بشنوند، می‌بینی با شناختی که از حق یافته‌اند، چشمان شان از اشک لبریز می‌شود؛ می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم، ما را با گروه گواهان بنگار(نام ما را با نام مومنان دیگر بنویس) و چرا ما به خداوند و آن چه از حق به ما رسیده است، ایمان نیاوردیم در حالی که امید می‌بریم که پروردگاران ما را در میان شایستگان درآورد."

ما حاصل این آیات و نظیر این‌ها آن است که ایمان، صرفاً یک امر قلبی است، بدین معنا که گفتن شهادتین:

«ایمان تنها معرفت ذهنی و تصدیق قلبی نیست؛ بلکه ایمان معرفت ذهنی و تصدیق قلبی است و اما همراه با دل‌سپردگی و اعتماد و توکل و نیک دانستن و دوست داشتن و تسلیم بودن و در زبان بدان نازیدن و به مقتضای آن در عمل پای‌بند بودن است، به گونه‌ای که مراسم بندگی به جای آورده شود و منزلت ربوبی مراعات گردد.»

شهادت به توحید و یگانگی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر(ص) و انجام کارهایی مورد پسند اسلام، بی آن که ایمان در قلب آدمی جای گیرد، صرفاً دلیل اسلام است نه ایمان! و آدمی با گفتن این دو، هرگز در صف مومنانی که آموزه‌هایی دینی توصیف شده‌اند، قرار نمی‌گیرد؛ بلکه پیش از اقرار زبانی و انجام کارهای نیکو، باور قلبی نیز باید باشد. و البته به دنبال اقرار زبانی و انجام کارهایی نیکو، به تدریج ایمان به قلب آدمیان را می‌یابد و در آن جای می‌گیرد و سپس، آرامش و اطمینان همه وجودشان را فرا می‌پوشد: (أَلَا يَذْكُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ) [۱۳]. و راز این که مومن را، مومن می‌گویند این است که باورهای خود را در پرتو ایمانش از آسیب «ریب»، «اضطراب» و «شک و دو دلی» پاس می‌دارد و امنیت می‌بخشد؛ یعنی ایمانش را به هیچ ستمی - شرک و هر گناهی دیگر- نمی‌آلاید. نتیجه این که ایمان، نه اقرار زبانی است؛ چرا که منافقان می‌گفتند: به خداوند و روز واپسین، ایمان آورده‌ایم با آن که مؤمن نبودند: (وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ) [۱۴] و نه اقدام عملی و پاسداشت شعائر الهی است؛ زیرا کم نبودند کسانی که تظاهر به عمل می‌کردند و شعائر الهی را نیز پاس می‌داشتند و اما دل‌هاشان ویرانه‌ای بود تهی از ایمان: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ

قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) [۱۵]؛ بی گمان منافقان، با خداوند نیرنگ می‌بازند و حال آن که او [به سرای نیرنگ‌شان] بازگرداننده نیرنگ آنان به ایشان است. و(اینان) چون به نماز می‌ایستند، با گران جانی می‌ایستند، برابر مردم ریا می‌ورزند، و خداوند را جز اندکی یاد نمی‌کنند. و نه ایمان، تنها معرفت ذهنی و آگاهی و تصدیق قلبی است؛ چه این که بودند کسان بسیاری که از این ویژگی بر خوردار بودند و اما قرآن کریم آنان را مومن ندانسته است با هم در این آیات ببیندیشیم: (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدَوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى) [۱۶]؛ "به راستی آنان که پس از روش شدن رهنمود برای آن‌ها، به گذشته خود بازگشتند مرتد و کافر شدند." (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى) [۱۷]؛ "به راستی، آنان که کفر ورزیدند و مردم را از راه خداوند بازداشتند و با پیامبر پس از آن که رهنمود، برای آنان روشن شد، ناسازگاری کردند." (وَ جَعَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا) [۱۸]؛ "و از سر ستم و گردن‌کشی، با آن که در دل باور داشتند، آن‌را انکار کردند." (أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً) [۱۹]؛ آیا آن کس را دیدی که هوای نفس خود را خدای خویش گرفت و خداوند او را، ابا وجود علمی که داشت یا برداشتی که کرده بود، گمراهش کرد و برگوش و دلش مهر نهاد بر چشم او پرده افکند." آری، ایمان تنها معرفت ذهنی و تصدیق قلبی نیست؛ بلکه ایمان معرفت ذهنی و تصدیق قلبی است و اما همراه با دل‌سپردگی و اعتماد و توکل و نیک دانستن و دوست داشتن و تسلیم بودن و در زبان بدان نازیدن و به مقتضای آن در عمل پای‌بند بودن است، به گونه‌ای که مراسم بندگی به جای آورده شود و منزلت ربوبی مراعات گردد. و دور نیست که با توجه به همین معنا از ایمان، پیامبر(ص) فرمود: «الایمان عقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ نطقٌ بِاللِّسَانِ وَ عَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ» [۲۰]؛ "ایمان باوری با قلب و اعترافی با زبان، و



ایمان و قیاس آن با اعمالی بدون ایمان فرموده است: (أَجْعَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ جَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ) [۲۴]؛ "آیا منزلت آن کس که حاجیان را آب می‌دهد، یا به حفظ و تعمیر مسجدالحرام می‌پردازد بی آن که جوهر ایمان در قلبش متمکن گردد. با مقام آن کس که به خدا ایمان آورده و در راه او به جان جهد می‌کند یکی است؟ هرگز نزد خداوند این دو مقام با هم برابر نیست و خداوند هرگز ستمکاران (وظاهرپرستان) را به سعادت هدایت نخواهد کرد."

پی نوشت‌ها

۱. صف، آیه ۱۳-۱۰.
۲. مفردات الفاظ القرآن، صفحه ۹۰.
۳. حجرات، آیه ۱۵.
۴. مجادله آیه ۲۲.
۵. مائده، آیه ۴۱.
۶. حجرات، آیه ۱۴.
۷. همان، آیه ۷.
۸. نحل، آیه ۱۰۶.
۹. صدرالمتلهین، تفسیر قرآن کریم، ج ۱، صفحه ۲۵۲.
۱۰. انعام، آیه ۸۲.
۱۱. شوری، آیه ۵۲.
۱۲. مائده، آیه ۸۴-۸۳.
۱۳. رعد، آیه ۲۸.
۱۴. بقره، آیه ۸.
۱۵. نساء، آیه ۱۴۲.
۱۶. محمد(ص)، آیه ۲۵.
۱۷. همان، آیه ۳۲.
۱۸. نمل، آیه ۱۴.
۱۹. جائیه، آیه ۲۳.
۲۰. المیاه، ج ۱ ص ۳۹۰.
۲۱. تحف العقول، ص ۳۷۰.
۲۲. حشر، آیه ۲.
۲۳. کهف، آیه ۱۴-۱۳ در سوره قصص به آیه ۱۰ بنگرید.
۲۴. توبه، آیه ۱۹.

نکته دیگر این که قلب که جایگاه ایمان است، نهان‌ترین ساحت وجود آدمی است که هم بر ساحت‌های دیگر حکم می‌راند و هم از آنها تأثیر می‌پذیرد. اگر قلب آدمی بترسد و بلرزد، کانون زلزله‌ای می‌شود که امواج آن تا پوسته‌های ظاهر امتداد می‌یابد و همه وجود آدمی را می‌لرزاند: (وَ قَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرَّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) [۲۲] "آزاده خداوند از جایی که گمان نمی‌بردند، بدیشان رسید و در دل‌هایشان هراس افکند، به دست خویش و به دست مومنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند."

و اگر قرار و ثبات و آرامش نصیب این ساحت شود همه وجود انسان آرامش و ثبات می‌یابد: (إِنَّهُمْ فَتِيَّةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا) [۲۳]؛ "آنان (اصحاب کهف) جوانانی بودند که به پروردگارشان پنهانی ایمان آوردند و ما بر رهنمود آنان افزودیم. و دل‌هایشان را استوار داشتیم هنگامی که برخاستند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمان‌ها و زمین است، جز او خدایی را به پرستش نمی‌خوانیم که در آن صورت بی‌گمان سخنی نادرست گفته‌ایم."

نکته سوم این که ایمان حرکتی جوهری است از صورت به معنا، رسیدن است از مرتبه خور و خواب به مرتبه کمالات و فضایل اخلاقی؛ از خشم به حلم، از حرص به قناعت، از تکبر به تواضع، از خلق تند به خوبی لطیف و دلپذیر! به تعبیر بهتر، ایمان از صعود و معراج است، چنان‌که دانه از زیر خاک سربرمی‌آورد، شاخ و برگ می‌گشاید و در باد می‌رقصد؛ چرا که اکنون به عالمی برتر آمده است، عالم شادی و شادابی و آزادی و برخورداری از نعمت‌های متعالی‌تر از آن‌چه در زیر خاک بوده است. برخی به غلط، ایمان را رفتن از لباسی به لباسی و آرایه ریش و کفشی و از آدابی به آداب و سنت دیگر، یا از حالتی جسمانی به حالت جسمانی دیگر می‌شناسند و در نمی‌یابند که خداوند در توصیف

تکاپویی با اندام‌های انسان است. نکته این که در برخی از احادیث آمده است که: ایمان به خودآرایی و آرزومندی نیست؛ بلکه ایمان چیزی است که خالصانه در دل جای می‌گیرد، و اعمال آدمی گواه صدق آن باشد: «لَيْسَ الْإِيمَانُ بِالْتَّجْلِ وَ بِالْتَّمَنَّى وَ لَكِنَّ الْإِيمَانَ مَا خَلَصَ فِي الْقُلُوبِ، وَ صَدَّقَتْهُ الْأَعْمَالُ» [۲۱] و نیز آمده است که: ایمان همه، عمل و کردار است و اما گفتار، پاره‌ای از این عمل است: «الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ وَ الْقَوْلُ بَعْضُ ذَلِكَ الْعَمَلِ».

◀ از آیات قرآن بدست می‌آید که ایمان، صرفاً یک امر قلبی است، بدین معنا که گفتن شهادتین: شهادت به توحید و یگانگی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر(ص) و انجام کارهایی مورد پسند اسلام، بی آن‌که ایمان در قلب آدمی جای گیرد، صرفاً دلیل اسلام است نه ایمان! و آدمی با گفتن این دو، هرگز در صف مومنانی که آموزه‌هایی دینی توصیف شده‌اند، قرار نمی‌گیرد؛ بلکه پیش از اقرار زبانی و انجام کارهای نیکو، باور قلبی نیز باید باشد.

این اصل، یعنی این که «ایمان چیزی است که اعمال آدمی تصدیق کننده آن است» و نیز آن که فرموده- اند: «ایمان همه عمل و کردار است» افزون بر این که در نظام آموزه‌های قرآنی و همین‌طور، در مکتب اهل بیت(ع) موضوعی مهم و پایگاه تربیتی بلندی دارد، اشاره به این واقعیت است که حوزه عمل بسی فراتر از تکاپو با اندام‌های انسان است؛ زیرا که عقیده نیز خود «عمل» است یعنی با عمل قلبی؛ و اقرار نیز «عمل» است، یعنی عمل زبانی. و بقیه وظایف دینی نیز همه، کارها و اعمالی است که باید با ارکان بدن و اعضای تن انجام پذیرد فعل یا ترک. پس ایمان هم‌اشاره کردار است و عمل؛ و ایمان زبانی در واقع، ایمان نیست، دست کم ایمان واقعی نیست. و ایمان اعتقادی بی عمل، ایمانی ناقص است.



سرکار خانم معصومه ابتکار معاون رئیس جمهوری و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست به اتفاق همراهان با آیت الله العظمی صانعی دیدار و گفتگو کرد. پس از سخنان و گزارش کوتاه رئیس محترم سازمان حفاظت محیط زیست، آیت الله العظمی صانعی فرمودند:

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم،

بسم الله الرحمن الرحیم

این روزها بنده در باره وضعیت محیط زیست مطالعاتی داشتم وقتی می دیدم ما امروز از بین ۱۳۴ کشور رتبه ۱۱۴ را داریم، یأس آور بود. امروز وقتی می بینیم دریاچه ارومیه خشک می شود و هزاران هکتار زمین کشاورزی از بین می رود یا رودخانه زاینده رود اصفهان خشک شده و دشت های سر سبز، در حال کویر شدن هستند دچار نگرانی می شویم و این قطع نظر از پارازیت ها و امواج خطرناکی است که فضای شهرها را دچار آلودگی کرده است. اما با فرمایشات شما و فعالیت های خواهان و برادرانی که در این سازمان مشغول به خدمتند، نگرانی به امید مبدل می شود و

امروز شما آیه امید خواندید و امیدواریم که شما و دولت محترم جناب آقای روحانی - که ان شاء الله روحانی به معنای واقعی اش را در ریاست جمهور خود نشان بدهد که تا حدی نشان داده است - باعث امید بیشتر مردم در همه زمینه ها شوید و خدا را قسم می دهیم به خوبان و پاکان و انسان های با فضیلت، و انسانهای خدوم بشریت، که موفقیتان بدارد و ما را هم به دعا کردن و شما را به عمل کردن موفق بدارد چون کاری از دست بنده بر نمی آید جز اینکه دعا کنم و دعا کنم ان شاء الله وقتی در حق دیگران باشد مستجاب بشود.

جنابعالی با توجه به تخصص خود مطالبی را فرمودید و به نکات خوبی اشاره کردید من هم چند نکته را باید عرض کنم .

اولین نکته؛ درباره محیط بانانی است که در حال انجام وظیفه محوله خویش با تعدی کنندگان به محیط زیست درگیر شده و به موجب آن قتلی صورت گرفته و محکوم به قصاص شده اند. این موضوع مدتی است فکر مرا مشغول کرده است. همان موقعی که بنده در سمت دادستانی کل کشور بودم بدنبال لایحه ای درباره مامورانی که در راه انجام وظیفه بوده و به طرف مجرمان شلیک می کنند؛ تهیه و به مجلس ارایه نمایم؛ نمی دانم پس از آن آیا دنبال شد یا خیر. به نظر من در این باره خلاء قانونی وجود دارد. بحثی را من مطرح می کنم که البته باید در مجامع علمی و حقوقی پخته تر گردد و آن اینکه: قاعده ای در فقه مطرح است به عنوان:

«قد اعذر من حذر». این قاعده فقهی که براساس آن فتوا هم داده شده برگرفته از روایتی است که از سیره حضرت امیر(ع) حکایت دارد(کافی ج ۷ ص ۲۹۲). این قاعده می گوید کسی که به عملی که خلاف قانون است هشدار داد و تعدی کننده را بر حذر داشت، معذور است. این قاعده درباره محیط بانانی که در بازداشت وزیر حکم هستند می تواند اجرا شود چرا که به تعدی کنندگان محیط زیست هشدار داده شده که عمل آنها خلاف قانون است و فلان مجازات را در پی دارد علاوه بر این که در برخی



اظهار نگرانی آیت الله العظمی صانعی از حکم قصاص محیط بانان

مورد تعدی کنندگان و شکارچیان خودشان هم مسلح اند، حالا اگر مأمور محیط بان طی مراحل مقدماتی با آنها درگیر شد و قتلی اتفاق افتاد قضا می توانند با توجه به این قاعده آنان را از قصاص تبرئه نمایند و شاید بتوان گفت اصلاً دیه هم بدهکار نیستند چرا که تعدی کنندگان و ضاربان محیط زیست با علم و آگاهی خود باعث این عمل شده اند. البته می توان گفت دیه مضروبین توسط سازمان مربوطه پرداخت گردد. این قاعده طبق لایحه ای با رعایت همه جوانب و مشورت با حقوقدانان، با هدف پیشگیری از وقوع جرم؛ بایستی از طرف دولت به مجلس ارائه گردد، و پس از قانونی شدن مجازات و رعایت مراحل بعدی اگر محیط بان مثلاً مرتکب جرح یا قتل شد متناسب با قوانین با او برخورد شود. حداقل این است که چون پای خون در میان است قضا محترم با توجه به این قاعده در حکم خود جانب احتیاط را رعایت نمایند. عرض کردم در بدو امر از نظرات کارشناسی متخصصین اعم از حقوقدانان و فقهاء و فضایی که در حوزه علمیه می توانند در این باره منشاء رأی و نظر باشند استفاده شود تا این مطلب پخته تر گردد.

نکته دوم؛ اینکه؛ درباره حفظ محیط زیست می بایست از نظر فرهنگی مردم را آگاهی بخشید. از طریق نشریه ها، نشر کتاب و سخن رانی؛ به ویژه در مساجد، روحانیون بایستی روی این موضوع با توجه به اندوخته های دینی مردم را با احکام حفظ محیط زیست آشنا کنند.

درباره مصرف آب لازم است به مردم گفته شود که نباید حتی در وضو و غسل کردن اسراف نمایند و به حداقل قناعت نمایند. گاهی افراد دچار وسواس شده و برای برطرف کردن نجاست آب زیادی را هدر می دهند با این که در برخی فتاوا آمده - ما هم نظرم آن همین است - که اگر جسمی صیقلی نجس شده شما اگر عین نجاست را از روی آن برطرف کردید نیاز به آب کشیدن ندارد. روحانیون باید برای مردم بگویند: آب، هوا و محیط زیست به طور کلی، از ثروت های عمومی است و تعدی به آن و مصرف



خدا را شکر گزاریم و فکر می‌کنیم یک بیداری در این موضوع اتفاق افتاده. آقای رئیس‌جمهور بسیار در این عرصه جدی هستند و مسائل را با جدیت دارد دنبال می‌کنند و دولت در این موضوع به طور جدی وارد شده و در برنامه ریزی‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و اعتبارات استانی‌ها، خیلی جدی عمل می‌کنند. امیدواریم با اجرای استاندارد یورو ۴ برای خودروها که از اول مهرماه پس از ۹ سال تأخیر انجام شده است شاهد ارتقاء کیفیت هوا و کاهش آلودگی‌ها در کشورمان باشیم. ما خیلی خوشحالیم که می‌توانیم از وجود مراجع معزز و علمای بزرگوارى مثل جنابعالی بهره مند شویم از این باب که هم در مباحث نظری و هم در آنجایی که واقعاً بحث فرهنگ سازی و تغییر نگاه‌ها است به ما کمک کنید که چرا دچار چنین سستی اعتقادی شدیم؟ چون واقعاً به نظر اشکال کار برمی‌گردد به یک نوع سستی که ما داشته ایم که به این روزگار مبتلا شدیم و نتوانستیم از این گنجینه‌های معرفت دینی درست استفاده کنیم و فرصت‌ها را از دست دادیم و سرمایه‌ها و نعمت‌های خداوندی را شکر نکردیم، بلکه ضایع کردیم! ما در موضوع مباحث نظری کارهای ویژه‌ای کردیم و در بحث حقوق محیط زیست نشست‌هایی را ترتیب داده ایم و در بحث‌های اسلام و محیط زیست کارهای خیلی خوبی در این دوره شده است. نشست‌های بین‌المللی را در رابطه با اخلاق محیط زیست برگزار کردیم و با اشراف آقای دکتر محقق داماد یک کتابی را در ارتباط با الهیات محیط زیست تدوین و معرفی شد. در این نشست به ابعاد مختلف موضوع حقوق محیط زیست پرداخته شد از جمله: تکلیف اخلاقی ما برای حفظ طبیعت و گونه‌های جانوری و جلوگیری از انقراض آنها؛ مسوولیت‌های تخریب‌کنندگان و آلوده‌کنندگان از نظر اخلاقی؛ و به تبعیت آن پیگردهای حقوقی و قانونی؛ و ... خیلی خوشحالیم که واقعا بتوانیم از نظرات، اندیشه‌ها و گفتگوهای ارزشمند جنابعالی استفاده کنیم

و متشرع هستند رعایت خواهند کرد. امیدوارم با تلاش و کوشش‌های انجام شده در زمینه حفاظت محیط زیست، رتبه کشور ما در میان کشورهای جهان که در سال ۲۰۰۶-۵۳ بوده و در سال ۲۰۱۲ به رتبه ۱۱۴ سقوط کرده ایم بهتر شود. ان‌شاء الله

در ابتدای این دیدار، ابتدا خانم ابتکار اظهار داشت:

در سال‌های گذشته متأسفانه محیط زیست کشورمان مورد بی‌توجهی و بی‌مهری قرار گرفته و عرصه محیط زیست با چالش‌ها و عقب‌ماندگی‌ها و خسارت‌های بسیاری مواجه شده است از جمله خیلی از جنگل‌های کشور رو به نابودی بوده و دشت‌ها در حال تبدیل به بیابان شدن است. برای جبران عقب‌ماندگی‌ها قطعاً نیازمند برنامه‌ریزی هستیم و دولت در این باره خیلی جدی وارد عرصه شده است.

ما فکر می‌کنیم که نقش مراجع و علمای بزرگوار در مسائل فرهنگی و تبیین نقش مردم به لحاظ اثری که در رفتار مردم دارند، حائز اهمیت است. در مسائلی مثل آب، نسل قبل از ما و سنتی‌ها قدر آب را بیشتر می‌دانستند اما الان در رفتار ما قدرشناسی از این نعمت خداوندی دیده نمی‌شود، چه در رفتار کشاورزهای ما که بخش عمده آب در اختیار آنها بوده است، چه رفتار شهرنشین‌ها، چه رفتار بخش صنعت؛ که ما هیچ‌جا درست از آب استفاده نمی‌کنیم.

در کلان شهری مثل تهران دو برابر الگوی جهانی آب مصرف می‌کنیم، با اینکه امروزه کشورهایی که منابع سرشار آب دارند خیلی دقیق از آب استفاده می‌کنند؛ در این کشورها به مردم و کشاورزان آموزش می‌دهند که بهترین نوع محصولات را انتخاب کنند با کمترین مصرف آب، با بهترین شیوه آبیاری که آب از دست نرود به گونه‌ای که آب و خاک آلوده نشده و محصول هم عاری از هر نوع آلودگی بدست آید. ما اگر بخواهیم از نظر اقتصادی دوام بیاوریم باید تولیدات کشاورزی داشته باشیم و این مهم در پرتو سیاست‌های حفظ محیط زیست میسر خواهد بود.

بی‌رویه و تخریب آنها دست‌اندازی به اموال عمومی و خیانت به کل جامعه و مردم است. علاوه بر این ما در قبال نسل‌های آینده هم مسئولیت داریم و آنها ما را مورد مؤاخذه قرار خواهند داد. شما اشاره کردید که بنزین‌های غیر استاندارد یکی از عوامل آلودگی هوا بوده است. اگر مشاهده می‌کنید سرطان رشد کرده، امراض ریوی رو به رشد است و سردردهای مردم بیشتر شده؛ اگر کوتاهی کرده ایم حق الناس را رعایت نکرده و در قبال تضییع حق مردم باید پاسخگو باشیم. از دیگر عواملی که موجب شیوع برخی امراض شده گفته می‌شود پارازیت‌ها و امواج است که بر روی شبکه‌های ماهواره ای فرستاده می‌شود. آقایان این گونه توجیه می‌کنند که ماهواره‌ها مردم را گمراه می‌کنند! ظاهراً طرفداران این نظریه می‌خواهند مردم را به زور به بهشت روانه کنند! شما با این گونه کارهای سلبی چه نتیجه‌ای گرفته‌اید و چقدر مردم را بهشتی کرده‌اید. مردم خودشان، با اختیار و با آگاهی باید مسیر بهشت را پیدا کرده و طی نمایند. شما ملاحظه کنید در گذشته فشار برای حجاب نبود ولی مردم متدین خودشان حجاب را به خوبی رعایت می‌کردند بر این اساس ما هم همان‌گونه که شهید مطهری می‌گوید قائل به فشار برای رعایت حجاب نیستیم.

مردم ما را زیر ذره بین می‌گذارند اگر ما می‌گوییم محیط زیست مهم است باید خودمان هم به آن دست‌اندازی نکنیم، مردم وقتی دیدند برخی افراد مسئول که فقط حرف می‌زنند به جنگل‌ها هجوم آورده و به اموال عمومی خیانت می‌کنند؛ مردم هم آن‌ها را الگو قرار می‌دهند. بنابراین علاوه بر فرهنگ سازی، در عمل هم باید دست افراد ذی‌نفع از منابع طبیعی و محیط زیست کوتاه شود تا مردم شاهد خیانت آنان به ثروت‌ها و اموال عمومی نباشند.

بنابراین وظیفه همه ما این است که دردهای جامعه را بیان کنیم، مردم وقتی آگاهی پیدا کردند و پی بردند که تخریب، اسراف در استفاده، و آلوده سازی محیط زیست چقدر ضرر دارد و پی به حرمت آن بردند؛ چون متدین اند





گزارش نامه داخل
دفتر مطبوعه عالی القاد
حضرت آیت الله العظمی صانعی

مهر و آبان ۱۳۹۳ / ذی الحجه و محرم الحرام ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ / اکتبر و نوامبر ۲۰۱۴
شماره ۱۰۴ / ۳۷ صفحه

قم - بلوار شهید محمد منتظری - کوجه هشتم - پلاک ۴
کدپستی: ۳۷۱۳۴۴۳۶۹
تلفن: ۳۷۷۴۴۷۶۷ / ۳۷۷۴۴۰۱۰ / ۰۶۲ - ۳۷۸۳۱۶۶۰ (۰۲۵)
نماینده: ۳۷۷۳۵۰۸۰ (۰۲۵)
وبسایت: www.saanei.org
پست الکترونیک: istifta@saanei.org

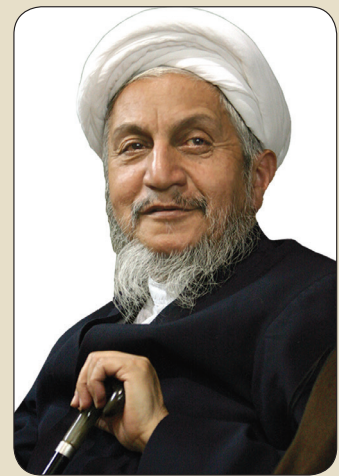
امام خمینی:

باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید، البته اگر چنانچه چیزهای ناروایی بوده است سابق، و دست اشخاص بی اطلاع از مسایل اسلام بوده، آنها باید تصفیه بشود.»

(کشف اسرار، ۱۷۳)

درج مقاله ها و تحلیلها در راستای اطلاع رسانی و ارتقاء سطح فکری می باشد و دلالتی بر تأیید آن نیست.

نظر آیت الله العظمی صانعی در باره اینترنت پر سرعت



بسمه تعالی

پرسش:

محضر مبارک مرجع عالیقدر شیعه حضرت آیت الله العظمی صانعی (مدظله العالی)

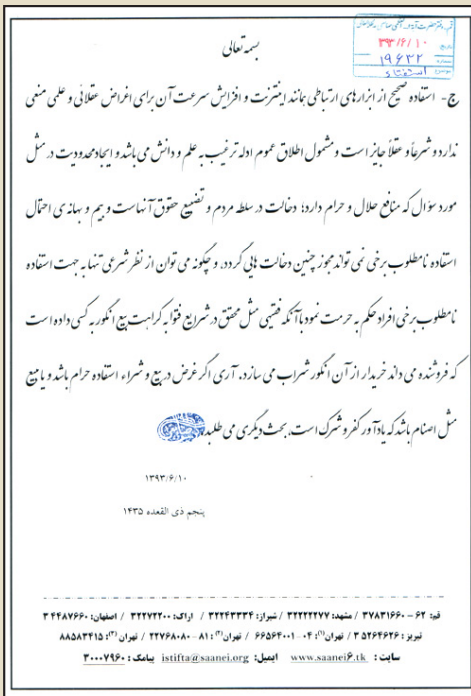
با سلام و احترام؛

با توجه به اینکه بسیاری از محققین و پژوهشگران جهت تحقیقات علمی از اینترنت

استفاده می کنند و سرعت پایین اینترنت باعث اتلاف وقت و عمر افراد می گردد در صورتی که وزارت ارتباطات امکان افزایش سرعت اینترنت و جلوگیری از اتلاف وقت این افراد را داشته باشد آیا به صرف بیم استفاده نامطلوب و ناصواب بعضی از افراد از اینترنت می توان آن را محدود کرد .

پاسخ:

استفاده صحیح از ابزارهای ارتباطی همانند اینترنت و افزایش سرعت آن برای اغراض عقلانی و علمی معنی ندارد و شرعاً و عقلاً جایز است و مشمول اطلاق عموم ادله ترغیب به علم و دانش می باشد و ایجاد محدودیت در مثل مورد سؤال که منافع حلال و حرام دارد؛ دخالت در سلطه مردم و تضییع حقوق آنهاست و بیم و بهانه ی احتمال استفاده نامطلوب برخی نمی تواند مجوز چنین دخالت هایی گردد، و چگونه می توان از نظر شرعی تنها به جهت نامطلوب برخی افراد حکم به حرمت نمود با آنکه فقیهی مثل محقق در شرایع فتوا به کراهت بیع انگور به کسی داده است که فروشنده می داند خریدار از



آن انگور شراب می سازد. آری اگر غرض در بیع و شراء استفاده حرام باشد و یا مبیع مثل اصنام باشد که یادآور کفر و شرک است، بحث دیگری می طلبد.

یوسف صانعی

۱۳۹۳/۶/۱۰

پنجم ذی القعدة ۱۴۳۵

پیام تسلیت آیت الله العظمی صانعی به مناسبت درگذشت استاد کاتوزیان



دانشجویان عزیز و خانواده معزز آن مؤلف کتابهای حقوقی مفید و سودمند تسلیت گفته و از خداوند توفیق علم و عمل را خواستارم. باید توجه داشت که از دست رفتن این شخصیت علمی حقوقی و همانند ایشان در هر رشته ای از علوم موجب نقص در حیات زمینی که حیاتش با علم و نوآوری و با تقوای فکری، بیانی و قلمی است، می گردد.

قم المقدسه - یوسف صانعی

از دست رفتن این شخصیت علمی حقوقی و همانند ایشان در هر رشته ای از علوم موجب نقص در حیات زمینی که حیاتش با علم و نوآوری و با تقوای فکری، بیانی و قلمی است، می گردد

بسمه تعالی

«أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا»

فوت عالم بزرگ علم حقوق و استاد با سابقه ی دانشگاه؛ مرحوم آقای دکتر کاتوزیان را به همه دانشمندان و طرفداران علم و پیشرفت در علوم مخصوصاً اساتید محترم دانشگاهها،